

بسم الله الرحمن الرحيم

استعاذه حقیقی از کسی که خودش رسته است.

اثر بی نظیر شهید محراب حضرت آیه الله دستغیب را به نام «استعاذه» ملاحظه می فرمایید. همان طوری که از نامش پیداست، درباره «پناهندگی به خدا از شرّ شیطان» سخن می رود.

با آن احاطه ای که این مرد بزرگ در آیات و اخبار داشت و برداشتهای جالب و صحیحی که از روایات اهل بیت می کرد، در همین یک مطلب، سی جلسه سخنرانی کرد و در حقیقت، استعاذه، معنا و اهمّیت آن، ارکان پنجگانه استعاذه از تقوا و تذکّر، توکل و اخلاص و تضرّع، سخنها فرموده و نکات جالبی را برای خواننده روشن می نماید، همراه با داستانها، آیات و اخبار را بیان نموده و حقایق را با زبانی ساده و بیانی بسیار رسا- که برای همه فهمها قابل درک باشد- تذکّر می دهد.

اما نکته‌ای که باید مورد توجه قرار گیرد این است که چطور شد که آن شهید در زندگی‌اش این‌طور مورد توجه مردم بود و هنگام شهادت و پس از آن نیز همه در سوگش نشسته و برایش نوحه‌سرایی کردند. کتابهایش را چون برگ گل خریدند و به هدیه بردند.

حق مطلب این است که خودش «استعاده حقیقی» داشت. یک عمر دنبال مبارزه با هوای نفس و به دست آوردن ملکات فاضله

استعاده، ص: ۴

بود. با ریاضتهایی طولانی و شرعی، با شیطان جنگید و پیروز درآمد لذا سخنانش این‌طور دلنشین است و این‌گونه ابلیس را معرفی می‌کند و طرز فرار کردن از دستش و پناهنده شدن به پروردگار را شرح می‌دهد.

کتاب حاضر، یکی از پربرکت‌ترین آثار این مرد بزرگ است که در تیراژهای چشمگیر، در چاپهای متعدد در اختیار مردم قرار گرفته، همراه با روایات متعدد و داستانهای شیوا که شنونده یا خواننده را نه تنها خسته نمی‌کند بلکه مأنوس و مشتاق می‌گرداند.

فراموش نمی‌کنم وقتی فیلمبردار جهت افست یکی از کتابهای این مرد بزرگ مشغول شد تا ساعتها سرگرم خواندن مطلب کتاب بود، خودش

تعریف می کرد ناگهان به خود آمدم دیدم موقع تعطیل کردن کارگاه است درحالی که من حتی از یک صفحه هم فیلمبرداری نکرده‌ام. هنگامی که خواستم از صفحات کتاب فیلمبرداری کنم، عنوان مطلبی از کتاب، توجهم را جلب کرد. به مطلبش نگاه کردم، دیگر متوجه نشدم که ساعتها سرگرم خواندن این کتاب شده‌ام.

خداوندا! روانش را شاد فرما! و روان نواده عزیزش را با سایر همراهان شهیدش غریق رحمت بفرما! آمین!

سید محمد هاشم دستغیب

۱۳۶۰ / ۱۲ / ۵

استعاذه، ص: ۵

جلسه اول: اهمیت استعاذه در قرآن و اخبار

وَقُلْ رَبِّ اَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ * وَاَعُوذُ بِكَ رَبَّ اَنْ يَحْضُرُونِ^۱

از جمله چیزهایی که در قرآن مجید و اخبار اهل بیت علیهم السلام عنایت زیادی به آن شده، موضوع «استعاذه» است؛ یعنی پناهنده شدن به خداوند از

^۱ (۱) - مؤمنون: ۹۷ - ۹۸.

شرّ شیطان: «أعوذ بالله من الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ». و البته باید حال استعاذه؛ یعنی پناه بردن به حق پیدا شود تا استعاذه، حقیقی باشد.

برای اثبات اهمیتش در قرآن مجید می‌فرماید:

«هنگامی که می‌خواهی قرآن بخوانی، نخست به خدا پناه ببر از شرّ شیطان رانده شده».^۲

(۱) - مؤمنون: ۹۷ - ۹۸.

(۲) - فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ نحل: ۹۸.

استعاذه، ص: ۶

پس از تکبیره الإحرام، در نماز هم امر شده که استعاذه کنند^۳ لیکن در خصوص نماز باید آهسته خواند.

بعضی از مفسرین راز آهسته خواندنش را چنین گفته‌اند:

^۲ (۲) - i\ فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ E نحل: ۹۸.

^۳ (۱) - وسائل الشیعه: ۶ / ۲۶ / باب ۸ / ح ۳.

«مانند کسی که از دشمن سرسختی دارد فرار می کند، چطور خود را در حال فرار، پنهان می کند»، اشاره به این است که تو در حال فرار از دشمن سرسخت خود هستی که در کمین و مراقب تو است.

استعاذه هنگام شروع هر عبادت

از جاهای مهم استعاذه، هنگام شروع عبادت است؛ هر عبادتی که انسان می خواهد انجام دهد باید ابتدا از شرّ شیطان به خدا پناه ببرد؛ زیرا که او در کمین هر فرد از افراد بشر است، نخست می کوشد نگذارد خیری از انسان سرزند و اگر زد، سعی او این است که آن را خراب کند و به آخر نرساند تا بهره نبرد، لااقل اینکه او را به عجب و ریا وادارد؛ مثلاً می خواهی «وضو» بگیری، از شرّ شیطان به خدا پناه ببر سپس وضو بگیر. مکرر دیده‌اید که همین وضو ملعبه شیطان شده با وسوسه‌هایی که پیش می آورد، چگونه عبادت را بی مغز می کند.

غرض، استعاذه در امور عبادی است که برای بهره بردن از آن باید به خدا پناه برد.

(۱) - وسائل الشیعه: ۶ / ۲۶ / باب ۸ / ح ۳.

استعاذه در مباحات

در امور مباح هم مانند خوردن و لباس پوشیدن، «استعاذه» رسیده است و دعا‌های مخصوصی نیز وارد شده.^۴

در پست‌ترین مکانها و شریف‌ترین مکانها نیز باید استعاذه کرد. در مسجد که می‌روی، بر در مسجد استعاذه کن که مبادا این دشمن سرسخت در این جا نیز تو را رها نکند و در مستراح نیز استعاذه رسیده است.^۵

شیطان بر در مسجد

یکی از اهل ایمان و تقوا نقل می‌کرد که در مکاشفه دیدم شیطان در مسجد ایستاده است. گفتم: «ملعون! این جا چه می‌کنی؟».

گفت: «رفقا فرار کرده‌اند و منتظرشان هستم». فهمیدم مردان رشیدی بوده‌اند که شیطان همراهشان به مسجد نرفته است؛ البتّه اینها هم نوبرند که لااقل در مسجد، راستی استعاذه حقیقی کرده‌اند.

استعاذه هنگام خروج از منزل

^۴ (۱) - اللَّهُم استر عورتی ... و لا تجعل الشیطان له نصیباً (مکارم الأخلاق: ۱/ ۲۲۶ ح ۱/ ۶۶۱ - با اندکی تفاوت).
^۵ (۲) - اللَّهُم اِنِّی اعوذ بِكَ مِنَ الْخَبِيثِ الْمَخْبُثِ، الرَّجَسِ النَّجَسِ، الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ (وسائل الشیعه: ۱/ ۳۰۶ باب ۵ ح ۱/ روایت معاویه بن عمار).

پس در هر حال استعاذه لازم است، هنگامی که از خانه

(۱) - اللَّهُم استر عورتی ... و لا تجعل الشيطان له نصيبا (مکارم الأخلاق: ۱ / ۲۲۶ ح ۱ / ۶۶۱ - با اندکی تفاوت).

(۲) - اللَّهُم انّی اعوذ بک من الخبيث المخبث، الرجس النجس، الشيطان الرجيم (وسائل الشيعه: ۱ / ۳۰۶ / باب ۵ / ح ۱ / روايت معاوية بن عمار).

استعاذه، ص: ۸

بیرون می شوی،^۶ شیاطین دم در منتظرند، استعاذه کن و دعای رسیده را بخوان.^۷

قرآن مجید تأکید می فرماید که او شما را می بیند و شما او را نمی بینید.^۸ او را دشمن بگیرید.

یگانه چیزی که او را از شما دور می کند، استعاذه است، جز پناه بردن به خالق، هیچ راه دیگری ندارد؛ مانند کسی که به خیمه شخص بزرگی می خواهد وارد شود، سگ درنده ای هم ایستاده نمی گذارد مگر استعاذه کنی

^۶ (۱) - هنگام ورود به خانه و حجره و بیرون شدن و هنگام شروع به خوردن، گفتن بسم الله الرحمن الرحيم کفایت از استعاذه می کند؛ زیرا در روایات است که به گفتن بسم الله، شیطان فرار می کند و در حقیقت بسم الله در این موارد، همان استعاذه به خداوند است؛ یعنی پناهنده به خدا می شود و از او یاری می طلبد که شیطان در این کار با او نباشد و کارش رحمانی تمام شود نه شیطانی.

^۷ (۲) - بسم الله و بالله، امنت بالله، توکلّت على الله و لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم (وسائل الشيعه: ۱ / ۳۹۱ - با اندک تفاوت).

^۸ (۳) - i... إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ E\... اعراف: ۲۷.

که ای صاحب خیمه! می‌خواهم به محضر تو بیایم، تو خودت این مزاحم را رفع کن؛ البتّه این برای مثال است.

استعاذه پیغمبر صلی الله علیه و اله به خداوند

ای انسان! تو هم می‌خواهی به این بارگاه راه پیدا کنی، شیطان هم که نمی‌گذارد به سهولت رد شوی، این قدر کارت را خراب می‌کند که نرسی به مقصود و یگانه راهش هم استعاذه به

(۱) - هنگام ورود به خانه و حجره و بیرون شدن و هنگام شروع به خوردن، گفتن بسم الله الرحمن الرحيم کفایت از استعاذه می‌کند؛ زیرا در روایات است که به گفتن بسم الله، شیطان فرار می‌کند و در حقیقت بسم الله در این موارد، همان استعاذه به خداوند است؛ یعنی پناهنده به خدا می‌شود و از او یاری می‌طلبد که شیطان در این کار با او نباشد و کارش رحمانی تمام شود نه شیطانی.

(۲) - بسم الله و بالله، آمنت بالله، توکلت علی الله و لا حول و لا قوه الا بالله العلیّ العظیم (وسائل الشیعه: ۱۱ / ۳۹۱ - با اندک تفاوت).

(۳) - ... إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ ... اعراف: ۲۷.

خداست.

خداوند به پیغمبرش دستور می دهد که بگو: «پروردگارا! به تو پناهنده می شوم از وساوس شیطان».^۹

و همچنین (در سوره معوذتین) **مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ**.^{۱۰}

پس من و تو هم نباید آرام باشیم. وقتی که دشمن این قدر قوی است، باید دست و پای کرد و پناهنده به خدا شد و گر نه یک مرتبه می بینی جایی سر درآوردی که رب و معبود و مطاع تو شیطان است و خود خبر نداری. زیانت می گوید خدا لیکن حال تو حال اطاعت از شیطان است و زیر پرده یا شیطان می گویی و نمی فهمی.

یک عمر پرستش شیطان

در کتاب منتخب التواریخ نقل کرده که: «استادم مرحوم سید علی حائری در درس فرمود: در قریه ای از قرای اصفهان یک نفر مریض به حال احتضار بود. از عالم زاهد قریه خواستند بر بالینش حاضر گردد و تلقینش گوید. وقتی که شهادت به وحدانیت خدا می داد و می گفت: لا اله الا الله از گوشه حجره

^۹ (۱) - ناس: ۱ و ۴.

^{۱۰} (۲) - ناس: ۴.

صدا بلند می شد: صدق عبدی؛ بنده من راست گفت. تا محتضر می گفت: یا الله! از گوشه حجره صدایی می گفت: لبیک عبدی.

آقای مزبور پرسید تو کیستی؟ گفت: من معبود این شخص

(۱) - ناس: ۱ و ۴.

(۲) - ناس: ۴.

استعاذه، ص: ۱۰

هستم، یک عمر مرا می پرستیده است؛ من شیطانم!.

آری! حقیقت این است که ربّ این شخص شیطان است لذا او لبیک می گوید. یک عمر از صبح تا شام به امر ابلیس می چرخید.

زبانش به امر او و چشمش به میل او و دلش به خواست او بود.

یک عمر این جور بود حالا هم اگر یا رب بگوید، یا شیطان! گفته است؛ چون معبودش تا نفس آخر اوست. پرده که عقب رفت، ناله وا حسرتا! از ساعت مرگ بلند می شود.

اهل ایمان! سعی کنید دست از استعاذه برندارید. دشمن را کوچک و کار را سهل نپندارید. خیال نکنید با یک کلمه: اعوذ بالله من الشیطان الرجیم کار درست شد، تا حقیقت پیدا نشود، فایده ندارد.

استعاذه هنگام حکومت، خلوت با بیگانه و خشم

در روایات اهل بیت علیهم السّلام خصوصا در چند مورد تأکید شده است که استعاذه کنند:

نخست: هنگام «حکومت» است. اگر کسی را حاکم قرار دادند، در مراجعات به قدری خطرناک است که جز استعاذه چاره‌ای ندارد.

دوم: هنگام «تنها شدن با زن بیگانه و نامحرم در جای خلوت» است. به قدری خطرناک است که غالبا خواهی نخواهی شیطان معبود واقع می‌شود. حاکم بر تو شیطان می‌شود. این قدر جلوه می‌دهد و وسوسه می‌کند تا هلاک کند.

استعاذه، ص: ۱۱

سوم: مورد «غضب» است. حکومت و خلوت با اجنبیه کم اتفاق می‌افتد لیکن حال غضب، زیاد مورد ابتلای هر فردی است.

وقتی که انسان ناگهان عصبانی می‌شود، خونس به جوش می‌آید، شیطان در او کاملاً نفوذ می‌نماید؛ البتّه شیطان به حسب خلقت از آتش لطیف است و مثل برق در بشر نفوذ می‌کند. همان مثالی که خودش برای نوح زد که: «در حال خشم، بنی آدم در دست من مانند توپ در دست بچه است».^{۱۱}

دیده‌اید بچه، توپ را به هر طرف و هر جور بخواهد می‌اندازد، در حال خشم هم شیطان این‌طور بر بشر مسلط می‌گردد که او را به هر حرامی وامی‌دارد. چه بسا در آن حال از او کفر سرمی‌زند مگر کسی که خدا او را نگه دارد.

(۱) - مجمع البحرین: ۱ / ۲۴۰ (با اندکی تفاوت).

استعاذه، ص: ۱۲

جلسه دوم: دام شیطان در نذر، عهد و صدقه

وَقُلْ رَبِّ اَعُوْذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِيْنِ * وَاَعُوْذُ بِكَ رَبَّ اَنْ يَّحْضُرُوْنِ.^{۱۲}

خلاصه عرایض شب گذشته این شد که باید مؤمنین به مسأله «استعاذه» اهمّیت بدهند و به نصّ قرآن مجید، در هر حال باید از شرّ شیاطین به خدا پناه برد؛ زیرا آنها بشر را رها نکرده و نخواهند کرد. تمام سعی شیاطین این است

^{۱۱} (۱) - مجمع البحرین: ۱ / ۲۴۰ (با اندکی تفاوت).

^{۱۲} (۱) - مؤمنون: ۹۷ - ۹۸.

که خیری از انسان سر نزنند و اگر سر زنند، می کوشند آن را خراب کنند و به آخر نرسانند.

در بعضی از جاها کوشش آنها شدیدتر و سخت تر است، خصوصا در سه مورد. دیشب مضمون دو روایت را که در آن حال حکومت و خلوت با اجنبیه و غضب بود، ذکر کردیم. سه

(۱) - مؤمنون: ۹۷ - ۹۸.

استعاذه، ص: ۱۳

مورد دیگر نیز امشب تذکر داده می شود: «عهد، نذر و صدقه».

کسی که با خدا عهد می کند کاری انجام دهد، یا ترک کند، یا نذری می کند - البته با شرایط صحّتش که در رساله های عملیه ذکر شده - شیطان سخت می کوشد که این شخص به نذر و عهدش عمل نکند.

همچنین هنگامی که می خواهد در راه خدا صدقه ای بدهد، تمام همتش این است که نگذارد، چون با صدقه دادن مؤمن، پشت شیطان شکسته می شود لذا در بعضی موارد دارد که مؤمن دست در جیبش که می کند تا صدقه دهد، هفتاد شیطانک به دستش می چسبند تا به هر وسوسه ای که بتوانند او را باز

دارند، با وعده فقر دادن،^{۱۳} با وسوسه اینکه مورد لازم‌تری پیش می‌آید، از کجا که طرف مستحق باشد. خلاصه کاری می‌کند که پولی در راه خدا خرج نشود.

باطل شدن صدقه با منت و اذیت کردن

و اگر صدقه داد، او را که رها نمی‌کند بلکه می‌کوشد صدقه‌اش را باطل کند. بر سر طرف منت می‌گذارد؛ مثلاً می‌گوید:

«این من بودم که به تو کمک کردم ولی دیگری این کار را نمی‌کرد!».

یا با زخم‌زبان و اذیت کردن طرف، صدقه‌اش را هدر

(۱) - الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ ... بقره: ۲۶۸.

استعاده، ص: ۱۴

می‌دهد؛ مثلاً پول می‌دهد و می‌گوید: «حالا این را بگیر؛ ولی دست از این کارت بردار، قباحه دارد و ... دفعه دیگر مبادا این جا بیایی» و نظایرش. لذا در قرآن مجید صریحاً می‌فرماید: «باطل نکنید صدقاتتان را به منت گذاشتن و اذیت کردن».^{۱۴}

^{۱۳} (۱) - الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ ... E\ بقره: ۲۶۸.

^{۱۴} (۱) - ... لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُم بِالْمَنِّ وَالْأَذَى ... E\ بقره: ۲۶۴.

بالآخره دشمن سرسخت، شیطان رجیم می خواهد کاری کند که این خیر، بی اثر بماند. شما هم بکوشید سعی او را باطل کنید.

فرار شیطان از دل مؤمن

در تفاسیر، خصوصا در مجمع البیان این روایت شریف را از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله نقل کرده اند که: «شیطان دائما مراقب دل مؤمن (و این آدم) است. اگر دید به یاد خداست فرار می کند».^{۱۵}

بالآخره تا نفس آخر، دست از سر آدم برنمی دارد. این است که قرآن مجید هم نسبت به این موضوع نهایت اهمیت را داده است و با انسان پیمان بسته که پیروی شیطان ننماید و صریحا او را دشمن آشکاری برایش معرفی می فرماید؛^{۱۶} یعنی ای بشر!

(۱) - ... لَا تُبْطِلُوا صِدْقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى ... بقره: ۲۶۴.

(۲) - قال رسول الله صلى الله عليه و اله: إن الشيطان واضع خطمه على قلب ابن آدم فاذا ذكر الله سبحانه خنس و اذا نسي التقم قلبه فذلك الوسواس الخناس (مجمع البیان: ۵۷۱ / ۱۰)

^{۱۵} (۲) - قال رسول الله صلى الله عليه و اله: إن الشيطان واضع خطمه على قلب ابن آدم فاذا ذكر الله سبحانه خنس و اذا نسي التقم قلبه فذلك الوسواس الخناس (مجمع البیان: ۵۷۱ / ۱۰)

الشيطان يلتقم قلب ابن آدم فاذا ذكر الله خنس عنده (الجامع الصغير: ۲ / ۹۰).

^{۱۶} (۳) - i) لَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ E یس: ۶۰.

الشیطان یلتقم قلب ابن آدم فاذا ذکر الله خنس عنده (الجامع الصغیر: ۲ / ۹۰).

(۳) - أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَیْكُمْ یَا بَنِی آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّیْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ یس: ۶۰.

استعاذه، ص: ۱۵

با دشمن خودت دوستی نکن. از دشمن سرسخت پیروی منما!

شیطان چیست و چرا آفریده شد؟

دو موضوع است که کم و بیش از آن سؤال می شود؛ یکی اینکه شیطان کیست و چیست؟ و حکمت در خلقتش چیست و برای چه آفریده شده؟

سؤال دوم: راه چاره از دست شیطان و وساوس آن کدام است؟

هر کدام از این دو بحث، دامنه دار است و مخصوصا پاسخهای علمی که داده شده برای عموم نافع نیست؛ بنابراین، چون تطویل فایده ندارد به طور اجمال، پاسخ هریک داده می شود.

شیطان شناسی به چه درد می خورد؟

به قول یکی از محققین اگر مخبر صادق به تو خبر داد که امشب یک عده دزد مسلح در کمین هستند که به خانهات بریزند و اموالت را ببرند و خود و

عائله‌ات را بکشند، اگر شخص عاقلی باشی می‌روی یاورانی پیدا می‌کنی.
درها را محکم می‌بندی.

راههایی را که از آن ممکن است بیایند سد می‌کنی، سنگربندی می‌نمایی.

اگر عقل نداشته باشی، می‌پرسی این دزدها اهل کجایند؟

لباسشان چگونه است؟ چه شکلی هستند؟ پیرند یا جوان؟ لر

استعاذه، ص: ۱۶

هستند یا ترک...؟ تا از این موضوعات سر دریاوری، وقت گذشته است و
آنها کار خودشان را کرده‌اند.

آنچه بر تو لازم است راه فرار از شیطان است. حالا کیفیت خلقتش را بدانی،
بفهمی چگونه وسوسه می‌کند یا نفهمی، از راز آفرینش او سر درآوری یا سر
دریاوری، به این چیزها چکار داری؟ کار اصلی تو باید همان باشد.

پس از اینکه مخبر صادق خبر داد که دشمن سرسخت، ابلیس در کمین
است، راه نجات را از دست مده و وقت را تلف نکن. بالأخره چون زیاد
سؤال می‌شود، پاسخی به نحو اجمال عرض می‌شود.

شیطان از آتش و لطیف است

بشر اگر چه از عناصر اربعه: آب، آتش، هوا و خاک است لیکن جنبه خاکی اش قوی و بیش از سه تایی دیگر است، لذا ثقل دارد، وزن دارد و به اعتبار همان جنبه خاکی اش ادراکاتش و کارهایش بسیار محدود است. برعکس، شیاطین جنبه آتش و هوای آنها غالب است.

ساختمان بدنشان طوری است که در نهایت لطافت هستند و کاملاً قوی می باشند.

بشر خیال می کند قدرت دارد لیکن قدرتی که شیاطین دارند به قسمی است که می توانند مثلاً بدنشان را این قدر کوچک کنند که از سوراخی رد شوند، یا این قدر بزرگ کنند که مکان وسیعی را اشغال نمایند. مسافتی را که بشر باید ظرف یک ماه طی کند،

استعاذه، ص: ۱۷

در لحظه ای می پیمایند و چیزهای سنگینی را که انسان قادر به حمل آن نیست می توانند حمل کنند.

در سوره نمل، پروردگار عالم ضمن داستان سلیمان و تخت بلقیس به این مطلب اشاره می فرماید.^{۱۷}

^{۱۷} (۱) - قَالَ عَفْرَيْتُ مِنَ الْجِنَّ أَنَا أَتَيْكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٍّ أَمِينٌ E نمل: ۳۹.

پس اشکال از اینکه اگر شیطان هست پس چرا من او را نمی بینم، بی جاست. چشم تو جسم کثیف را می تواند ببیند نه لطیف را. هوا را نمی بینی. امواج را در هوا نمی بینی؛ چون لطیف است. چشم تو خاکی است و باید کثیف را ببیند، لذا در قرآن مجید می فرماید: «شیطان شما را می بیند از جایی که شما او را نبینید».^{۱۸}

بلی گاهی شیاطین می توانند جرمیتی به خود بدهند که بشر آنها را ببیند و بسیاری از انبیا مانند حضرت نوح، یحیی و حضرت خاتم الانبیاء محمد صلی الله علیه و آله و بعضی عباد صالحین، او را دیده اند و می بینند.

آفرینش شیطان و سعادت بشر

اما حکمت خلقتش، حکیم علی الإطلاق هرچه را اراده

(۱) - قَالَ عَفَرْتُ مِنَ الْجِنَّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ نمل: ۳۹.

(۲) - ... إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ ... اعراف: ۲۷.

^{۱۸} (۲) - i\... إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ ... E\ اعراف: ۲۷.

بفرماید عین صواب است، همان حکمتی که در خلقت بنی آدم و جانوران است، چه ما بدانیم یا ندانیم و در عین حال حکمتش بسیار است لیکن چون مفصل است و علمی برای عموم نمی شود بیان کرد، آنچه می شود گفت این است که: بس است در حکمت خلقت شیاطین که سعادت بشر ظاهر شود. شقاوتش نیز آشکار گردد. ایمان و کفر و استحقاق بهشت و جهنم رفتن افراد، روشن گردد.

خدا می گوید صدقه بده! شیطان هم می گوید نده! اگر بدهی کم می شود. در صورتی که رشد داشته باشی، صاحب ایمان و اراده قوی باشی به دهان شیطان مشت می زنی که خدا می فرماید بده کم نمی شود، ما جایش را پر می کنیم.^{۱۹}

اگر مثل کوه محکم هستی، این جا رشد تو ظاهر می شود، اما اگر کم عقل و کم اراده و کم وزن مثل کاهی باشی، به یک نفیر و وسوسه می ایستی. به برکت خلقت شیاطین است که سعادت سعادت‌مندان و رشد رشیدان، آشکار می گردد.

آزمایش انسانها توسط شیاطین

^{۱۹} (۱) i\... وَ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَ هُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ E سبأ: ۳۹.

همه می گویند خدا و آخرت، اما راست می گویند یا نه؟ این شیاطین اند که به وسیله آنها راستگو از دروغگو تمیز داده می شود.

(۱) - ... وَ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَ هُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ سبأ: ۳۹.

استعاذه، ص: ۱۹

اگر می گویی خدا، پس چرا وعده اش را نمی پذیری؟! اگر انسان و سوسه شیطان را پذیرفت، معلوم می شود ایمانش به زبانش هست. اگر به راستی ایمان به بهشت دارد، پس چرا خریداری نمی کند؟ چرا از جهنم دوری نمی کند؟^{۲۰}

می بینید فلان خانم که ادعای دینداری اش می شود، تا یک نفر شیطان انسی به او رسید و گفت شما هم خرافاتی و قدیمی شدی، چادر به سر می کنی؟! دیگر دوره عوض شده، مرد و زن ندارد، می بینید به همین القای شبهه و سوسه شیطان و استهزای رفقاییش، می ایستد.

بلی شیاطین برای این هستند که معلوم شود کی استقامت دارد و کی ندارد؛ بزرگترین حکمتش تمیز مؤمن و فاجر است.

^{۲۰} (۱) - i\ وَ مَا كَانَ لَهُ، عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لَنَعْلَمَ مَنْ يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ E\... سبأ: ۲۱.

چطور وعده شیطان را مهم می گیری؟ به همین القای وسوسه که فقیر می شوی، در راه خدا نده، مورد لازم تری پیش می آید.

اما وعده های خدا را ندیده می گیری. برای خدا از یک تومان نمی گذاری و برای شیطان به یک مدح و ثنا و در روزنامه ها نوشتن و در رادیوها گفتن، هزاران تومان حاضری بدهی.

در معامله با خدا که می فرماید: «به همسایه ات، به رحم

(۱) - وَ مَا كَانَ لَهُ، عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ ... سَبَأُ: ۲۱.

استعاذه، ص: ۲۰

فقیرت کمک کن که چندین برابر پاداش خواهی داشت»، می گویی تمکن ندارم، اما اگر معامله دنیوی شیطانی بود، چطور روی دست دیگران بلند می شوی؟!

شیطان برای امتحان خلق است و باید باشد، سینمایی هم باز کند و شیاطین انسی هم تربیت کند، آن وقت این طور حیوانات دوپا را به دام بیندازد.

در برابرش هم مگر نه اوّل مغرب صدای: حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ وعده الهی به آمرزش بلند است، هر دو باید باشد تا **لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ...**^{۲۱} «نیکوکار از بد کردار تمیز داده شود».

فردا دار جزاست. این جا زمینه ثواب و عقاب باید درست شود. استحقاقات فراهم می گردد.

عدم اجبار انسان توسط شیطان

البته شیطان کسی را به زور وادار به حرام نمی کند. اختیار کسی را نمی گیرد؛ یعنی این اندازه قدرت ندارد: **وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ...** فقط کارش وسوسه و تحریک است. کسی که به مسجد می آید به اختیار خودش می آید. آن هم که به سینما می رود، به اختیار خود اوست، حکومتی ندارد که تو را مجبور

^{۲۱} (۱) - انفال: ۳۷.

استعاذه، ص: ۲۱

کند بلکه خودت به پای خودت می روی.

تقصیر از خود تو است که فریب وسوسه هایش را می خوری و فردای قیامت وقتی که اطراف شیطان می ریزند و با او مخاصمه می کنند، جواب منطقی و عقلی می دهد که: «مگر من شما را به دوزخ بردم؟ کار من فقط دعوت و وسوسه بود، تقصیر از خود شماست که دعوت مرا اجابت کردید. مرا ملامت نکنید و خودتان را ملامت کنید...»^{۲۲}

(۱) - ... وَ مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ ... ابراهیم: ۲۲.

استعاذه، ص: ۲۲

جلسه سوم: حسدورزی ابلیس

وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ * وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ.^{۲۳}

^{۲۲} (۱) - i... وَ مَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ ... E ابراهیم: ۲۲.

^{۲۳} (۱) - مؤمنون: ۹۷ - ۹۸.

شیطان، حسود است؛ چون خودش رانده شده این درگاه است، نمی تواند
ببیند بشر به مقام قرب می رسد. بشری که این ملعون به نظر حقارت به او
می نگریست و می گفت: «مرا از آتش آفریدی و او را از خاک و آتش از
خاک برتر است».^{۲۴} آنگاه همان بشر به مقاماتی برسد که آن بدبخت را از آن
طرد کردند و گفتند:

«از بهشت بیرون شو! تو از کوچکان و پست شوندگانی. حق نداری این جا
بزرگی به خرج دهی ...».^{۲۵}

بشر می خواهد از طریق بندگی، به مقام قرب برسد لذا

(۱) - مؤمنون: ۹۷-۹۸.

(۲) - ... خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ، مِنْ طِينٍ اعراف: ۱۲.

(۳) - قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ
اعراف: ۱۳.

استعاذه، ص: ۲۳

^{۲۴} (۲) - i\ ... خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ، مِنْ طِينٍ E اعراف: ۱۲.

^{۲۵} (۳) - i\ قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ E اعراف: ۱۳.

شیطان با تمام قوا سعی می کند او را از راه باز دارد تا حس حسادتش را تسکین بخشد به همه چیز هم قانع است، اگر توانست، کفر و شرک، نتوانست، حرام و مکروه، تا برسد به کمی درجه و مقام.

حسود و متکبر را با بهشت چکار؟

امیر المؤمنین علیه السلام در ذیل خطبه قاصعه‌اش در نهج البلاغه این معنا را یادآوری می فرماید: «ای مردم! شیطان به واسطه حسادتش ملعون و مطرود و از بهشت رانده شد، مبادا شما به حسادت مبتلا شوید تا مثل او گردید. شیطان را به واسطه کبرش بیرون کردند. به واسطه حسادتش بیرون کردند. آیا تو با حسادت و کبر، به بهشت می روی؟! محال است! وقتی که ملکی را به واسطه این صفات، از بهشت می رانند، تو را با داشتن این صفات به بهشت درمی آورند؟».^{۲۶}

با اینکه آن ملعون مدت‌ها عبادت می کرد لیکن در آخر کار، استکبار ورزید و خود را هلاک کرد.

عظمت و کبریایی، ویژه خداوند است.^{۲۷} تو را با بزرگی فروختن چکار؟
آقایی لباس تو نیست. بزرگی کردن، من من

^{۲۶} (۱) - ... فمن ذا بعد ابليس يسلم على الله بمثل معصيته كلاً ما كان الله سبحانه ليدخل الجنة بشراً بامر اخرج به منها ملكاً (نهج البلاغه صبحی صالح/ خطبه قاصعه: ۱۹۲).

^{۲۷} (۲) - الكبرياء ردائي والعظمة ازارى فمن نازعني (بحار الأنوار: ۷۳ / ۱۹۲).

(۱) - ... فمن ذا بعد ابليس يسلم على الله بمثل معصيته كلّما كان الله سبحانه
ليدخل الجنة بشرا بامر اخرج به منها ملكا (نهج البلاغه صبحی صالح / خطبه
قاصعه: ۱۹۲).

(۲) - الكبرياء ردائي و العظمة إزارى فمن نازعنى (بحار الأنوار: ۷۳ / ۱۹۲).

استعاذه، ص: ۲۴

نمودن سزاوار تو نیست. همه فقیر و عاجز و محتاج خدایند.^{۲۸} غنی مطلق،
سلطان مطلق، خداست ... لا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي^{۲۹}

خلاصه، اگر بشر، کبر ورزید، دوش به دوش شیطان می گردد.

برآورده شدن حاجات ابلیس از سوی خداوند

مروی است پس از آنکه شیطان مطرود و از بهشت بیرون شد، عرض کرد:
«پروردگارا! عبادتهای شش هزار ساله من چه شد؟». ندا رسید در برابرش
هر چه بخواهی می دهیم.

گفت: «پس مرا تا روز قیامت مهلت ده!». ^{۳۰}

^{۲۸} (۱) - يا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ ... E\فاطر: ۱۵.

^{۲۹} (۲) - طه: ۱۴.

^{۳۰} (۳) - i\ قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ E\اعراف: ۱۴.

خداوند فرمود: «تو از مهلت داده شد گانی».^{۳۱}

دیگر آنکه مرا قدرتی ده که بتوانم القای شبهه و وسوسه کنم، این حاجت هم روی حکمتها و مصلحتهایی که داشت، داده شد.

آدم ابو البشر گریست و عرض کرد: «پروردگارا! اولاد بیچاره من گرفتار چنین دشمنی هستند. تو که تا قیامت او را مهلت داده‌ای و قدرت القای شبهه و وسوسه هم که دادی، پس اولاد من چه کنند؟».

(۱) - يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ ... فاطر: ۱۵.

(۲) - طه: ۱۴.

(۳) - قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يَبْعَثُونَ اعراف: ۱۴.

(۴) - قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ اعراف: ۱۵.

استعاذه، ص: ۲۵

ندا رسید: «ای آدم! در برابر هر شیطان، ملکی را می‌آفرینیم».^{۳۲}

الهام ملائکه

^{۳۱} (۴) - قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ E اعراف: ۱۵.

^{۳۲} (۱) - اصول کافی: ۲/ ۲۶۶ - ۲۶۷.

هر چه شیطان وسوسه کند، ملک هم در مقابلش الهام به خیر می کند. شیطان می گوید: «به مسجد نرو!».

ملک می گوید: «برو!».

شیطان می گوید: «فلان حرام را مرتکب شو و بعد توبه کن».

ملک می گوید: «نکن! شاید مردی. شاید موفق به توبه نشدی و بر فرض که توبه کردی، از کجا که توبه مقبوله از تو سرزند و آمرزیده شوی؟!».

به دل خود رجوع کن. در هر پیشامدی - چه خیر و چه شر - نوعاً دودل هستی. هر کس چنانچه در وجودش، شیطان به شر ترغیب می کند و ملک نیز او را می ترساند و هر چه او را ابلیس بر ترکش وامی دارد، ملک او را به انجام دادنش، ترغیب می نماید.

منتها ای انسان! تو بر سر دوراهی هستی؛ نفس را بگیری، دنبال هوا و هوس بروی یا از عقل و روح و ملک پیروی کنی.

دستگاه را پروردگار عالم منظم و از روی عدالت آفریده است لیکن انسان خودش به خود ظلم می کند؛ چنانچه در قرآن مجید صریحاً می فرماید:

«خدا به ایشان ستم روا نداشته لیکن این مردمند که (به

استعاذه، ص: ۲۶

خودشان) ستم می کنند».^{۳۳}

باز بودن باب توبه

علاوه بر این، ندا رسید که: «ای آدم! اگر ابلیس را بر اولاد تو چیره کردیم و تا قیامت مهلتش دادیم، در عوض باب توبه را هم برای اولاد تو باز گذاردیم».

خوب، حالا گول شیطان را خوردی، مانند جدّت آدم برگرد و توبه کن، به درگاه الهی تضرّع کن تا مثل آدم که پس از توبه مقامش بالاتر رفت و به درجه «اصطفا» رسید،^{۳۴} تو هم به درجه «توآیین» برسی که محبوب خدا گردی.^{۳۵}

سعه رحمت تا لحظه واپسین

^{۳۳} (۱) - i\... وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ E\ عنکبوت: ۴۰.

^{۳۴} (۲) - i\... إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ E\ آل عمران: ۳۳.

^{۳۵} (۳) - i\... إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ E\... بقره: ۲۲۲.

برای همه اُمّت‌ها باب توبه باز بود لیکن شرایط سختی داشت تا پذیرفته گردد؛
اما به برکت وجود مقدّس خاتم الأنبياء محمّد صلی الله علیه و آله به اُمّتش -
که اُمّت مرحومه‌اند - توسعه بیشتری داده شد، چون پیغمبرشان رحمه للعالمین
است و از شعبه‌های رحمت، توسعه باب توبه است.

بنا بر خبری که در بحار الأنوار است، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

(۱) - ... وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ عنكبوت: ۴۰.

(۲) - إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ آل
عمران: ۳۳.

(۳) - ... إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ ... بقره: ۲۲۲.

استعاذه، ص: ۲۷

«هر کس یک سال پیش از مردنش توبه کند، خدا او را می‌آمرزد. بعد فرمود:
یک سال زیاد است. اگر کسی یک ماه پیش از مردنش توبه کند. سپس
فرمود: یک ماه هم زیاد است. کسی که یک روز پیش از مردنش توبه کند،
آمرزیده است. بعد فرمود:

یک روز هم زیاد است، پیش از آنکه مرگ را به چشم ببیند، برزخ را ببیند، عزرائیل را ببیند».^{۳۶}

خلاصه اگر پیش از لحظه آخر، پشیمان شود، خدا او را می‌آمرزد.

عمده، حال دل است. دل با خدا باشد و برود. عجب دستگاهی است! آیا رحمت از این دامنه‌دارتر می‌شود؟ در برابر وساوس شیاطین ببینید خدا چه رحمتی قرار داده است!

سخنان حسن بصری و پاسخ امام سجّاد علیه السّلام

مروی است در موسم حج، حسن بصری گفت:

«العجب ممن نجی کیف نجی».

«شگفت است با این همه دام ابلیس، از کسی که نجات یابد!».

جمله‌ای که این بدبخت گفته بود، خدمت حضرت زین العابدین علیه السّلام نقل کردند، امام علیه السّلام فرمود:

«العجب ممن هلك كيف هلك مع سعة رحمة الله».^{۳۷}

«شگفت است با این همه رحمت و فضل الهی به آن بدبختی

^{۳۶} (۱) - بحار الأنوار: ۶ / ۱۹ ح ۴.

^{۳۷} (۲) - سفينة البحار: ۱ / ۵۱۷.

(۱) - بحار الأنوار: ۶ / ۱۹ / ح ۴.

(۲) - سفینه البحار: ۱ / ۵۱۷.

استعاذه، ص: ۲۸

که هلاک شود».

و حال آنکه رحمت واسعه حق، همه اشیاء را گرفته است چرا از این رحمت محروم گردد؟!

عمری را که در کثافتکاری گذرانیم، حالا هنگام رفتن است.

غالباً پیش از مرگ، از لطف خدا این است که شخص مبتلا می گردد و در بستر می افتد تا آماده ملاقات خداوند گردد. این است که موت فجأه و مرگ ناگهانی برای خیلی ها بلاست. تا کی عقب شیطان را گرفته ای؟! تق تق مرگ بلند است. راستی عجب است از کسی که یک ماه در بستر بیفتد و بیدار نگردد!

استعاذه، ص: ۲۹

جلسه چهارم: تنها راه چاره، پناهندگی به خداوند

وَقُلْ رَبِّ اَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ * وَ اَعُوذُ بِكَ رَبَّ اَنْ يَحْضُرُونِ.^{۳۸}

وساوس شیطان و آزاری که بشر از شیاطین می‌بیند، بر کسی پنهان نیست. همه می‌دانند که شیطان، دشمن سرسخت انسان است و تا نفس آخر دست برنمی‌دارد. تمام هدفش این است که بشر، مؤمن به خدا و آخرت نشود و در مرتبه دوم، خیری از او سرزنند بلکه به هر شری روی آورد. چیزی که مهم است، دانستن راه نجات از دست شیاطین است.

حالا که دشمن این‌طور قوی و در کمین است، بینیم راه چاره چیست؟
تنها راه علاج هم آن است که در قرآن مجید به آن امر فرمود

(۱) - مؤمنون: ۹۷ - ۹۸.

استعاذه، ص: ۳۰

که: ... فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ ...^{۳۹} «به خدا پناه ببر!» که جز پناهندگی به حق، راهی نیست.

خیمه سلطنتی و سگ درنده

^{۳۸} (۱) - مؤمنون: ۹۷ - ۹۸.

^{۳۹} (۱) - نحل: ۹۸.

مثالی عرض کردم که ابلیس به منزله سگ درنده‌ای است که هر کس بخواهد به خیمه سلطنتی درآید نمی‌گذارد. این به منزله پاسبان است. جز آشنایان (عباد مخلصین) کسی از دست او در نخواهد رفت. ناچار برای ورود به خیمه (به بارگاه قرب) باید به صاحب خیمه استغاثه کرد و پناه برد؛ زیرا تنها نهیب قهر صاحب خیمه است که این سگ درنده را رام می‌کند و جز این چاره‌ای نیست.

پس باید به خدا پناهنده شد تا عنایت حق، او را دفع کند. این است که خداوند در قرآن مجید به پیغمبرش دستور می‌دهد که:

«بگو پروردگارا! به تو پناه می‌برم از وساوس شیطانها و پروردگارا! به تو پناه می‌برم که در آیند مرا».^{۴۰}

خودت به تنهایی نمی‌توانی، مگر لطف خدا یار شود: «یا غیاث المستغیثین، یا ملاذ اللائذین» اگر لوذ و پناهندگی به حق نباشد، کسی از شر شیطان در امان نیست.

(۱) - نحل: ۹۸.

^{۴۰} (۲) - i\ وَ قُلْ رَبِّ اَعُوْذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيْطَانِ * وَ اَعُوْذُ بِكَ رَبَّ اَنْ يَّحْضُرُونِ E مؤمنون: ۹۷ - ۹۸.

(۲) - وَقُلْ رَبِّ اَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ * وَ اَعُوذُ بِكَ رَبَّ اَنْ
يَحْضُرُونِ مَوْنُون: ۹۷-۹۸.

استعاذه، ص: ۳۱

بنابراین، باید حقیقت استعاذه را فهمید، آیا استعاذه گفتن:

«اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» است یا به فارسی، گفتن: «خدایا! به تو از شرّ ابلیس پناه می برم!» نه، استعاذه امر معنوی حقیقی است که این لفظ کاشف از آن است. اگر حال استعاذه باشد، گفتن «اعوذ بالله» نافع است و گرنه گاه می شود که خود همین گفتنها مسخره و ملعبه شیطان است که خودش به زبان طرف جاری کرده است.

اقسام استعاذه مردم

استعاذه خلق، بر سه قسم است:

قسم اوّل: استعاذه ای است که نه حال استعاذه هست و نه معنای آن را می فهمد که چه می گوید. اگر این است - که مثلاً نمی شود گفت استعاذه است - لغو است. به زبانش چیزی می گوید. گفتن «اعوذ بالله من شیطان الرجیم» بدون التفات به معنا و دانستن حقیقت، مسخره شیطان است.

قسم دوم آن است که: معنای آن را می‌فهمد بلکه وقتی که می‌گوید، یک نوع التجایی هم دارد، لغو نمی‌گوید، معنی را ادراک کرده و لفظ را هم به عنوان کاشف از معنا می‌گوید لیکن به حسب عمل و حال، قربان شیطان می‌رود. زبانش می‌گوید لعنت بر شیطان! پناه می‌برم به خدا از شر شیطان رانده شده! در حالی که دارد به شیطان سجده می‌کند و در حقیقت به شیطان پناهنده شده است.

استعاذه، ص: ۳۲

هر کس گناه می‌کند، در حال معصیت یقین بدانید معبود و مسجود او شیطان است، هر چند به زبانش هم صد فحش به شیطان بدهد.

صریح‌تر بگوییم، وقتی که به زبانش «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» می‌گوید ولی تهمت می‌زند، فحش می‌دهد، آبروی مردم را می‌ریزد، راز دیگران را فاش می‌سازد و خلاصه از هیچ گناهی باک ندارد، در حقیقت گفته است: «اعوذ بالشیطان من الرحمن؛ من از خدا فرار کردم و به شیطان پناهنده شدم» زبانت وارونه می‌گوید؛ ولی حالت میزان است.

«اعوذ بالله»؛ یعنی: «به طاعت خدا پناهنده می‌شوم»، الآن داری خلاف واقع می‌گویی. پرده که عقب رفت می‌فهمی که شیطان همین را بر زبانت جاری می‌کند تا بیشتر مسخره‌ات کند.

نوشته‌اند یکی از علما قلم به دست گرفت کتابی در مصاید و وسوسه‌های شیطان و ترسانیدن مردم از فریب خوردن از او بنویسد. در همان زمان در عالم رؤیا و مکاشفه یکی از اخیار، شیطان را می‌بیند و به او می‌گوید: «ملعون! خوب فلان آقا دارد رسوایت می‌کند، کیدهایت را به خلق می‌رساند!». شیطان مسخره‌اش کرده گفت: «این کتاب را به دستور خود من می‌نویسد!». فرمود: «چطور می‌شود؟!».

استعاذه، ص: ۳۳

گفت: «من در دلش وسوسه انداختم که تو عالمی، علم خودت را ظاهر کن. خودش هم نمی‌فهمد و اسم کتابش را رد شیطان گذاشته؛ ولی حقیقتش جلوه نفس و نمایش علم دادن است».

بلی خود شیطان وامی‌دارد که به او فحش بدهد، یا به زبان تنها بگوید: «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم».

به عین مثل کار دول استعماری است. اینان در بعضی مستعمرات، افرادی دارند که در استعمار، یار و یاور آنهایند. گاه به مقتضای سیاست و مصلحت

روزگار وامی دارند این افراد به آنها فحش بدهند. بد بگویند. مردم را از فجایع استعمار آگاه کنند.

برای پرده پوشی و نعل وارونه زدن تا بتوانند مقاصد استعماری خود را توسط همین افراد بهتر پیش ببرند.

عجب است از سیاست شیطانی! اولین و استاد همه سیاستمداران «شیطان» است. سیاست؛ یعنی زیر پرده کار کردن. کلاه سر همه می گذارد بدون اینکه جای پایی از خود نشان دهد.

حقیقت استعاده فرار از گناه است

خدایا! تو یاری ده که ما بتوانیم از شیطان بگریزیم؛ یعنی از گناه فرار کنیم. استعاده به حق؛ یعنی از گناه فرار کردن. زبانت را محکم بگیر، دیگر لغو نگو، عوضش بگو: «اعوذ باللّه».

پس «اعوذ باللّه»؛ یعنی «اعوذ باللّه من طاعة الشیطان».

استعاده، ص: ۳۴

خدایا! من دیگر می خواهم به طاعت تو پناه آورم. می خواهم از بندگی شیطان فرار کنم. از شیطان و دام او که گناه است گریخته ام.

تو می خواهی دست در دهان شیر کنی، آن وقت به زبان بگویی من از شیر
می ترسم و فرار می کنم، به قلعه محکمی می گریزم، یا اینکه همین طور دست
بسته مقابل شیطان بنده وار بایستی آنگاه به زبان بگویی به خدا پناه می برم از
شرّ ابلیس.

تا زهر بد زبانت کوتاه نیست یک اعوذت، اعوذ بالله نیست

تا زبانت به هر لغوی گویاست؛ یعنی غلام حلقه به گوش شیطانم. دروغ
می گویی! صبح تا شام هم می گویی لعنت به شیطان! از این «اعوذ بالله»
گفتنهایت باید استغفار کنی.

بلکه آن نزد صاحب عرفان نیست الاّ اعوذ بالشیطان
گاه گویی اعوذ و گه لا حول لیک فعلت بود مکذب قول

هر کس به خودش خطاب کند ای منافق! چرا دیگر دروغ می گویی. من من
کردنهایت کدام است؟!

اگر شیری دنبال تو گذاشت باید به یک قلعه محکمی پناهنده شوی نه اینکه نزدیکش شوی، دست در دهانش کنی و به زبانت بگویی: وای وای! حقیقت استعاده همان پناهنده شدن به قلعه محکم الهی است.

استعاده، ص: ۳۵

رؤیای صادقه و دام ابلیس

از یکی از تلامید شیخ انصاری علیه الرحمه نقل شده:

«زمانی که در نجف اشرف برای تحصیل مشرف بودم و در محضر ملائک منظر شیخ انصاری حاضر می شدم، شبی در عالم واقعه دیدم شیطان را چند عدد افسار در دست گرفته بود.

من از او سؤال کردم اینها را برای چه به دست گرفته‌ای؟

گفت: اینها را بر سر مردم می زنم و ایشان را به سمت خود می کشم. در روز گذشته یکی از اینها را بر سر شیخ مرتضی انصاری انداختم و از اتاقش تا بیرون کوچه‌ای که بر در خانه اوست کشیدم، ولی در میان کوچه از قید رها شده مراجعت کرد.

وقتی که بیدار شدم خدمت شیخ مشرف شدم و خواب خود را به ایشان عرض کردم. شیخ علیه الرحمه فرمود: شیطان راست گفته؛ زیرا آن ملعون دیروز می خواست به لطایف الحیل مرا گول زند؛ زیرا من پول نداشتم و چیزی در منزل لازم شده بود، با خود گفتم: یک قران از مال امام علیه السلام که در نزد من می باشد و معطل مانده تا وقت لازم به مصرفش برسانم به عنوان قرض برمی دارم سپس ادا می کنم.

آن یک قران را برداشته و از منزل خارج شده تا به میان کوچه هم آمدم. همین که خواستم چیزی بخرم با خود خیال کردم که چرا به این چنین عملی اقدام نمایم؟ پس نادم و پشیمان شدم و به خانه مراجعت نموده یک قران را به جای خود

استعاده، ص: ۳۶

گذاشتم».^{۴۱}

و بعضی هم این داستان را این طور نقل کرده اند که: «شیخی دید شیطان طنابهای بسیاری به دست داشته و در بین آنها طناب ضخیمی به دست داشته است. از او می پرسد: اینها چیست؟

^{۴۱} (۱) - زندگانی و شخصیت شیخ انصاری: ۸۸ - ۸۹.

پاسخ داده بود که به وسیله اینها بنی آدم را به سوی خود می کشانم و آنها را وادار به معصیت می نمایم.

از او می پرسد: طناب ضخیم برای کیست؟

می گوید: برای استادت شیخ انصاری که دیروز او را تا بازار بردم؛ ولی آن را پاره کرد و برگشت. می پرسد پس طناب من کدام است؟ پاسخ می دهد: تو احتیاج به طناب نداری و حرف شنو هستی».

(۱) - زندگانی و شخصیت شیخ انصاری: ۸۸ - ۸۹

استعاذه، ص: ۳۷

جلسه پنجم: ارکان اساسی استعاذه

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ.^{۴۲}

لفظ باید کاشف معنا باشد

«استعاذه» مقامی است از مقامات دینی و بر هر کس لازم است و عرض شد که باید حقیقت داشته باشد نه صرف لفظ و گرنه لفظ تنها قراءت است، الفاظی را بر زبان جاری کرده است.

^{۴۲} (۱) - اعراف: ۲۰۱.

قرآن مجید که می‌فرماید: ... **فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ** ...؛^{۴۳} «به خدا پناهنده شو» حقیقتش مراد است و دو چیز لازم دارد: یکی فرار از شیطان و دیگر پناهنده شدن به رحمان. اگر این دو مطلب حاصل شد، آن وقت می‌شود استعاذه، نه گفتن «اعوذ بالله» تنها و خلاصه لفظ باید کاشف از حال و معنا باشد.

(۱) - اعراف: ۲۰۱.

(۲) - فصلت: ۳۶.

استعاذه، ص: ۳۸

پس از تأمل در حقیقت استعاذه و استفاده از قرآن مجید، می‌توان گفت: «استعاذه» پنج رکن اساسی دارد:

رکن نخستین که «فرار از شیطان» است به «تقوا» منطبق می‌شود. و ارکان دیگرش: «تذکر، توکل، اخلاص و تضرع» است.

مجموعاً پس از حاصل شدن این حالات، حقیقت استعاذه پیدا می‌شود، درحالی که مؤمن این پنج رکن را داراست، لذا فرسنگها شیطان از او دور می‌شود، چه به زبان بگوید: «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» یا نگوید. عمده

^{۴۳} (۲) - فصلت: ۳۶.

حال و حقیقت است که اگر شیطان به او نزدیک شود، آدم زده می شود، بسان آدم وقتی که جن او را مس کند، جن زده می شود؛ بنابراین، اصلاً ابلیس جرأت نزدیک شدن به او را نخواهد داشت.

پرهیز پرهیزکاران از شیطان

شواهدی برای ارکان استعاذه از قرآن مجید مختصراً یادآوری می شود:

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ.^{۴۴}

«کسانی که پرهیزگاری کردند، هنگامی که طواف کننده‌ای از شیطان آنان را مس کرد، متذکر می شوند، پس ایشان بینایانند».

(۱) - اعراف: ۲۰۱.

استعاذه، ص: ۳۹

پس شرط نخستین این است که اهل تقوا باشد. کسانی که متقی شدند، هنگامی که شیاطین به دلشان حمله می کنند چون متقی هستند به مجرد نزدیک شدن شیطان به آنان، یاد خدا می کنند. فوراً روشن می شوند و می فهمند که کار شیطان است.

^{۴۴} (۱) - اعراف: ۲۰۱.

فرار می کنند. به حق متمسک می شوند؛ بنابراین، در این آیه شریفه اشاره به «تقوا و تذکر» شده است.

در آیه شریفه می فرماید: «فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ* إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ.»^{۴۵}

«هنگامی که قرآن می خوانی پناه ببر به خدا از شر ابلیس رانده شده، به درستی که او بر کسانی که ایمان آوردند و بر پروردگارشان توکل می کنند، حکومتی ندارد».

کسی که توکل به خدا دارد، شیطان بر او سلطه ای ندارد.

حکومت شیطان بر کسانی است که به خدا تکیه ندارند. تکیه آنها اسباب مادیات و اوضاع دنیوی است؛ ولی اگر تکیه بر خدا شد، یقین بدانید از شیطان کاری ساخته نیست.

اگر شخص از توکل بهره ای نداشت، تنها به زبان می گوید پناه به خدا می برم لیکن در حقیقت به عنوان و قوه و مقام و مال و عشیره ای که دارد پناه می برد، به مفهوم آیه شریفه، شیطان بر او مسلط است؛ چنانچه در آیه بعدی به این مطلب تصریح می فرماید:

^{۴۵} (۱) - نحل: ۹۸ - ۹۹.

استعاذه، ص: ۴۰

إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ.^{۴۶}

«حکومت شیطان بر کسانی است که او را دوست دارند و فرمانبر اویند و آنان که به خدا شرک می‌ورزند».

آن کسی که مسبب الأسباب را فراموش کرده است با شیطان است، او را با استعاذه و فرار از ابلیس چکار؟!

دوری شیطان از اهل اخلاص

رکن دیگر برای استعاذه، «اخلاص» است که در قرآن مجید از قول ابلیس چنین می‌فرماید:

قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ.^{۴۷}

^{۴۶} (۱) - نحل: ۱۰۰.

^{۴۷} (۲) - ص: ۸۲ - ۸۳.

«شیطان گفت: به عزّت تو سو گند! همه آنان را می فرییم جز بندگان که اهل اخلاص شده اند».

معنای «اخلاص» در قرآن مجید در موارد متعدّد بیان شده است و ما هم ضمن تفسیر آیات، متعرّض شده ایم و دیگر تکرار نکنیم.

خلاصه، استعاذه مخلصین درست است که شیطان را با آنها راهی نیست؛ چون حقیقت فرار از شیطان در آنهاست.

تقوا، منشأ پرهیز از شیطان

پس از عمری که از ما گذشت، آیا بهره ای از مقامات دینی

(۱) - نحل: ۱۰۰.

(۲) - ص: ۸۲-۸۳.

استعاذه، ص: ۴۱

برده ایم؟ خدا کند لا اقل در جهل مرکب نمانیم.

عرض شد نخستین رکن استعاذه تقواست. کسی که تقوا ندارد کی از شیطان فرار می کند؟ چون تقوا؛ یعنی ترک فرمانبرداری شیطان. زنی که لخت در

کوچه و خیابان می آید،^{۴۸} الآن همه چیزش شیطان است. نامردی که همراه خود چنین زنی را می آورد و نشان این و آن می دهد، کی از شیطان فرار می کند؟!

خلاصه، هر کس از حرام دوری نکرده از شیطان نیز فرار نکرده؛ یعنی استعاذه ننموده است هر چند به زبان هم هزار مرتبه بگوید: «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم».

یا مثلاً در خانه غصبی نشسته است، تا بیرون نرود از شیطان فرار نکرده. تا عادت به فحش را ترک نکند، استعاذه نکرده است.

حرامخواری بزرگترین مانع استعاذه

به طور کلی تقوا و ترک محرّمات در مسأله استعاذه مهمّ است به خصوص «حرامخواری». کسی که خوراکش اکل حرام است، رگ و پوستش شیطانی و دائماً متصل به ابلیس است:

«انّ الشیطان یجری من ابن آدم مجری الدم».^{۴۹}

«شیطان مانند خون، در اجزای بدنش جاری است».

^{۴۸} (۱) - این سخنان مربوط به قبل از پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی و زمان طاغوت بوده است.

^{۴۹} (۲) - سفینة البحار: ۱/ ۶۹۸.

(۱) - این سخنان مربوط به قبل از پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی و زمان طاغوت بوده است.

(۲) - سفینه البحار: ۱ / ۶۹۸.

استعاذه، ص: ۴۲

همان زبانی که به آن می گوید: «اعوذ بالله من الشيطان الرجيم» زبان شیطان است؛ زیرا همان غذای حرامی که جزئی از آن، زبان شده و باعث حرکت و نیروی آن گردیده، می گوید: «اعوذ بالله» این چه استعاذه‌ای است؟!

ما برون را نگیریم و قال را ما درون را بنگریم و حال را^{۵۰}

شهید ثانی در اسرار الصلوة از خاتم الأنبياء محمد صلی الله علیه و آله روایت کرده است که: «خدا دل شما را می نگرد نه صورت شما را».^{۵۱}

این جا حقیقت می خرنند. زبان بازی بدون حقیقت، به کار مخلوق می خورد؛ اما نزد خدایی که عالم السرّ و الخفیّات است، پنهان و آشکار نزد او یکسان

^{۵۰} (۱) - مثنوی معنوی/ دفتر دوم: ۱۰۶.

^{۵۱} (۲) - الله لا ينظر الى صوركم و لكن ينظر الى قلوبكم (رسائل/ الشهيد الثاني/ اسرار الصلوة: ۱۱۰).

است، جز واقع چیزی به درد نمی خورد؛ چنانچه در مورد قربانیهایی که می کنید، صریحا در قرآن مجید می فرماید:

«گوشت و خون آنها به خدا نمی رسد و لیکن تقوای شما به او می رسد».^{۵۲}

تا لقمه حرام در بدن تو است، شیطانی هستی و فرار از شیطان دروغ است. تا آثارش از بین برود، آنگاه حالت فرار از

(۱) - مثنوی معنوی / دفتر دوم: ۱۰۶.

(۲) - الله لا ينظر الى صوركم و لكن ينظر الى قلوبكم (رسائل / الشهيد الثاني / اسرار الصلوة: ۱۱۰).

(۳) - لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ ... حج: ۳۷.

استعاذه، ص: ۴۳

ابلیس در تو پیدا می گردد و گرنه عبادت‌هایت هم ظاهری است. به خصوص در اکل و شرب، روایات فراوانی از اهل بیت علیهم السلام رسیده است. اینها به منزله بذر است، بذر را خراب نکنید.

^{۵۲} (۳) - لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ ... E\ حج: ۳۷.

در قرآن مجید می‌فرماید: «از چیزهای پاکیزه (حلال) بخورید و پیروی از وساوس شیطان نکنید».^{۵۳}

نمی‌گویند مرغ و پلو نخور، بلی گوشت بخور؛ ولی حلال بخور. از خطوات شیطان پرهیز کن.

لزوم ترک غذای شبهه‌ناک

دوم «ترک لقمه شبهه» است. از غذای مشتبّه هم پرهیز. تا وقتی نفهمی حلال است، خوراک و لباس را مصرف نکن. حرام به قدری اثر دارد که کار به جایی می‌رسد که حق با کمال ظهورش، مورد وسوسه و شک حرام‌خور یا شبهه‌خور می‌شود. در خدا با این ظهوری که هست، شک می‌کند.^{۵۴} شیطان کجا بود؟ توی همین لقمه حرام و شبهه‌ناک.

از شیطان فرار نکرد، به چنین روزی افتاد؛ یعنی به دست خودش شیطان را در رگ و پوست و گوشت و خون خود جا داد.

(۱) - يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ

... بقره: ۱۶۸.

^{۵۳} (۱) - يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطَوَاتِ الشَّيْطَانِ ... E بقره: ۱۶۸.

^{۵۴} (۲) - ... أَلَمْ يَكُنْ اللَّهُ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ... E ابراهیم: ۱۰.

(۲) - ... أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ... ابراهیم: ۱۰.

استعاذه، ص: ۴۴

جلسه ششم: استعاذه لازمه تقوا

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ.^{۵۵}

خلاصه بحث شبهای گذشته این شد که حقیقت «استعاذه» فرار از شیطان است و پناهندگی به رحمان؛ بنابراین، لازمه‌اش «تقوا» است. پرهیز از شیطان؛ یعنی سعی کند واجبی از او فوت نشود و حرامی از او سر نزند؛ بنابراین، اگر لاابالی باشد، حالت فرار ندارد، به عین مثل کسی است که با درنده‌ای گلاویز باشد، آن وقت به زبانش بگوید من از این درنده فرار می‌کنم. «اعوذ بالله»؛ یعنی از شیطان فرار می‌کنم و به خدا پناه می‌برم، با این بی‌بندوباری، کی از شیطان حقیقتاً فرار کرده‌ای؟!

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا ... آنهایی که در حال فرار از گناهند، اگر

(۱) - اعراف: ۲۰۱.

استعاذه، ص: ۴۵

^{۵۵} (۱) - اعراف: ۲۰۱.

شیاطین خواستند آنها را دریابند فوراً یاد خدا می کنند، پرده غفلت از جلو چشمشان به برکت یاد خدا عقب می رود و بینا می شوند، در دام نمی افتند. کی در دام نمی افتد؟ اهل تقوا و گرنه (انسان غافل) در دام مستقر و مستمر است.

گفتیم که تقوا مخصوصاً باید در خوردنی و آشامیدنی رعایت شود؛ چون خوراک به منزله بذری است برای بدن که مرکب نفس شیطانی یا رحمانی است. اگر بذر شیطانی شد، حاکم بر او هم شیطان است. اگر لقمه حرام از گلویی پایین رفت، حکومت به دست ابلیس است، تا اثر این لقمه در این بدن موجود است، شیطان هم هست.

اینکه در روایات رسیده تا چهل روز نمازش پذیرفته نیست، کسی که لقمه حرامی بخورد تا چهل روز دعایش مستجاب نمی شود؛ چون زبان زبان شیطانی است. قرآن هم بخواند شیطانی خوانده. «اعوذ بالله» هم بگویند با زبان خود شیطان گفته است.

لقمه حرام کدام است؟

یک مرتبه حرمت این است که از راه حرام به دست آمده باشد؛ مثلاً نانی که به دستش آمده از پولی است در معامله ای که تدلیس کرده، غش نموده،

معامله ربایی بوده، یا راههای حرام دیگری که تصرفش بدون اجازه صاحبش و شرع مقدس بوده است.

استعاذه، ص: ۴۶

مرتبه دیگر از حرمت، میته است. آنچه مردار به آن گفته شود؛ خواه حیوان حلال گوشت، خودش بمیرد یا تذکیه شرعی نشود؛ مثلاً عمداً «بسم الله» را نگفته باشند.

خداوند می‌فرماید: «و نخورید از آنچه نام خدا بر آن برده نشده است».^{۵۶}

یا مثلاً مرغی را سر بریده‌اند درحالی که عمداً «بسم الله» نگفته‌اند، این مردار است و شیطانی، اگر از گلویت پایین رفت، بذر شیطان است.

استفاده معنای عام از آیه

سید بن طاووس علیه الرحمه آیه شریفه را تعمیم داده است.

هرچند مورد آیه گوشت است از حیوان حلال گوشت لیکن سید معنای عامی از آن استفاده کرده که اگر کسی رعایت کند بسیار خوب است. می‌فرماید: «از هر خوراکی که تدارک شود و نام خدا بر آن برده نشود من

^{۵۶} (۱) - (۱) وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ... E\ انعام: ۱۲۱.

نمی خورم. نان که نانوا هنگام پختن، اسم خدا را نبرده چطور مؤمن از آن بخورد؟!».

تنور نانوايي و نغمه شیطانی

عجب دوره‌ای بوده و چه دوره‌ای هست؟! سید زنده شود و ببیند. سابق بنده یادم می آید که نانواها کسی را می آوردند نزد

(۱) - وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ ... انعام: ۱۲۱.

استعاذه، ص: ۴۷

تنور، حدیث کساء بخواند. دعا بخواند. برای برکت و ... حالا هم باید با موسیقی و لغو، نان پخته شود: ... **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**.^{۵۷} نان را با یاد شیطان می‌پزند و همین لقمه کذایی که اثر وضعی‌اش را دارد، من و شما می‌خوریم.

همه بیچاره‌ایم و مانده بر جای

اگر گاه‌گاهی کسی در این موضوعات تأمل کافی بکند، واقعا می‌گوید: **أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ ...**^{۵۸} خدایا! چه کنیم؟ این خوراکی‌ها ظلمت است و نوری

^{۵۷} (۱) - بقره: ۱۵۶.

^{۵۸} (۲) - نمل: ۶۲.

ندارد. اثرش را هم روی زبان می گذارد، می شود لغو، فحش، غیبت، تهمت، دروغ و ... روی چشم اثرش خیانت، روی گوش اثرش استماع لغو و لهو و غیبت و خلاصه روی تمام اعضا اثرش یا حرام یا مکروه یا لااقل مباحاتی است که از یاد خدا غافل کننده است. تمام اعضا و جوارح را شیطانی می کند.

طهارت و نجاست در خوراک

رشته دیگر از خوراک حرام: «طعام نجس» یا «متنجس» است. خوراک ناپاک اگر از گلو پایین رود، بذر شیطان است که اثر خودش را خواهد بخشید. حتی ولی بچه حق ندارد خوراک نجس به او بخوراند. نگو بچه که تکلیف ندارد، تو که تکلیف

(۱) - بقره: ۱۵۶.

(۲) - نمل: ۶۲.

استعاذه، ص: ۴۸

داری. وظیفه‌ات از هم‌اکنون این است که گوشت و پوست بچه‌ات را از غذای پاک و حلال پرورش دهی؛ زیرا بالآخره خوراک اثر وضعی خودش را خواهد داشت. بلی به حیوان مانعی ندارد بدهی.

از مواردی که باید در خوراک پرهیز کرد، «اکل بر شبع» است؛ یعنی هنگام سیری باز چیز خوردن. این مکروه و شیطانی است و بعضی مراتبش که موجب ضرر فاحش گردد، یقیناً حرام است.

استعاذه، ص: ۴۹

جلسه هفتم: لزوم دشمنی با شیطان

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ.^{۵۹}

گفتیم که انسان تا از اطاعت شیطان دوری نکند، حقیقت استعاذه در او پیدا نمی‌شود. کسی که مرتکب گناه می‌شود، در حال خضوع به شیطان است.

قرآن مجید می‌فرماید: ... فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا...^{۶۰} «او را دشمن بگیرید». او دشمن سرسخت شماست، شما هم با او دشمنی کنید نه دوستی. اطاعتش دوستی با اوست. بدانید این دشمن سرسخت دائماً در کمین است. یک لحظه بشر را راحت نخواهد گذاشت. اگر خودت را در امان بدانی، جاهل بی‌خبری.

(۱) - اعراف: ۲۰۱.

(۲) - فاطر: ۶.

^{۵۹} (۱) - اعراف: ۲۰۱.

^{۶۰} (۲) - فاطر: ۶.

آیا شیطان می خوابد؟

از یکی از علما پرسیدند آیا اخبار وارده درباره شیطان رسیده است که مثل بشر و حیوان خواب دارد یا نه؟ تبسمی کرد و جواب لطیفی داد و گفت: «اگر شیطان خواب داشت که ما قدری راحت بودیم!».

تو خواب هستی و او بیدار. او خوابی ندارد بلکه همیشه نگران تو است.

«به درستی که او شما را می بیند از جایی که شما او را نمی بینید».^{۶۱}

بلی تا نفس آخر، رهایت نمی کند.

لزوم مسلح شدن در برابر دشمن قوی و هوشیار

پس چه باید کرد؟ حالا که دشمن، قوی و هشیار و در کمین است تکلیف چیست؟

تکلیف این است که باید مسلح شد بلکه همیشه باید مسلح بود. دشمنی که مهیا و منتظر غافلگیر کردن تو است، تو هم باید هیچ وقت اسلحه را زمین

^{۶۱} (۱) - i\... إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ E\... اعراف: ۲۷.

نگذاری. اگر یک لحظه اسلحه را کنار گذاشتی، یا لحظه‌ای رو به او رفتی، کارت خراب است. «تقوا» اسلحه انسان است، آماده باش در برابر ابلیس. بلکه انجام مستحبات به مقدار توانایی در دفع دشمن و

(۱) - ... إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ ... اعراف: ۲۷.

استعاذه، ص: ۵۱

آماده باشی اثر دارد و ترک مکروهات نیز. حتی ترک غفلات نیز در این مورد نهایت تأثیر را داراست.

اگر غفلی از دشمن کند و نهی را مرتکب شود، به همان اندازه خود را به دهان اژدها نزدیک کرده و به شیطان مقرب شده و او هم پس از قرب تا دست از سر دوستش بردارد، هیئات است.

حملات تدریجی و شدید شیطان

شیطان، اول سعی دارد مؤمن را در مکروهی بیندازد، سپس راه را برای ارتکاب گناه صغیره باز می‌کند. پس از آن اصرار بر صغیره و کوچک گرفتن آن - که خود کبیره‌ای است - برایش پیش می‌آورد.^{۶۲} و آنگاه گناهان

^{۶۲} (۱) - در کتاب «گناهان کبیره» به قلم حضرت مؤلف و همچنین در «قلب سلیم» این موضوع یادآوری و مشروحا ذکر گردیده است.

کبیره برایش عادی می گردد. سپس دستبرد به قلب و اصل ایمان شروع می شود. و خلاصه مؤمن را به وسوسه و شک می اندازد، بدون اینکه طرف بفهمد در چه دامی افتاده است.

اهل تقوایند که می توانند با اسلحه خود از شرّ شیطان محفوظ بمانند؛ اما اشخاص بی بندوبار کجا می توانند با این دشمن، مخاصمه و جدال نمایند.

وضو اسلحه برنده مؤمن

بسیاری از مستحبات در دفع دشمن، اسلحه مهمی به شمار

(۱) - در کتاب «گناهان کبیره» به قلم حضرت مؤلف و همچنین در «قلب سلیم» این موضوع یادآوری و مشروحا ذکر گردیده است.

استعاذه، ص: ۵۲

می روند؛ مثلاً وضو. از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مروی است که: «الوضوء سلاح المؤمن؛ وضو اسلحه مؤمن است». در برابر شیاطین همیشه باید حال کسی را داشت که دشمن در برابر اوست؛ یعنی همیشه باید با وضو بود لذا مستحب است که انسان دائماً با طهارت باشد.

از این بالاتر، اگر فاصله‌ای شد هر چند وضویش باطل نشده، مستحب است تجدید کند: «الوضوء علی الوضوء نور علی نور».^{۶۳} این نور در برابر ظلمت است.

هنگام خواب هم مستحب است با وضو بخوابی. با اسلحه بخواب که نور وضوی تو به اندازه خودش شیطان را در خواب از تو طرد می‌کند.

روزه و صدقه شیطان‌شکن

از جمله اسلحه‌ها چند چیز است که از خاتم الأنبیاء محمد صلی الله علیه و آله روایت شده است.^{۶۴}

«روزه» اگر موفق شوی، روی دشمنت را سیاه می‌کند. اگر پرده عقب رود، شیطان خود را بینی رویش سیاه شده است،

(۱) - وسائل الشیعه: ۱ / ۳۷۷ / ح ۸.

(۲) - قال رسول الله صلی الله علیه و آله لأصحابه: الا أخبرکم بشیء ان انتم فعلتموه تباعد الشیطان منکم كما تباعد المشرق من المغرب؟ قالوا: بلی. قال:

^{۶۳} (۱) - وسائل الشیعه: ۱ / ۳۷۷ / ح ۸.

^{۶۴} (۲) - قال رسول الله صلی الله علیه و آله لأصحابه: الا أخبرکم بشیء ان انتم فعلتموه تباعد الشیطان منکم كما تباعد المشرق من المغرب؟ قالوا: بلی. قال: الصوم یسود وجهه و الصدقة تکسر ظهره و الحب فی الله و الموازرة علی العمل الصالح یقطعان دابره و الاستغفار یقطع و تبنه (سفینه البحار: ۲ / ۶۴).

الصوم يسود وجهه و الصدقة تكسر ظهره و الحب في الله و الموازنة على العمل الصالح يقطعان دابره و الاستغفار يقطع و تينه (سفينة البحار: ٢ / ٦٤).

استعاذه، ص: ٥٣

لیکن شیطان هم به این ضعیفی نیست که به سادگی رویش سیاه و کمرش شکسته گردد. مرد می خواهد که عمل را خالص انجام دهد و از حجابهای هفتگانه بگذراند و پشت ابلیس را به خاک بمالد.

دیگر «صدقه» است که می فرماید: «پشت شیطان را می شکند، کمرش را خرد می کند». بلی اگر صدقه مقبوله باشد.

رؤیت مادر شیطانها

در انوار جزائری است که: «در سال قحطی، در مسجدی، واعظی روی منبر بود و می گفت: کسی که بخواهد صدقه بدهد، هفتاد شیطان به دستش می چسبند و نمی گذارند صدقه بدهد.

مؤمنی پای منبر این سخنان را شنید و تعجب کنان به رفقاییش گفت: صدقه دادن که این چیزها را ندارد، اینک من مقداری گندم دارم می روم و برای فقرا به مسجد خواهم آورد و از جایش حرکت کرد. وقتی که به خانه رسید و زنش از قصدش آگاه شد، شروع به سرزنش او کرد که در این سال

قحطی، رعایت زن و بچه و خودت را نمی کنی؟ شاید قحطی طولانی شد، آن وقت ما از گرسنگی بمیریم و چه و چه. خلاصه، به قدری او را وسوسه کرد که آن مرد مؤمن، دست خالی به مسجد نزد رفقا برگشت.

از او پرسیدند چه شد؟ دیدی هفتاد شیطانک به دست چسبیدند و نگذاشتند. پاسخ داد: من شیطانها را ندیدم لیکن

استعاذه، ص: ۵۴

مادرشان را دیدم که نگذاشت».

خلاصه، مرد می خواهد در برابر شیاطین مقاومت کند.

می بیند به زبان زن یا رفیق زن صفتی، مصلحت بینی می کند و نمی گذارد.

لزوم پرداختن صدقه نیکو

صدقه هم که می گویند، نه این است که در جیبش بگردد یک ریال و دو ریال پیدا کند و درآورد. خداوند متعال می فرماید:

«هرگز به نیکی نمی رسید تا از آنچه دوست می دارید در راه خدا انفاق کنید».^{۶۵}

^{۶۵} (۱) - اِنَّ تَتَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ ... E\ ال عمران: ۹۲.

تمکّن و توانایی تو چه مقدار است. اگر توانایی داری، تا اسکناس پانصد و هزاری از جیب بیرون نیاوری، کمر شیطان شکسته نمی‌شود، آن هم به شرطی که با منت گذاشتن و اذیت کردن آن را باطل نکنی تا چه رسد به ریا و سمعه.

توبه صادقانه اسلحه کارساز

شیطان بدبخت جان می‌کند تا بشر را در گناه یا گناهانی می‌اندازد، آنگاه اگر انسان توبه صادقانه‌ای کند، راستی که بند دل شیطان را پاره می‌کند.

البته دشمن هم زرنک است تا بتواند نمی‌گذارد حال توبه در طرف پیدا شود. به تو القا می‌کند مگر چه کرده‌ای؟ بین دیگران

(۱) - لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ ... آل عمران: ۹۲.

استعاذه، ص: ۵۵

چه کارها که می‌کنند. یا اینکه تو هنوز جوانی، صحیح و سالم هستی، بگذار پیر بشوی، ناتوان بشوی، آن وقت توبه می‌کنی.

دوستی در راه خدا و مواظبت بر کار نیک

دو اسلحه قوی آخر که در روایت مروی از پیغمبر صلی الله علیه و آله ذکر شده و به کَلّی شیطان را نابود می کند، دو چیز است: یکی دوستی کردن در راه خدا و برای خدا و دیگر مواظبت کردن بر کار نیک:

ما کشته نفسیم و بس آوخ که
از ما به قیامت که چرا نفس
برآید
نکشیم

این جهاد اکبر است؛ دوستی برای خدا نه برای نفس و هوا، مهمتر از جهاد با کفار و جهاد با دشمن واقعی و داخلی است. اگر این درست نشد، جهاد با کفار هم درست نمی شود بلکه گاهی همان هم به امر شیطان است.

حضرت سجّاد علیه السّلام در دعا عرض می کند: «پرورد گارا! به تو پناه می برم از این دشمن. ای صاحبخانه! این سگ دارد به من حمله می کند، تو به فریادم برس!». ۶۶

حکایت شیطان و امام سجّاد علیه السّلام

۶۶ (۱) - وا غوثا ... من عدوّ قد استکلب علیّ (بحار الأنوار: ۸۷ / ۲۸۸).

در مدینه المعاجز است که: «امام زین العابدین علیه السلام در نماز بود، ابلیس خواست کاری کند که امام علیه السلام حال استغراقش کم شود؛ (البته شیطان کوچکتر از آن است که بتواند امام را در

(۱) - وا غوثا ... من عدو قد استکلب علیّ (بحار الأنوار: ۸۷ / ۲۸۸).

استعاذه، ص: ۵۶

مکروهی بیندازد. بلی! او به همین هم راضی است که از حال تمام توجه و استغراق او به درگاه خداوند، کم گردد).

مروی است که خودش را به شکل اژدهای عظیمی کرد (قبلا گفتیم که شیاطین می توانند خود را به هر شکلی درآورند) و خود را مقابل حضرت رسانید. حضرت اصلا از حال خود تکان نخورد. شیطان نزدیکتر آمد و آخر کار، شست پای امام را جوید.

این جا بود که نهیب قهر الهی او را رد کرد و بین زمین و آسمان ندا بلند شد: أنت زین العابدین!». ۶۷

۶۷ (۱) - مدینه المعاجز: ۴ / ۲۵۳.

مع الوصف همین آقا عرض می کند: «خدایا! تو مرا پناه ده ای صاحبخانه! این سگ به من حمله می کند».^{۶۸}

آگاه کردن مردم از دامهای شیطان

این حال حضرت سجّاد علیه السّلام بود؛ امّا من و توی جاهل چطور؟
اسیر جهل و بی خبری خود هستیم که به واسطه همین جهل، شیطان صفتها ما را از راه به در می برند.

ای اهل عقل! دامهای شیطانی را به مردم برسانید. این اسباب فساد اخلاق، چشم شیطان را روشن کرده است، شما دیگر کار شیطان را امضا نکنید. نهی از منکر بر هر فردی واجب است و آن مرتبه‌ای که هیچ شرطی ندارد، انکار قلبی است. شما باید از این وضع بدتان بیاید. هر کس منکری را ببیند و به آن

(۱) - مدینه المعاجز: ۴ / ۲۵۳.

(۲) - بحار الأنوار: ۸۷ / ۲۸۸.

استعاذه، ص: ۵۷

خشنود گردد، با گناه آن شخص شریک است.

^{۶۸} (۲) - بحار الأنوار: ۸۷ / ۲۸۸.

گاه می شود شخص به واسطه جهات شخصی، از آبرو و وضع اجتماعی نمی تواند سینما و تئاتر یا سایر مراکز فسق و فجور برود لیکن انکار قلبی نیز ندارد، در گناه آنان نیز سهیم است.

از مو باریکتر و از شمشیر تیزتر

نکند زیر پرده ما هم رفیق شیطان باشیم و او در دل و رگ و پوست ما باشد. به خیال خود کارهای خیری هم انجام می دهیم. نکند اینها همه به امر شیطان باشد. به قدری دقیق است که از مو باریکتر و از شمشیر تیزتر همین است. به یک نقطه محرم، مجرم شود.

به فرمایش حاجی نوری: «شیطان بعضی را مغرور می کند که حبّ علی علیه السلام داریم ما را بس است».^{۶۹} بیچاره! اصل ایمانت در خطر است. اگر ساعت مرگ، تو را به وسوسه انداخت چه می کنی؟ به خیالت حبّ علی علیه السلام داری.

اینکه زبان است، دلت برای کی خاشع است. دلت کجا می رود و از کی اطاعت می نماید. همان محبوب تو است *إِنْ شَاءَ اللَّهُ* که حبّ علی علیه السلام نیز هست؛ اما مبادا مغلوب باشد. شهوات را بیشتر دوست می داری یا علی

^{۶۹} (۱) - دار السلام: ۳ / ۲۴۶ - ۲۴۷ (به این مضمون).

علیه السلام را؟ دینت را بیشتر می خواهی یا دنیایت را؟ اگر دنیایت مرتب شد، آیا دیگر فکر آخرت داری؟

(۱) - دار السلام: ۳ / ۲۴۶ - ۲۴۷ (به این مضمون).

استعاذه، ص: ۵۸

امور آخرتی با نیت دنیوی!

دلها را شیاطین صید کرده اند. چیزی که نیست غصّه آخرت است. وقتی که به قصد مجلس روضه برای توسّل به حضرت ابا الفضل علیه السلام می رود که فلان حاجت دنیوی درست شود، پس تو برای درست شدن حاجت دنیوی کاری می کنی، بهانه اش را توسّل می گذاری که اگر بدون توسّل هم انجام می گرفت، کاری به حضرت عباس علیه السلام نداشتی.

آیا گاهی شد که به این قصد متوسّل شوی که با حبّ علی علیه السلام بمیرم، مبادا همین مختصر دوستی نیز ساعت مرگ، مورد دستبرد شیاطین شود.

در روایات چنین رسیده که: «بعضی سیصد هزار سال بر آنان می گذرد تا به علی علیه السلام برسند».

این مطلب عین حقیقت است. یک هزارم دلش علی علیه السلام بوده است. این حجابها باید برطرف گردد. این دوستیهای غیر، باید زدوده شود تا به علی علیه السلام برسد. یا امیر المؤمنین علیه السلام! خودت نظر لطفی بفرما. چه خوب سروده:

جز مهر حسین هر آنچه باشد به خون ساز و ز راه دیده‌ام بیرون
دلم کن

امید است که ساعت مرگ، با دوستی اهل بیت علیهم السلام بمیریم.
بمنه و کرمه.

استعاذه، ص: ۵۹

جلسه هشتم: تقوا؛ نخستین رکن استعاذه

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ^{۷۰}

خلاصه بحث این شد که نخستین رکن استعاذه تقواست.

^{۷۰} (۱) - اعراف: ۲۰۱.

اول باید ستون درست شود، بعد ساختمان روی آن قرار گیرد.

«تقوا» از «وقایه» به معنای نگهداری و خودداری است. تقوا؛ یعنی پرهیز از امر و نهی خدا؛ البته باید به مرتبه ملکه و عادت برسد، تا جایی که گناه در کامش تلخ شود. اگر همه جمع شوند و بخواهند او را وادارند که غیبت کند، نتوانند؛ یعنی حالتی در نفس پیدا شود که برطرف کردنش محال یا خیلی به سختی صورت گیرد. در اثر مداومت و تکرار، قدرت بر نفس و شیطان پیدا می کند. این را «ملکه تقوا» گویند.

(۱) - اعراف: ۲۰۱.

استعاذه، ص: ۶۰

ترک مکروهات برای ترک محرمات

آنگاه برای رسیدن به این مقام باید مکروهات را ترک کند تا ترک حرام برایش آسان و با تکرار و استمرار، ملکه و عادتش شود. اگر مکروه را که انجام دادنش عقاب ندارد، ترک کرد، دیگر ترک حرام برایش خیلی آسان می گردد و به تدریج عادتش می شود.

یا تا بتواند مستحبات را ترک نمی کند، به برکت انجام مستحبات، دیگر محال است واجبی را ترک کند؛ کسی که نماز نافله را ترک نمی کند، آیا نماز واجب از او فوت می شود؟!

صحرای پر از خار و پای برهنه

یکی از علما برای «تقوا» معنای لطیفی کرده و مثال جالبی می زند، می فرماید: «هرگاه با پای برهنه در بیابان پر از خار و خاشاک باشی، چطور راه می روی؟ آیا همین طور سر بالا می کنی و می دوی؟ یا اینکه کاملاً مواظبت می کنی و جلوت را می نگری تا هر کجا خار نباشد، آهسته پا را در آنجا می گذاری تا صدمه نبینی؛ یعنی احتیاط می کنی که خار به پایت نرود و ناراحت نکند؟!». تقوا؛ یعنی مواظب خار و خاشاک دامهای شیطان بودن و از آن کناره گرفتن.

دانه و دام ابلیس

به قدری دامهای شیطان مهم است که امام سجّاد علیه السلام در

استعاذه، ص: ۶۱

دعای صحیفه اش عرض می کند:

«پروردگارا! من به تو از مصاید (دامهای) ابلیس پناه می‌برم».^{۷۱}

دیده‌اید شکارچی، دام را پنهان می‌کند و رویش دانه می‌ریزد، شکار دانه را می‌بیند ولی از دام بی‌خبر است، به طمع دانه می‌آید ولی هنوز آن را نگرفته به دام می‌افتد.

ابلیس دامهای فراوان دارد. گودالهای فراوانی حفر کرده که رویش را پوشیده است. دانه‌هایی روی این تله‌ها افکنده که بیچاره انسان به هوس ظاهر فریبده و دلربایش به دام افتد.

تقوا، دیدن دام است

تقوا؛ یعنی چشمت را باز کن. نگاه به ظاهر و زرق و برق فریبده‌اش نکن. دام را ببین. «مرد آخر بین مبارک بنده‌ای است».

این است که در دعا عرض می‌کنی: «و بصیرة فی دینی؛ خداوندا! یک روشنایی در دینم به من عطا بفرما!»؛ یعنی دامهای ابلیس را ببینم، نه اینکه کورکورانه به طمع دانه در آن بیفتم.

ناچارم مثالهایی بزنم:

^{۷۱} (۱) - صحیفه سجّادیه/ دعای پنجم: ۴۵.

از رسول خدا صَلَّی اللّٰه علیه و آله مروی است که: «بازار، میدان ابلیس است».^{۷۲}

(۱) - صحیفه سجّادیّه / دعای پنجم: ۴۵.

(۲) - عن النبی صَلَّی اللّٰه علیه و آله: شربقاع الارض الاسواق و هو میدان ابلیس یغدو برایته و یضع کرسیه و یبثّ ذرّیته فبین مطفف فی قفیز او طایش فی میزان او سارق فی ذراع او کاذب فی سلعه ... (سفینه البحار: ۱ / ۶۷۳).

استعاذه، ص: ۶۲

از همین جهت است که توقّف زیاد در بازار مکروه است (سوق جایی است که محلّ معاملات است و اختصاص به بازار سرپوشیده ندارد).

و نیز پیش از همه بازار رفتن و آخر از همه بیرون شدن، مکروه است، چنین کسی شیطان با اوست؛ چنانچه در روایت است:

علی علیه السّلام روز هیجدهم ماه مبارک رمضان در بازار کوفه ابن ملجم را دید گردش می کند، به او فرمود: «این جا چه می کنی؟»

عرض کرد: «می گردم».

^{۷۲} (۲) - عن النبی صَلَّی اللّٰه علیه و آله: شربقاع الارض الاسواق و هو میدان ابلیس یغدو برایته و یضع کرسیه و یبثّ ذرّیته فبین مطفف فی قفیز او طایش فی میزان او سارق فی ذراع او کاذب فی سلعه ... (سفینه البحار: ۱ / ۶۷۳).

حضرت فرمود: «بازار محل شیاطین است».^{۷۳}

یعنی ماندن در بازار بدون ضرورت، خواهی نخواهی سرگرمیهایی دارد آن هم در بازار این روزها با این وضعی که می‌دانید. اگر می‌خواهی تقوا پیدا کنی، باید احتیاط کنی همان طوری که در زمین پر از خار با احتیاط پا را می‌گذاری.

استعاذه هنگام ورود به بازار

تا پا را در بازار می‌گذاری، به خدا پناه ببر و بگو:

«پروردگارا! تو مرا نگهدار که به حرام نیفتم. در معامله غش و تدلیس نکنم. دروغ نگویم. هتک دیگری ننمایم. کلاهبرداری و تبلیغات پوچ نکنم. حرص و ولع نزنم...». اینها همه مصاید و

(۱) - وسائل الشیعه: ۴۶۸ / ۱۷.

استعاذه، ص: ۶۳

دامهای ابلیس است. نمی‌گویم بازار نروید و معامله نکنید بلکه می‌گویم حواستان را به خود بدهید و احتیاط کنید.

^{۷۳} (۱) - وسائل الشیعه: ۴۶۸ / ۱۷.

راوی به حضرت صادق علیه السلام عرض می کند: «زنی با من معامله دارد و من ناچارم او را نگاه کنم، بینم خودش هست یا نه؟ حضرت می فرماید: اتق الله؛ از خدا بترس! احتیاط کن!».

می بینید همین نگاه او را به تکرار نظر و سپس نظر شهوت و حظّ نفس می کشد تا بالأخره او را بدبخت می کند.

حتّی در مسیرتان متوجّه باشید اگر در راهتان دام ابلیس است از راه دیگری هر چند دورتر است بروید؛ مثلاً در مسیرتان سینما یا مراکز فحشای دیگری است، زنهای لخت یا عکسهای مهیج شهوت است، از راه دیگر بروید که اصلاً چشمتان به این مناظر نیفتد. تو نگو من کجا و این حرفها کجا، دل را می کشاند، حداقل غفلت می آورد.

رفیق بد، دامی خطرناک تر

گاهی «رفیق» انسان، دام ابلیس است. بد زبان و غیبت کننده و نااهل است. چنین رفیقی را باید هرچه زودتر عوض کرد.

دو نفر که پهلوی هم می نشینند - مخصوصاً زنهای که کم قدرتند - این جا دام ابلیس پیش می آید. احوال فلان و بهمان را می گیرند. کم کم از سخنان مباح

به حرام می کشد. به غیبت و تهمت، استهزا و افشای راز و هتک حرمت می رساند.

دام ابلیس چنین است که اوّل به دانه استیناس و همصحبتی

استعاذه، ص: ۶۴

و خوش مجلسی احوالپرسی می کند و بعد کار را به حرام می کشاند.

می بیند یک ساعت نزد هم نشسته اند و هر دو تا اسفل السافلین دوزخ رفته اند. آنگاه تا بیرون بیایند خیلی طول دارد.

حالا اگر با همان شیطان رفیقش هم به مسجد بیاید خیال نکنید خداپرست شده بلکه این صورت است.

مراقب خود باشید

بالجمله، ابلیس تله های فراوانی دارد که اگر انسان تقوا نداشته باشد و مراقبت نکند چنان او را می گیرد که تا به قعر جهنم نبرد، رهایش نمی کند.

اهل عقل! احتیاط کنید احتیاط! زبان را مخصوصا به خود بگیرید و بترسید. به دیگران چکار دارید؟! هر کس حساب جداگانه‌ای دارد. وزر دیگری را به گردن تو نمی‌اندازند: ... لا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى ...^{۷۴}

بدانید که اعراض خلق، دام ابلیس است. در مجلسی که با یکدیگر هستید، مواظب این دام باشید.

زن، خطرناکترین دام

از مهمترین و راستی به قول خود ابلیس، خطرناکترین دام

(۱) - انعام: ۱۶۴.

استعاذه، ص: ۶۵

شیطان، جنس «زن» است. مگر زنهایی که عمری مردانه با ابلیس مبارزه کرده باشند. مرد، دیرتر صید می‌شود لیکن زن زودتر شکار شده آنگاه خودش دامی برای مرد بیچاره می‌شود.

نشنیده‌اید شیطان هرچه کرد نتوانست آدم را بفریبد، آخر الامر حوا را فریفت و توسط او آدم بیچاره را فریب داد.

^{۷۴} (۱) - انعام: ۱۶۴.

در روایت رسیده که شیطان به یحیی گفت: «هر وقت از اغوای هر کس عاجز شوم، دست به دامن زنها می شوم».^{۷۵}

آری، شیطان به برکت زنها هدف خود را پیش می برد و به مراد می رسد: «وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ».

همنشینی با زن، مقدمه گناه

و لذا در روایات اهل بیت علیهم السلام است که: «زیاد پهلوی زن نشستن، قساوت قلب می آورد». نه اینکه از زن باید کناره گرفت بلکه باید احتیاط کرد که دام شیطان است. می بینید با یک حرف، پیش آمدهایی می شود؛ تو را عصبانی می کند و مقدمه گناهان بسیاری می شود.

وای اگر زن نامحرم و بیگانه باشد و از حیث مکان هم اگر خلوت باشد که تله بسیار خطرناکی است.

مصافحه با اجنبیه؛ یعنی دست دادن با زن بیگانه حرام است. به این حیواناتی که تقوا ندارند نگاه نکنید. اینها در دام

(۱) - بحار الأنوار: ۶۳ / ۲۲۵ و ۲۲۸ - ۲۳۰.

^{۷۵} (۱) - بحار الأنوار: ۶۳ / ۲۲۵ و ۲۲۸ - ۲۳۰.

شیطانند. اگر بدنت با زن اجنبیه مس کرد، مصید شیطان است.

داستان برصیصای عابد

«عابدی گوشه گیر - که همیشه سرگرم عبادت بود - به نام برصیصا. او را مستجاب الدعوه می دانستند. دختر سلطان وقت به مرض سختی مبتلا شد، آنچه مداوا کردند چاره نشد و علاج را منحصر به دعای برصیصای عابد دانستند. او هم که به شهر و بارگاه سلطان نمی آمد، دختر را با همان حال بیماری به صومعه عابد آوردند که دعا کند لذا دختر را گذاشتند و رفتند.

این عابد بدبخت اگر تقوای حقیقی داشت باید فریاد کند دختر اجنبیه که در صومعه من لازم نیست باشد. می شود دعا کرد درحالی که او نباشد. این جا احتیاط نکرد. مقتضای تقوا این است که با دختر بیگانه در جای خلوت نماند؛ چون رعایت نکرد، در دام افتاد.

به دختر نگریست. دوباره نگاه کرد. خیلی جلب توجهش کرد. بیچاره عابد در عمرش به چنین دامی نیفتاده بود. این جا شیطان دلال بود. عبادت چندین ساله نتوانست جلوش را بگیرد و بالأخره کار حرام را مرتکب شد.

سپس شیطان او را وسوسه کرد: دیدی خودت را رسوا کردی؟ فردا می فهمند که با دختر سلطان زنا کرده‌ای تو را

استعاذه، ص: ۶۷

می کشند. اگر می خواهی خلاص شوی او را بکش و زیر خاک کن و بگو نفهمیدم کجا رفته است.

بالآخره به قدری او را وسوسه کرد که دختر سلطان را که در خواب بود خفه کرد! بعد او را در گودالی انداخت و خاک و سنگ رویش ریخت و او را پوشانید.

بلی دشمن به یک دام اکتفا نمی کند. تا او را به همان جایی که خودش هست نبرد، رهایش نمی کند. تا ذره ایمانی در دلش هست، طمع می برد.

فردا که آمدند احوال دختر را پرسیدند، عابد تجاهل کرد و گفت: من دعا کردم خوب شد، دیگر نمی دانم.

مروی است که شیطان جلوی یک نفر از مراجعین ممّثل شد و گفت: من می دانم دختر کجاست.

آنها را بر سر گور دختر آورد و جنازه را نشانشان داد.

مردم به صومعه عابد ریختند. او را کشان کشان نزد حاکم آوردند و آب دهان به صورتش می‌افکندند.

آری یک لحظه هوسرانی، یک عمر پشیمانی. یک ساعت لذت نفس، پشت سرش چه مفاسدی هست؟!

بالجمله، حاکم دستور اعدامش را صادر کرد و او را بردار کشیدند. دارهای سابق غیر از حالا بود که زود خفه‌اش کند بلکه چندی آویزان بود تا هلاک شود.

استعاذه، ص: ۶۸

بیچاره عابد بر سر دار فریادری نداشت. هنگامی که در نهایت فشار جانش می‌خواست بیرون رود، شیطان جلوش ممثل شد و گفت اگر به من سجده کنی تو را نجات می‌دهم.

بالآخره ایمان عابد بیچاره را هم از او گرفت تا در اسفل السافلین همنشین خودش باشد».^{۷۶}

(۱) - زاد المسیر: ۷/ ۳۴۳ - ۳۴۵؛ مستدرک سفینه البحار: ۱/ ۳۳۰.

^{۷۶} (۱) - زاد المسیر: ۷/ ۳۴۳ - ۳۴۵؛ مستدرک سفینه البحار: ۱/ ۳۳۰.

جلسه نهم: دل بی تقوا آشیانه شیطان

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ.^{۷۷}

خلاصه بحث دیشب این شد که رکن اول استعاذه، تقواست.

اگر تقوا باشد، حالت استعاذه و پناهندگی به خدا از شر شیطان و تلفظ جمله: «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» نتیجه می دهد و گرنه هزار دفعه هم «اعوذ بالله» بگو نتیجه ای ندارد.

امشب بیان دیگری که از این آیه شریفه استفاده می شود را عرض می کنم:

دلی که تقوا ندارد، یقین بداند آشیانه شیطان است. چطور شیطان به این زودیاها رخت برمی بندد؟! دل بی تقوا؛ یعنی دلی که در او یاد خدا نیست بلکه شهوات و آمال و آرزوها و هوا و هوسها،

(۱) - اعراف: ۲۰۱.

خودخواهیها و خودبینیها است. حبّ دنیا و زر و زیور عالم طبیعت است. این دل، مرکز و ایستگاه ابلیس است و تا از این امراض خالی نگردد، از آنچه مطمح نظر شیطان است، نمی‌شود حقیقت استعاذه در او پیدا شود.

خوراک چرب و سگ گرسنه

شاید تجربه کرده باشید، اگر سگی گرسنه رو به شما آورد و همراهتان نان یا گوشت باشد، آیا به گفتن چخ! سگ رد می‌شود؟! چوب هم بلند کنی فایده ندارد. او گرسنه است و چشمش به غذاست. چوبش هم بزنند فایده ندارد و دست بردار نیست.

اما اگر هیچ همراه نداشته باشی، سگ که به شما رو می‌آورد با آن شامه قوی که دارد چون می‌فهمد چیزی نداری، تا گفתי چخ! فوراً می‌رود.

دل‌های بیمار، خوراک شیطان

دل شما مورد نظر شیطان است. نگاهی به دل می‌کند. اگر آذوقه او در آن است، حبّ مال و پارک و زر و زیور و شهرت و مقام است، می‌بیند خوب جایی است، این جا حرص است. هرچه به دست آورد هنوز برایش کم است. می‌بیند این جا بخل است.

حسادت است. به به! چه جای خوبی برای شیطان است. همان جا متمرکز می شود. صد هزار بار هم بگو «اعوذ بالله من الشیطان

استعاذه، ص: ۷۱

الرجیم» به این چخ ها رد نمی شود. این دشمن خیلی سرسخت است:

إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ... ۷۸

... إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ. ۷۹

بلی اگر طعمه اش را دور کردی، آنگاه می بیند وسیله ماندن ندارد، با یک استعاذه فرار می کند.

دلی که در آن دوستی دنیا نیست، شیطان چه بهره ای می تواند از آن داشته باشد؟!

پرسش حضرت یحیی علیه السلام و پاسخ شیطان

روایتی است که شیطان وقتی جلو حضرت یحیی بن زکریا ممثل شد، یحیی از او رفتارش را با بنی آدم پرسید.

شیطان گفت: «بشر در برابر ما سه دسته اند:

۷۸ (۱) - فاطر: ۶.

۷۹ (۲) - یس: ۶۰.

دسته اوّل: کسانی هستند که ما را با ایشان دستبردی نیست و آنها انبیا و معصومینند.

گروه دوّم: کسانی هستند که ما رو به آنها می‌رویم و با زحمت زیاد آنها را منحرف می‌کنیم لیکن زحمتهای ما را هدر می‌دهند و با توبه و انابه به درگاه خدا، آب رفته را به جوی برمی‌گردانند.

طایفه سوّم: کسانی هستند که دلشان آشیانه ماست و اکثر

(۱) - فاطر: ۶.

(۲) - یس: ۶۰.

استعاذه، ص: ۷۲

خلق چنینند».

ای اهل ایمان! کاری کنید که دلتان آشیانه شیطان نشود که اگر شد استعاذه به زبان فایده ندارد.

برای اینکه دل، آشیانه شیطان نشود، نخست باید تقوا داشت؛ یعنی از هر چه خلاف رضای خداست از هوا و هوس، از اخلاق زشت و ملکات رذیله، صفاتی که انسان را به حرام و می دارد، خالی شد.

اگر دل تخلیه شد و پاک گردید چون تقوا در آن است، ترس از خدا و روز جزا در آن است، شیطان چه می تواند بکند؟ از جهتی طمع دارد ولی راه ندارد مانند دزدی که می خواهد دستبرد بزند جای پا و سوراخی می جوید و می چرخد تا بالأخره راهی پیدا می کند، اگر دید صاحب خانه بیدار است، خود را به بیرون پرتاب می کند.

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا... آنهایی که دلشان از هر گناه پاک است، اگر دل پاک گردد، جوارح و اعضا نیز اصلاح می گردد. شر و خلافتی از او سر نمی زند. زبانش، چشمش، گوشش، دست و پایش از گناه پاک می شود.

... إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ... طائف؛ یعنی طواف کننده، چرخ زننده دور خانه دل. ... مِنَ الشَّيْطَانِ...؛ یعنی از ابلیس. دزد خائن، دور خانه دل مؤمن می چرخد که راهی پیدا کند ولی ناگاه: ... تَذَكَّرُوا...؛

استعاذه، ص: ۷۳

یاد آور می شود، متذکر می گردد و می گوید: «یا الله!»، «استغفر الله»، «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم».

... فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ^{۸۰} ناگاه روشن می شود و از دزد باخبر می گردد.

غرضم کلمه ... طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ ... است؛ یعنی چرخ زننده دور دل مؤمن برای القای وسوسه و دستبرد.

ولی اگر تقوا باشد، دل پاک است. چراغ تقوا برق می زند. دزد رسوا می شود و فرار می کند، وای از دلی که در آن تقوا نباشد! در آن حبّ دنیا باشد! تا هلاکش نکند رهایش نمی سازد.

خودکشی به خاطر مال دنیا

وقتی بیچاره‌ای در معامله‌ای، جنسی را به دویست هزار تومان تفاوت قیمت؛ یعنی صد هزار تومان می فروشد و سه روز بعد دست دوم به سیصد هزار تومان فروختند، این بیچاره در فکر و اندوه این بود که چرا نفع نبرده است. آشنایانش آنچه کردند آرام نگرفت. همه‌اش گریه و ناله. نه خواب داشت نه خوراک و نه راحتی که چرا من شتاب کردم و دویست هزار تومان را از کف دادم. بالأخره آهک و زرنیخ خورد و رفت آنجایی که شیطان است.

^{۸۰} (۱) - اعراف: ۲۰۱.

چرا؟ چون دوستی مال در دل است. مرکز و محلّ اوست، تا

(۱) - اعراف: ۲۰۱.

استعاذه، ص: ۷۴

خفه‌اش نکند ره‌ایش نمی‌سازد.

همه ما باید بیدار گردیم. «حبّ الدنیا رأس کلّ خطیئه».^{۸۱}

«ریشه هر گناهی، دوستی دنیا است».

دل را از هر آلودگی پاک نگه‌دار و گرنه اگر از زبان تنها کاری می‌آمد،
مگر نه اول نماز می‌گوییم «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم».

چطور است که در نماز حواست همه جا هست جز در نماز، پس معلوم
می‌شود زبان تنها به درد نمی‌خورد.

نظیر همان شخصی که از صبح تا پسین دنبال همیان گمشده‌اش می‌گشت،
نزدیکیهای غروب که به نماز ایستاد، یادش آمد، سلام که داد غلامش را
صدا زد که برو فلان جا و همیان را بیاور. غلام گفت: آقا! نماز می‌خواندی یا
تنبال همیان می‌گشتی؟!

^{۸۱} (۱) - بحار الأنوار: ۷۰ / ۳۱۵.

موانع تا نگردانی ز خود دور	درون خانه دل نایدت نور
موانع چون در این عالم چهار	طهارت کردن از وی هم چهار
است	است
نخستین پاکی از انجاس و	دوم از معصیت وز شرّ و سواس
احداث	
سوم پاکی ز اخلاق رذیله	که با وی آدمی همچون بهیمه
است	است

(۱) - بحار الأنوار: ۳۱۵ / ۷۰.

استعاذه، ص: ۷۵

اینها همه حقیقت است. تا این دل، گرفتار رذایل اخلاقی است، از حقیقت استعاذه بی بهره است. ساعتی هم که می میرد در دار شیطان است نه دار رحمان «یحشر الناس علی نیّاتهم».^{۸۲}

«مردم بر نیّتهایشان (باطنهایشان) محشور می شوند».

^{۸۲} (۱) - وسائل الشیعه: ۴۳ / ۱۵.

«خدا به ظاهر شما نمی‌نگرد بلکه به دلتان می‌نگرد».

«ان الله ينظر الى قلوبكم لا الى صوركم».^{۸۳}

یاد مرگ، علاج امراض دل

علی علیه السلام در خطبه‌های نهج البلاغه، کمتر خطبه‌ای است که این معنا را یادآوری نکند: «مرگ را فراموش نکنید. بزرگترین علاج امراض دل است».

اگر کسی این حقیقت را که سفارش می‌فرماید، مداومت نماید، راه را برای اصلاح خود باز کرده است.

شب که به خانه می‌روی، این معنا را فراموش نکن که شاید صبح جنازه‌ات را از در خانه بیرون بردند و صبح که از خانه بیرون می‌آیی، فراموش نکن که ممکن است دیگر به خانه برنگردی. اگر این معنا ملکه انسان گردد، خرد خرد حسد، بخل، حرص، نفاق، کینه، وساوس و غفلت برای چه خواهد بود؟ من که معلوم نیست فردا باشم یا نه، چرا حرص بزنم؟ چرا برای هیچ و پوچ خودم و دیگران را ناراحت نمایم؟!

^{۸۳} (۲) - بحار الأنوار: ۷۰ / ۲۴۸.

(۱) - وسائل الشیعه: ۴۳ / ۱۵.

(۲) - بحار الأنوار: ۲۴۸ / ۷۰.

استعاذه، ص: ۷۶

مثال دیگر: دیده‌اید چطور پشه‌ها اطراف چربی و شیرینی را رها نمی‌کنند، هرچه باد بزنی باز ول نمی‌کنند. شیرینی و چربی را بردار تا مگس مایوس شود و با اشاره‌ای رد شود.

ای مؤمن! دل را از کثافات پاک کن تا این شیاطین با یک استعاذه‌ای، دلت را ول کنند.

امام سجّاد علیه السّلام در دعای حزین - که بعد از نماز شب می‌خواندند و در حاشیه مفاتیح الجنان است - عرض می‌کند:

«فيا غوثاه! ثمّ وا غوثاه! بك يا الله! من هوى قد غلبني و من عدو قد استكلب علي». ^{۸۴}

^{۸۴} (۱) - مفاتیح الجنان: ۱۱۶۱.

پروردگارا! تو به دادم برس! شیطان به دلم حمله می کند. بلی چون در دل مؤمن چیزی که خوراک شیطان باشد نیست و اهل ذکر است، تا حمله کند، به یک استعاذه و پناهندگی به خدا او را طرد می کند.

حیله های شیطانی

مروی است وقتی که آیه: **وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ...^{۸۵}** نازل شد: «کسانی که گناه کنند سپس توبه کنند، آمرزیده می شوند»، شیطان نعره ای زد، جوجه هایش اطرافش جمع شدند که چه شده است می نالی؟ گفت: «چرا ناله نکنم؛ این قدر زحمت می کشیم تا گناه کنند

(۱) - مفاتیح الجنان: ۱۱۶۱.

(۲) - آل عمران: ۱۳۵.

استعاذه، ص: ۷۷

آن وقت توبه می کنند و زحمتهای ما به هدر می رود». هر کدام از ابالسه چیزی گفتند و مورد تصویب واقع نشد.

^{۸۵} (۲) - آل عمران: ۱۳۵.

خَناس گفت: «راهش این است که ما کاری کنیم که در راه توبه نیایند و موفق به توبه نشوند».

ابلیس گفت: «بلی، فقط تو درست گفتی و راه چاره منحصر به همین است».

بلی یکی می گوید: من جوانم، من سالمم، هنوز پیر نشده‌ام، هنوز در بستر نیفتاده‌ام و اصلاً به فکر توبه نمی‌افتد.

امام سجّاد علیه السّلام است که ناله می‌کند: «و من عدو قد استکلب علیّ». ای خداوندی که تو یار و مددکار هر بیچاره و درمانده‌ای هستی! «یا عون کلّ ضعیف»، کیست از من بیچاره‌تر.^{۸۶}

شیطان سگ صفت به من حمله می‌کند. از طرف دیگر زرق و برق دنیا مرا به خود می‌کشاند و هوا و هوس خود من هم از داخل نمی‌گذارد: «وا غوثاه من هوی قد غلبنی».

خواندن دعای غریق در زمان غیبت

وقتی امام صادق علیه السّلام از زمان غیبت امام عصر - عَجَل الله تعالی فرجه الشریف - خبر می‌دهد و مفاسدی که در این دوره پرفتنه است، که اگر کسی با ایمان بمیرد ملائکه به شگفت می‌آیند.

^{۸۶} (۱) - سبحانه نحن المضطرون الذين اوجبت اجابتهم... (دعای دهم از صحیفه سجّادیه).

(۱) - سبحانک نحن المضطرون الذین اوجبت اجابتهم ... (دعای دهم از صحیفه سجّادیّه).

استعاذه، ص: ۷۸

راوی عرض می کند: «اگر کسی در آن زمان باشد چه کند؟».

فرمود: «دعای غریق بخواند: یا الله! یا رحمن! یا رحیم! یا مقلب القلوب! ثبّت قلبی علی دینک».^{۸۷}

ولی راستی کسی خود را غریق و بیچاره می بیند؟

مخصوصاً در این دوره‌ای که شیاطین شادند، دلی را نگذاشته‌اند که صید نکرده باشند. خداوند! تو دل‌های ما را از شرّ شیاطین محفوظ بدار.

(۱) - بحار الأنوار: ۵۲ / ۱۴۸ - ۱۴۹.

استعاذه، ص: ۷۹

جلسه دهم: پاسخ به یک پرسش مهم

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ.^{۸۸}

^{۸۷} (۱) - بحار الأنوار: ۵۲ / ۱۴۸ - ۱۴۹.

از عرایض شبهای گذشته مسلّم گردید که رکن اعظم استعاذه، تقواست که اگر مخالفت شیطان و متابعت رحمان در شخص، ملکه نباشد، استعاذه معنا ندارد و در دام شیطان است.

این جا جای پرسش است. ممکن است بعضی بگویند اگر تقوا داشته باشد، استعاذه دیگر برای چه؟ این شخص که گناهی نمی کند، خطایی از او سر نمی زند، دیگر استغاثه به خدا از شرّ شیطان مورد ندارد.

جواب آن است که: امر به عکس است. استعاذه برای اهل تقواست. آنکه ملکه تقوا دارد، دائماً پناه به حق می برد که مبادا

(۱) - اعراف: ۲۰۱.

استعاذه، ص: ۸۰

شیطان به دلم راه پیدا کند. کسی که تقوا ندارد، از شیطان جدا نیست تا استغاثه کند که نکند به دلم راه پیدا کند. او در دلش هست و شخص، متحرّک به حرکات شیطان است.

^{۸۸} (۱) - اعراف: ۲۰۱.

کسی که شیطان در دلش نیست و در دار رحمان است، باید از دستبردهای ابالسه به خدا پناه ببرد؛ زیرا شیاطین که شخص را رها نمی کنند. دائماً در کمینند تا به هر طوری شده راهی پیدا کنند. مؤمن باید مراقب باشد مبادا ناگهان راه پیدا کنند. اگر یک آن غافل شد، دشمن قوی است، ممکن است در همان لحظه راه پیدا کند.

شیطان حيله‌هایی می کند که در دل مؤمن راه بیابد. در روایت چنین رسیده که: «۹۹ راه خیر برای مؤمن متقی پیش می آورد که در صدمی آن او را در شرّ بیندازد. راهنمای همینکارهای خیر هم شیطان است. برای شرّ بعدی به قدری دقیق است که امام علیه السلام در دعا عرض می کند: پروردگارا! به من در دینم بصیرتی عنایت فرما (و بصیره فی دینی)، این کاری که می خواهم انجام دهم مبادا شیطان مرا وادار کرده باشد که در شر بیندازدم». مثلاً منزل بستگانت عقد است. شیطان به دلت القا می کند:

رحم است. اجابت رحم لازم وصله‌اش واجب است. آماده می شوی که به مجلسشان بروی. وقتی که وارد می شوی می بینی نر و ماده با یکدیگر و موسیقی و مطرب می نوازند و و و.

استعاذه، ص: ۸۱

دینت می گوید: برخیز و برو. شرکت در چنین مجلسی با چنین وضعی حرام است. اما شیطان می گوید: مجلسشان بهم می خورد. ناراحت می شوند. قطع رحم می شود! (پس بمان).

از راه قدس تو را می نشاند تا کم کم تو را آلوده کند. از اوّل خیر پشت سر خیر به تو القا می کند. تا بالأخره تو را به حرام بکشاند.

گاه می شود که شیطان به دلت نیت مستحبی را می اندازد برای اینکه تو را از واجبی باز دارد؛ مثلاً زیارت حضرت رضا علیه السلام بسیار خوب است. تو را تشویق به رفتن می کند لیکن بچه ها یا مادرت را بی سرپرست و عائله ات را که واجب النفقه اند رها می کنی؟

یا مثلاً واجبی را پیشنهاد می کند که از تو واجب اهم فوت گردد.

گاه می شود شخص را در مستحبی می اندازد تا حالت نفرتی از عبادات در او پیدا گردد؛ مثلاً در دلش می اندازد زیارت کربلا اگر بروی تمام گناهانت آمرزیده می شود و اسباب خیر و برکت در جان و مال و سعادت دنیا و آخرت تو است. قاچاقی هم اگر بروی ثوابش بیشتر. تو به امید ابی عبد الله الحسین علیه السلام برو.

آنجا که رفت تله می افتد. در زندان که افتاد می گوید: کاش قدمم خرد شده بود و نیامده بودم.

از اوّل او را به مستحب وامی دارد؛ ولی آخرش انکار قلبی

استعاده، ص: ۸۲

نسبت به این عبادت مهم پیدا می کند.

لزوم روشنایی در دین خواستن از خداوند

بلی غیر از استعاده راهی ندارد و آن هم برای اهل تقواست که باید از دستبرد شیطان بترسند از اینکه آنها را از راه عبادت، منحرف کند. از خدا بخواهید که به شما بفهماند این کار خیری را که می خواهید انجام دهید، شیطانی است یا رحمانی. گاه می بینی ظاهرش هم خیلی خوب است لیکن باطنش خراب است.

برای روشن شدن مطلب که شیطان از راه عبادت ممکن است مؤمن را فریب دهد، روایتی یادآوری می شود:

در بحار الأنوار از اصول کافی از حضرت صادق علیه السلام نقل می کند به این مضمون که: «در زمان سلف، عابدی بوده که خود را سرگرم عبادت و

اطاعت حق نموده، به قدری در عبادتش کوشا بوده که شیطان هرچه کرد او را در عبادتش سست کند نتوانست. نعره‌ای زد و بچه‌هایش اطرافش جمع شدند.

گفت: از دست این عابد عاجز شده‌ام، آیا شما راهی سراغ دارید؟
یکی گفت: من او را وسوسه می‌کنم که به شهوت آید و زنا کند.
گفت: این فایده ندارد؛ زیرا اصلاً میل به زن در او کشته شده است.
دیگری گفت: از راه خوراکیهای لذیذ او را می‌فریبم تا به

استعاذه، ص: ۸۳

حرامخوری و شراب بکشد و او را هلاک کند.
گفت: این هم فایده ندارد؛ زیرا در اثر ریاضت چند ساله، شهوت خوراک نیز در او کشته شده است.
سومی گفت: از راه عبادت، همان راهی که در آن است می‌توانم او را بفریبم.

گفت: آری مگر از راه مقدّسی کاری کنی.

بالآخره نتیجه این دار الشوری این شد که خود همین شیطانک مأموریت پیدا کرد (در اغلب متدینین از همین راه و نظایرش وارد می شود) شیطانک آمد به صورت بشری ممثل شد و بین زمین و آسمان مقابل این عابد سجاده انداخت و مشغول نماز شد.

عابد دید عجب! عابدتر از او پیدا شده که در این مقام به نماز ایستاده و اصلاً خستگی احساس نمی کند.

بالآخره گفت: بروم از او بپرسم چه کرده ای که به این مقام رسیدی.

شیطانک سرگرم بود و اصلاً اعتنایی به عابد نمی کرد، تا سلام نماز می داد فوراً به نماز بعدی سرگرم می شد. تا بالآخره عابد او را قسم داد که فقط سؤالی دارم جواب مرا بده. شیطانک صبر کرد و عابد پرسید چه کردی که به این مقام رسید؟!

گفت: من که به این مقام رسیدم به واسطه گناهی بود که مرتکب شدم و توبه کردم و حالا هروقت متوجه آن گناهم

استعاذه، ص: ۸۴

می شوم توبه می کنم و در عبادت قوی تر می شوم و صلاح تو را هم چنین می بینم که بروی زنا کنی و بعد توبه کنی تا به این مقام برسی.

عابد گفت: من چطور زنا کنم اصلاً راه این کار را آشنا نیستم و پول هم ندارم.

شیطانک دو درهم به او داد و نشانه محله فاحشه را در شهر به او داد.

عابد از کوه پایین رفت و به شهر داخل شد و از مردم سراغ خانه فاحشه را می‌گرفت، مردم گمان می‌کردند که می‌خواهد او را اندرز دهد، وقتی که بر فاحشه وارد شد، پول را به او عرضه داشت و تقاضای حرام کرد.

این جا لطف خدا به یاری عابد می‌آید و به دل فاحشه می‌اندازد که او را هدایت کند.

زن به سیمای عابد نگریست، دید زهد و تقوا از آن می‌بارد، آمدنش به این جا عادی نیست.

از او پرسید: چطور شد این جا آمدی؟ گفت: چکار داری، تو پول را بگیر و تسلیم شو!

زن گفت: تا حقیقت را نگویی تسلیم تو نمی‌شوم.

بالأخره عابد ناچار جریان را گفت.

زن گفت: ای عابد! هر چند به ضرر من است، ولی بدان! این شیطان بوده که تو را به سوی من راهنمایی کرده است.

استعاذه، ص: ۸۵

عابد گفت: او به من قول داده که به مقام او برسم، نه چنین است که تو می‌گویی.

گفت: ای عابد! از کجا که پس از زنا کردن توفیق توبه بیابی یا توبه‌ات پذیرفته شود. از آن گذشته، پارچه پاره نشده بهتر است یا پاره شده دوخته و وصله کرده شده؟! این شیطان بوده که تو را فریفته است.

عابد باز نپذیرفت. زن در آخر کار گفت: من این جا هستم و برای شغلم آماده‌ام. تو برگرد اگر دیدی همان جاست و همین طور سرگرم عبادت است برگرد و اگر دیدی اثری از او نیست، بدان که شیطان بوده است.

البته دزد تا شناخته شد فرار می‌کند. تا مؤمن فهمید و سوسه شیطان است، شیطان درمی‌رود.

وقتی که برگشت دید کسی نیست، دانست که این ملعون او را در چه دامی می‌خواست بیندازد. این بود که برای زن فاحشه دعا کرد. مروی است که شب آخر عمر زن فاحشه بود و از دنیا رفت. صبح به پیغمبر آن زمان وحی

رسید به تشییع جنازه او برو! عرض کرد: پروردگارا! او یک فاحشه معروفه بود. وحی رسید چون بنده‌ای را که از در خانه ما گریخته بود برگردانید، سبب نجات بنده ما گردید، ما هم او را نجات دادیم».^{۸۹}

(۱) - بحار الأنوار: ۱۴ / ۴۹۵ - ۴۹۶.

استعاذه، ص: ۸۶

وعظ خیلی قیمت دارد تا بتوانید گناهکاری را از گناه بازدارید. توبه‌اش دهید. خدا شکور است. تلافی می‌فرماید.

خودت را هم پاک می‌کند.

حیرانم! از یک طرف به مکاید ابلیس و سستی خودمان نگاه می‌کنم، عاقبت کارمان به کجا می‌کشد؟ آیا جان سالم به در می‌بریم یا نه؟! اما اگر فضل او یار شود، امید است ما هم نجات یابیم: یا راحم کلّ ضعیف! «اذا رأیت مولای ذنوبی فزعت و اذا رأیت کرمک طمعت».^{۹۰}

(۱) - مفاتیح الجنان / دعای ابو حمزه: ۳۸۹.

^{۸۹} (۱) - بحار الأنوار: ۱۴ / ۴۹۵ - ۴۹۶.

^{۹۰} (۱) - مفاتیح الجنان / دعای ابو حمزه: ۳۸۹.

جلسه یازدهم: ابلیس در کمین مردم و انبیا علیهم السّلام

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ.^{۹۱}

کلام در موضوع استعاذه بود که استعاذه مال اهل تقواست و گرنه کسانی که پرهیزگار نیستند، شیطان در وجود آنهاست و به حرکات او متحرکند، دیگر از کی فرار کنند؟ فرار از شیطان برای کسی است که اهل تقوا شده، آنگاه شیطان به اطراف دلش طواف می کند، فوراً شخص به یاد خدا می افتد و می بیند که وسوسه شیطان است و فرار می کند.

آنکه اهل تقواست، مواظب است حرامی از او سر نزنند. واجبی از او فوت نشود. اگر طائف شیطانی به دلش نزدیک شد، دام شیطان را می فهمد و استعاذه می کند، تا تله را دید فرار می کند.

(۱) - اعراف: ۲۰۱.

اهل تقوا که در اثر تقوا به یاد خدا می‌افتند، به نور بصیرت و معرفت می‌فهمند که این دام است.

غرضم کلمه **مُبْصِرُونَ** است؛ یعنی بینایانند. می‌فهمد که وسوسه است و تا فهمید، کار تمام است؛ یعنی فرار می‌کند. عمده این است که شخص خودش روشن شود. وساوس چه در باب اعتقادات، چه اخلاقیات و چه عبادات (فرق نمی‌کند).

گفتگوی حضرت عیسی علیه السلام با ابلیس

رشته‌ای از وسوسه در باب اعتقادات است که شیطان از پیغمبران نیز طمع نمی‌برد منتها به آنها دستبردی ندارد.

۱- مروی است که: «شیطان جلو مسیح علیه السلام ممّثل شد در حالی که حضرت در قلّه کوهی بود. گفت: یا روح الله! اگر از این کوه بیفتی خدای تو می‌تواند تو را نگهدارد؟

گفت: البته.

شیشه را در کنف سنگ نگه

می‌دارد

گر نگهدار من آن است که

من می‌دانم

گفت اگر راست می گویی خودت را پرت کن تا خدایت تو را نگهدارد.

عیسی علیه السلام دانست که وسوسه این ملعون، مغالطه و غلط کاری است
لذا فرمود: ملعون! می گویی خدایم را امتحان کنم؟

خود این حرف غلط و شیطانی است. من یقین دارم خدایم

استعاذه، ص: ۸۹

می تواند، حالا برای اینکه خدایم را امتحان کنم می تواند یا نه، خودم را پرت
کنم؟! دیگر آنکه همان کسی که مرا آفریده، از این کار مرا نهی فرموده
است. خودکشی و انتحار حرام است. بلی اگر بدون اختیارت بیفتی و اراده
حق تعلق بگیرد که تو زنده بمانی تو را نگاه می دارد».^{۹۲}

۲- مروی است که: «بار دیگر شیطان به مسیح علیه السلام گفت: یا روح الله!
تویی آن خدایی که مرده را زنده می کنی! تویی آن خدایی که از امور نهانی
خبر می دهی و ...؟!»

فورا حضرت مسیح او را نهیب کرد: ملعون! چه می گویی؟

^{۹۲} (۱) - بحار الأنوار: ۱۴ / ۲۷۱ (با اندکی تفاوت).

منم آن بنده‌ای که خدای عالم به دعای من او (مرده) را زنده می‌کند و ...
وقتی که حضرت عیسی مسیح علیه السّلام تمام این وسوسه‌هایش را رد کرد،
شیطان نعره‌ای زد و از پیش مسیح علیه السّلام فرار کرد».^{۹۳}

این قسم وسوس اعتقادی به دل اهل تقوا می‌اندازد لیکن به نور ذکر خدا
می‌فهمد وسوسه شیطان است؛ مثلاً چرا این جوان مرد؟ چرا گدا شد؟ و ... از
این قسم تا طرف را در حکمت الهی به شک بیندازد تا به اصل مبدأ شک
بیندازد؛ اما آنکه مؤمن متذکر است، می‌گوید: «استغفر الله! من کوچکتر از
آنم که از حکمت الهی سر در آورم» نه اینکه چیزی بی حکمت، خلق شده
باشد.

(۱) - بحار الأنوار: ۱۴ / ۲۷۱ (با اندکی تفاوت).

(۲) - همان: ۲۷۰.

استعاذه، ص: ۹۰

وسوسه‌های شیطان در قضیه حضرت ابراهیم علیه السّلام

^{۹۳} (۲) - همان: ۲۷۰.

در باب اعمال نیز هر متقی بخواهد کار خیری انجام دهد، شیطان آماده است کاری کند که این خیر از او سر نزند و اگر انجام گرفت می‌کوشد بعدش آن را خراب کند. شخص را در عجب و ریاکاری بیندازد. خلاصه دشمن در کار است.

برای نمونه باز از پیغمبران عرض کنم:

در قضیه حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام شنیده‌اید وقتی که به او امر شد که باید پسر را قربانی کنی آن هم جوانی چون اسماعیل به سن سیزده با جمال ظاهری و معنوی، ایمان و معرفت، او را به منی برد تا بکشد.

شیطان به دست و پا افتاد، معلوم است اگر این کار بشود ابراهیم علیه السلام به مقام خلّت می‌رسد، چطور می‌گذارد!

نخستین کاری که کرد، شروع به وسوسه هاجر کرد و گفت:

«من پیرمردی را دیدم دست جوانی در دستش بود و می‌رفت، چکاره تو است؟».

هاجر فرمود: «او همسر من بود».

گفت: «می‌دانی می‌خواهد چه کند؟ می‌خواهد سر پسرش را ببرد!».

هاجر فرمود: «ابراهیم هیچ وقت آزارش به کسی نرسیده چطور پسر خودش را می کشد؟!».

ابلیس گفت: «گمان کرده خدا به او امر کرده است».

استعاذه، ص: ۹۱

این مجلله تا فهمید و سوسه ابلیس است گفت: «ملعون! برو اگر امر خداست عیبی ندارد».

بلی شیطان برای امتحان است تا معلوم شود کی سست است و کی مردانه. کی ایمان به خدا و روز جزا دارد و کی در شک است؛ چنانچه صریحا در قرآن مجید می فرماید:

«... برای اینکه بدانیم کی به آخرت ایمان دارد، از کسی که در آن در شک است».^{۹۴}

بلی هاجر زن است لیکن چه قدرت و مردانگی است، با اینکه پسر یگانه اش آن هم چه پسری با چه جمال و چه مکارم اخلاقی، مع الوصف تا اسم خدا به میان می آید می گوید: «اگر امر خداست سمعا و طاعة راضی هستم».

شیطان آمد نزد ابراهیم علیه السلام و گفت: «می خواهی چه کنی؟».

^{۹۴} (۱) - i\ و ما کان له علیهم من سلطانٍ إلا لنعلم من یؤمن بالآخرة ممن هو منها فی شکّ E\... سیأ: ۲۱.

فرمود: «می‌خواهم او را بکشم».

گفت: «تقصیری نکرده است».

فرمود: «امر خداست».

گفت: «ای ابراهیم! اگر تو این پسر را بکشی نمی‌گویی سنت می‌شود و دیگران نیز این کار را می‌کنند؟!».

فرمود: «امر خداست».

گفت: «احتمال نمی‌دهی که امر خدا نباشد؟».

(۱) - وَ مَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لَنَعْلَمَ مَنْ يُوْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ ... سبأ: ۲۱.

استعاذه، ص: ۹۲

این جا بود که ابراهیم سنگی به سوی او پرتاب کرد و رمی جمرات به این مناسبت سنت گردید.

اینها نمونه‌ای است از وساوس ابلیس. مؤمن باید متذکر باشد مبادا وساوس ابلیس او را سست کند، خصوص در مورد انفاقات که چقدر سعی دارد این امر واقع نگردد.

ابلیس سپس به جوان سیزده ساله جناب اسماعیل علیه السلام متوجه شد، درحالی که پشت سر پدرش حرکت می کرد. به او گفت: «آقا زاده! می دانی پدرت تو را کجا می برد؟».

فرمود: «نه».

گفت: «می خواهد تو را ذبح کند».

فرمود: «چگونه پدرم این کار را می کند؟».

گفت: «می گوید امر خداست».

فرمود: «اگر امر خداست، جانم فدای امر خدا».

اسماعیل دید شیطان او را رها نمی کند؛ به پدرش استغاثه کرد: «پدر جان! بین این کیست که مرا رها نمی کند؟».

فرمود: «این شیطان است»، اسماعیل هم او را رمی فرمود.^{۹۵}

^{۹۵} (۱) - مستدرک: ۵۵۶ / ۲.

آقای حاجی! تو که به حضرت ابراهیم علیه السّلام اقتدا کردی و رمی جمرات نمودی، یک عمر باید رمی شیطان کنی، نه اینکه

(۱) - مستدرک: ۲ / ۵۵۶.

استعاذه، ص: ۹۳

منحصر به همان مناسک حج باشد.

کجاست آن مردی که در موارد خودش، رمی شیطان کند؟

کیست که مردانه در مقابل شیطان بایستد؟ در حال خشم، خودداری کند.

هنگام فوران شهوات حرام، جلو خودش را بگیرد؟

گاه می شود انسان می خواهد کار خیری انجام دهد، شیطان به زبان دیگری

می گوید: فلان کار بهتر است، می بینید طرف می ایستد و هیچ کدام را هم

انجام نمی دهد.

مروی است: «وقتی که حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السّلام هر دو برای

اطاعت امر پروردگار حاضر شدند، پدر برای قربانی کردن فرزند عزیزش و

پسر هم برای فدا شدن و پدر پیر صورت جوانش را به خاک نهاد و کارد تیز به گلویش گذاشت، ملائکه حیران شدند و بین خود گفتگو کردند که پسر بالاتر است یا پدر؟

پدري که این طور حاضر شده میوه دلش را قربانی کند یا پسر که حاضر شده در عنفوان شباب، جانش را بدهد لیکن **وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ**^{۹۶} امتحان خودش را داد و تقدیر الهی بر این بود که اسماعیل کشته نشود».

پس ای مؤمن! حضرت ابراهیم علیه السلام از جان فرزندش گذشت و اسماعیل از جان خودش در راه خدا صرف نظر کرد، تو هم از یک مس به اجنبیه و نظر حرام و لقمه حرامی صرف نظر کن. مقامات

(۱) - صافات: ۱۰۷.

استعاذه، ص: ۹۴

معنوی و درجات الهی که مفت نمی شود: «نابرده رنج گنج میسر نمی شود». به خواست من و شما و دیگران نیست. هر کس کار زشتی کرد، جزا داده می شود.^{۹۷}

^{۹۶} (۱) - صافات: ۱۰۷.

^{۹۷} (۱) - (۱) لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلَ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ... E\... نساء:

۱۲۳.

عمل می‌خواهد. مجاهده و کفّ نفس می‌خواهد تا برسی به مقام عباد الله الصالحین و جلس انبیای مقربین شوی.

گریستن حضرت ابراهیم علیه السلام

مروی است وقتی که ابراهیم دید کارد نمی‌برد و معلوم شد که حکم نسخ شده است،^{۹۸} خیلی متأثر شد و گریه کرد. جبرئیل نازل شد و پرسید چرا گریانی؟ فرمود: «معلوم می‌شود قابل نبودم».

به او گفت: «مصلحت در مقدمات بود که آن را انجام دادی و از عهده امتحان برآمدی». آنگاه برای آنکه دلش بسوزد و اجر کشته شدن فرزند داشته باشد، جبرئیل مصایب حسین علیه السلام را برایش خواند.

(۱) - لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِيَّ أَهْلُ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ ... نساء:

۱۲۳.

(۲) - بنا بر اقوالی که در این مورد است، یا نسخ حکم قبلی، یا بداء و یا امر امتحانی است و حق در مسأله همان امر امتحانی است؛ چنانچه از آیه شریفه: قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا استفاده می‌شود.

^{۹۸} (۲) - بنا بر اقوالی که در این مورد است، یا نسخ حکم قبلی، یا بداء و یا امر امتحانی است و حق در مسأله همان امر امتحانی است؛ چنانچه از آیه شریفه: قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا استفاده می‌شود.

جلسه دوازدهم: حقیقت استعاذه

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ.^{۹۹}

اگر کسی در این آیه شریفه‌ای که عنوان بحث است دقت کند و در دقایقی که در آن ذکر شده، غور نماید، خواهد فهمید که حقیقت استعاذه در همین آیه شریفه است.

کسانی که هواپرستی را کنار گذاشتند و خداپرست شدند، از دار شیطان فرار کرده به دار رحمان رفته‌اند.

کسانی که شیطان در دلشان نیست بلکه بیرون است، هنگامی که اطراف قلبشان چرخ می‌زند تا دستبرد می‌کند، چون در دار رحمان است یاد خدا می‌کند، فوراً برق روشنی، جستن کرده و می‌فهمد وسوسه شیطان است و آن را ترک می‌نماید.

(۱) - اعراف: ۲۰۱.

حضرت امام زین العابدین علیه السلام در دعای صحیفه عرض می کند:
«پروردگارا! هنگامی که ما به دو موضوع میل کردیم که یکی از آن مورد
خشنودی تو و دیگری مورد خشم تو است، در یکی رضای تو و در دیگری
سخط تو است، تو دل ما را بگردان از آنچه ناخشنودی تو در آن است به
آنچه خشنودی تو در اوست».^{۱۰۰}

آری تا خدا دل را متوجه کرد، شخص برمی گردد لیکن اگر کسی هنوز اهل
تقوا نشده شیطان در دلش حکومت دارد. چنین کسی تذکر و یاد خدا
کردنش فایده ندارد. شیطان غالب است چطور می گذارد او بفهمد که چه
می کند. ناچارم برای روشن شدن مطلب حکایتی عرض کنم.

غفلت صاحبخانه و زیرکی دزد

گویند در زمان سابق که هنوز در خانه ها شمع و پیه می سوخت، شبی در
خانه ای، دزدی راه پیدا کرد و داخل حجره شده سرگرم جمع آوری چیزها
شد.

صاحبخانه صدای پا شنید و احتمال داد دزد در خانه باشد.

^{۱۰۰} (۱) - و اذا همنا بهمین یرضیک احدهما عنا و یسخطک الآخر علینا فمل بنا الی ما یرضیک عنا (صحیفه سجّادیه/ دعای نهم: ۵۹ - ۶۰).

از جا بلند شد و خواست شمع را روشن کند، دزد تا فهمید صاحبخانه بلند شده پشت سرش ایستاد، تا چراغ یا شمع را

(۱) - و اذا هممنا بهمین یرضیک احدهما عنا و یسخطک الآخر علینا فمل بنا الی ما یرضیک عنا (صحیفه سجّادیّه / دعای نهم: ۵۹ - ۶۰).

استعاذه، ص: ۹۷

خواست روشن کند آهسته فوتی کرد و آن را خاموش کرد.

مرتبه دوم که خواست چراغ را روشن کند، آهسته دستش را به آب دهان مرطوب کرد و فتیله را تر کرد که اصلاً نگیرد.

صاحبخانه نادان نفهمید که کسی هست که این کارها را می‌کند، به خیال خودش نسیمی بود که نگذاشته چراغ روشن شود. بالأخره چون دید چراغ روشن نمی‌شود و دیگر صدای پا هم نمی‌آید آرام خوابید و دزد هم به خوبی کار خودش را کرد و رفت.

یقین بدانید در عالم معنا هم همین است. اگر شیطان در دل جا کرد، کجا می‌گذارد کسی متذکر شود. تذکر، مال اهل تقواست. اگر تقوا نباشد، هزار تذکر هم پیش بیاید مبصر نمی‌شود.

نمی‌بینید در جدالها و منازعه‌ها هنگام غضب، صد تذکر هم پیش بیاید
نمی‌فهمد. در دام شیطان است. در دلش جا کرده است.

هر چه در آن برایش اسم خدا و پیغمبر و امام را بیاورند فایده ندارد؛ زیرا
شیطان نمی‌گذارد یاد خدا او را متذکر کند؛ چون تقوا ندارد.

لزوم ترک جدال

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که جدال نکند در حالی که
حق با او باشد، من خانه‌ای در بهترین جاهای بهشت برای او ضمانت می‌کنم
و اگر غیر محق است و جدال را ترک کند، من

استعاده، ص: ۹۸

ضامنم برای او خانه‌ای در پست‌ترین مراتب بهشت».^{۱۰۱}

کی می‌تواند جدال را ترک کند؟ وقتی که هواپرست نباشد و گرنه شیطان
نمی‌گذارد. اگر در همین حال بمیرد در صف بندگان ابلیس است.

همین نماز هم که معلوم نیست به امر کی حرکت می‌کردی، در خانه که
بودی به امر ابلیس می‌جنبیدی، در مسجد می‌آمدی آیا به امر خدا می‌شود؟

^{۱۰۱} (۱) - بحار الأنوار: ۲ / ۱۳۸.

امر شده برای خدا از خودخواهی بگذر، جدال را ترک کن تا ملکه تقوا نصیب شود، آنگاه سبب بصیرت و نجات می گردد.

داستان ذو الکفل و شیطان

در بحار الأنوار در وجه تسمیه «ذو الکفل» - که از پیغمبران سلف می باشد و در قرآن مجید هم از او نام برده است و قبر شریفش نزدیکی حله می باشد - چنین روایت شده است:

«پیش از او پیغمبری بود به نام یسع که در قرآن مجید هم نام او برده شده: ...
وَالْيَسَعَ وَ ذَا الْكِفْلِ»^{۱۰۲}

ذو الکفل از اصحاب و حواری یسع بود. اواخر عمرش به اصحابش گفت: هر کدامتان عهدی که با شما می کنم بین خود و خدا بپذیرید، وصی من خواهید بود. عهد من این است که هنگام خشم، خودتان را بگیرید و متابعت شیطان نکنید.

(۱) - بحار الأنوار: ۲ / ۱۳۸.

(۲) - ص: ۴۸.

^{۱۰۲} (۲) - ص: ۴۸.

جناب ذو الکفل از خود اطمینان داشت قول داد و عهد کرد که هیچ وقت غضب شیطانی نکنم. این بود که به منصب نبوت رسید و امتحاناتی هم برایش پیش آوردند و خوب از عهده برآمد. این را هم بدانید هر کس در هر راهی خواست مستقر شود، شیطان بیشتر فشار می آورد. ذو الکفل هم چون عهد کرده بود خشم شیطانی نکند، بیشتر اسباب خشم را برایش پیش می آورد لیکن آن جناب هم چون کوهی ایستادگی می کرد.

روزی شیطان نعره ای زد و بچه هایش دورش جمع شدند، گفت: من از دست ذو الکفل عاجز شده ام هر چه می کنم او را خشمناک کنم تا خلاف عهدش بشود نمی توانم.

شیطانکی به نام ابیض گفت: من حاضرم و او را غضبناک خواهم کرد و بالأخره مأموریت را به او داد.

از خصوصیات این پیغمبر این بود که شب اصلاً نمی خوابید و تمام سرگرم ذکر و یاد خدا بود. روز هم تا قبل از ظهر، سرگرم کارهای شخصی و مردم بود و قبل از ظهر می خوابید و دوباره عصر سرگرم کارهای مردم می شد.

هنگامی که قبل از ظهر خوابیده بود، شیطانک در را کوبید.

دربان گفت: چکار داری؟ گفت: مرافعه دارم. دربان به او گفت:

فردا صبح بیا اینک ذو الکفل خوابیده است.

شیطانک صدایش را با فریاد بلند کرد که راهم دور است نمی توانم فردا بیایم.

استعاذه، ص: ۱۰۰

بالآخره ذو الکفل از صدای فریاد بیدار شد و آمد با کمال خونسردی فرمود: برو به مدعی علیه خود بگو فردا بیاید، من هم به کارتان رسیدگی می کنم.

گفت: او نمی آید. فرمود: این انگشتر مرا ببر برای نشانه به او بگو ذو الکفل تو را می طلبد و ذو الکفل آن روز را نتوانست خواب رود.

شیطانک رفت و فردا همان وقتی که ذو الکفل تازه خوابیده بود باز آمد و مثل روز گذشته بنای داد و فریاد را گذاشت.

بالآخره ذو الکفل باز بیدار شد و با کمال خونسردی و ملایمت او را رد کرد و نامه ای نوشت به او داد که برود و مدعی خود را بیاورد.

ابیض رفت و آن روز هم ذو الکفل به خواب نرفت و شب را هم به عبادت بیدار بود.

روز سوّم است کسی که سه شبانه روز است نخواستیده ببینید چقدر طبعاً باید مستعد خشم باشد.

شیطانک همان موقع خواب ذو الکفل آمد و قال و مقال راه انداخت و گفت نامه‌ات را بردم قبول نکرد حاضر شود.

و در محضر ذو الکفل صدایش را مرتّب بلند می کرد بلکه او را عصبانی کند. بالجمله گفت: اگر خودت همین حالا بیایی کار من اصلاح می شود.

در روایت این طور رسیده که به قدری آفتاب سوزان بوده

استعاذه، ص: ۱۰۱

که اگر تکه گوشتی را می انداختند بریان می شد. حالا چقدر باید جوش و خروش بزنند؟!

فرمود: بسیار خوب! برویم. در آن هوای گرم مقداری راه که آمدند، شیطانک دید محال است بتواند او را به خشم بیاورد، نعره‌ای زد و فرار کرد.^{۱۰۳}

بی اثر بودن تذکّر در دل انسان بی تقوا

^{۱۰۳} (۱) - بحار الأنوار: ۱۳ / ۴۰۴ - ۴۰۵.

گاه می شود تذکر در دلی که تقوا ندارد، بدترش می کند.

زندقه‌اش را آشکار می کند. نشنیده‌اید ملعون شقی ابن زیاد هنگامی که سر مقدس ابی عبد الله الحسین علیه السلام را به دست گرفته بود، قطره خونی از آن چکید و رانش را سوراخ کرد. سر را به زمین گذاشت و با چوبی که به دست داشت جسارتها کرد.

زید بن ارقم گواهی داد که: «ابن زیاد! من خود مکرر دیدم پیغمبر صلی الله علیه و آله این لب و دندانها را می بوسید (تذگری از این بالاتر می شود؟! اما این بدبخت به جای اینکه تذگری پیدا کند، گفت:

چه حیف که پیر و خرفت شده‌ای و گرنه تو را می کشتم و بالأخره او را از مجلس بیرون کرد».

این حقیقت اختصاص به ابن زیاد ندارد، همه آنهایی که کور و کردند، چنینند تذکر، کوریشان را بیشتر می کند عوض اینکه مبصر شوند.

(۱) - بحار الأنوار: ۱۳ / ۴۰۴ - ۴۰۵.

استعاذه، ص: ۱۰۲

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ.^{۱۰۴}

روز نخست که بچه را به مدرسه می گذارند، نمی تواند چیزی بخواند و بنویسد بلکه اوایل کار برای او نهایت سختی و مشقت را هم دارد لیکن به تدریج پس از اینکه به خواندن و نوشتن مانوس شد و عادت کرد ملکه اش می شود و دیگر برایش سختی ندارد.

عین این حقیقت را در معنای تقوا بیاورید اهل تقوا شدن موقوف است به ترک گناه. بشر باید مکرر در مکرر ترک گناه کند؛ مثل بچه چطور از اول وقتی که می خواست بنویسد برایش سخت بود لیکن پس از تمرین، آسان می شد و عادت می کرد.

انسان هم اگر با سختی ترک گناه بسازد و کف نفس کند، کم کم

(۱) - اعراف: ۲۰۱.

استعاذه، ص: ۱۰۳

^{۱۰۴} (۱) - اعراف: ۲۰۱.

پس از مدّتی ممارست، خدا نوری در دلش روشن می‌فرماید که از آثارش سهولت ترک گناه است؛ مثلاً به قدری زبانش را از دروغ می‌گیرد که دیگر اگر عالمی را به او بدهند تا دروغی بگوید، نخواهد گفت.

همان گناهی که ترک کردنش زحمت داشت، اینک انجام دادنش برایش نهایت سختی را دارد. قوّه‌ای پیدا می‌کند که هر گناهی را به آسانی ترک می‌کند، دلت خنک می‌شود و لذّت می‌بری.

اگر لذّت ترک لذّت بدانی دگر لذّت نفس لذّت ندانی

بلی «خداست که زشت می‌دارد برای شما کفر و فسوق و نافرمانی را».^{۱۰۵}

کارش به جایی می‌رسد که طبعاً از گناه بدش می‌آید:

«خداوند مکروه داشت در نفس شما که دشمن بدارید کفر و گناه و سرکشی را».

بلی انسان کارش به جایی می‌رسد که گناه از هر تلخی در کامش تلختر و از هر زشتی در نظرش زشت‌تر می‌شود، هر نوع گناهی، نه گناه خاص.

^{۱۰۵} (۱) - i ... وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَبٌ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَزَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَهُ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ ... E\... حجرات: ۷.

در اثر تکرار و مراقبت است که ملکه تقوا پیدا می کند بلکه این هم مراتب دارد.

(۱) - ... وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ ... حجرات: ۷.

استعاذه، ص: ۱۰۴

ملکه ترک مشتهات

ملکه ترک حرام که نصیب گردید، قدمی جلوتر می رود و ملکه ترک مشتهات نصیبش می گردد؛ یعنی نه تنها از حرام فرار می کند بلکه از چیزی که ممکن است حرام باشد نیز پرهیز می کند. این جا احتیاط می کند شاید حرام باشد: «اخوک دینک فاحتط لدینک».^{۱۰۶}

گاهی حرفی که می خواهد بزند احتمال می دهد خدا راضی نباشد. لذا خودش را می گیرد. شاید این حرف خلاف واقع باشد.

کم کم ملکه ترک مشتهات در او پیدا می شود.

ترک مکروهات مرتبه عالی تقوا

^{۱۰۶} (۱) - بحار الأنوار: ۲ / ۲۵۸.

بعد کار به جایی می‌رسد که هر مکروهی را هم ترک می‌کند و هر مستحبی را که بتواند انجام می‌دهد، دیگر نمی‌گوید اینکه مستحب است یا مگر نه ترک مکروه جایز است؛ چون آن نهی کراهتی هم یک نوع قذارت معنوی دارد و گرنه از آن نهی نمی‌شد؛ به هر حال در اثر ممارست، قوه ترک مکروه نیز در او ایجاد می‌گردد.

ترک مباح برای ترک حرام

بلکه کار به جایی می‌رسد که مباح را ترک می‌کند از ترس

(۱) - بحار الأنوار: ۲ / ۲۵۸.

استعاذه، ص: ۱۰۵

اینکه مبدا به ترک واجب برسد؛ مثلاً نشستن تا نیمه شب مباح است و بعد هم شکم را از طعام پر کردن مباح است لیکن با شکم پر در این وقت دیر خوابیدن، نماز صبح چه می‌شود؟ آیا احتمال نمی‌دهی از تو فوت شود؟ چه محرومیتی نصیب می‌گردد؟ تو باید قوه‌ای پیدا کنی که از ترس اینکه مبدا واجب از تو فوت شود، مباح را هم ترک کنی.

روزی ده شاهی برای ماه رمضان

رفیقی داشتیم شاطر نانوایی و کارگر روزمزد بود و ماه مبارک رمضان هم در آن ایام مصادف با تابستان بود. می گفت:

«چون من شاطر هستم و فصل گرما کنار تنور نمی توانم روزه بگیرم، این است که در یازده ماه دیگر سال، روزی ده شاهی کنار می گذارم برای یک ماه رمضانم که نخواهم کار کنم»؛ یعنی خرج کردن این ده شاهی در هر روز؛ مثلاً مباح می باشد اما اگر شخص با تقوا شد، این مباح را مرتکب نمی شود که مبادا روزه ماه رمضان از او فوت گردد.

روایتی به خاطر آمد که مضمونش این است که: «شخصی خدمت امام علیه السلام عرض می کند: مسافرتی کردم به فلان محل سردسیر که برف زیاد می آید، در وقتی که برف تمام صحرا را گرفته بود و برای نماز آبی نیافتم که وضو بگیرم و نه خاکی که به آن تیمم کنم، تکلیف من چیست؟».

استعاذه، ص: ۱۰۶

امام علیه السلام او را عتاب فرمود که: «برای چه به این سفر می روی؟ سفری که سبب شود نتوانی واجب مهم الهی را انجام دهی». تو که می دانی اگر از این راه بروی نمازت فوت می شود، باید تقوا داشته باشی؛ یعنی اصلاً از این راه نروی.

در مجلسی که رفتش مباح است لیکن خطر دارد، ممکن است گرفتار گناهی شوی، پس از اوّل مواظب باش. تقوایی که مبادا بر اثر اقدام به این مباح یا حتی مستحب، واجبی از تو ترک یا حرامی از تو سرزند.

اینها برای اشخاص ضعیف و کم تقوا ولی آنکه مرحله کامل تقوا را داراست هیچ گاه به تله نمی افتد. جایی را که می خواهد برود، آخرش را می نگرد که به کجا منتهی می شود:

«مرد آخر بین، مبارک بنده ای است».^{۱۰۷}

بسیار مباحاتی است که انسان را به حرام می افکند. در دلش می اندازد که توسعه ای در وضع مادیش بدهد. بلی این کار مستحب یا مباح است لیکن اهل تقوا لوازمش را هم می بیند. با خود می اندیشد که به چه پیشامدهایی دچار می گردد. در همین ساختمان، بهترین اسراف و تبذیرهایی می کنی. عمرت را به چه تلف می نمایی. خرجهای واجب را کنار می گذاری و دیگر به رحم فقیرت نمی رسی. دچار قرض و زحمت می شوی. از همه گذشته، دیگر حضور قلبت در نماز از بین می رود، همه اش در فکر

(۱) - مثنوی معنوی / دفتر اول: ۱۹.

^{۱۰۷} (۱) - مثنوی معنوی / دفتر اول: ۱۹.

گرفتاریهای ساختمان هستی.

این برای نمونه بود که ذکر کردم. همین مباح منجر به قطع رحم می شود. همین ساختمان مستحب یا مباح او را به قرض ربوی وامی دارد، حرام اندر حرام.

مثال دیگر: مزاح و شوخی مباح، گاهی به غرض صحیح مستحب است لیکن می بیند گاهی طرف ناراحت می شود، می خواست مستحبی انجام دهد به ایدای مؤمن کشید که حرام قطعی است؛ بنابراین، باتقوا باش؛ یعنی از این توسعه در وضع مادی یا شوخی و مزاح، صرف نظر کن تا به حرام نیفتی و مبدا دلی را بشکنی.

پس تقوا سه مرتبه شد:

اوّل: قوه ترک گناه.

دوم: قوه ترک مشتهات و مکروهات.

سوم: قوه ترک مباحاتی که ممکن است به فعل حرام یا ترک واجب بکشد.

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ.^{۱۰۸}

رکن دوم استعاذه، «تذکر» است؛ یعنی یاد خود آوردن.

کسی که اهل تقوا شد؛ یعنی شیطان در دلش حکومت ندارد.

عرض کردم اگر حکومت داشت، دیگر استعاذه معنا ندارد. حالا اگر با تقوا بود، شیطان دور دلش می چرخد که راهی پیدا کند.

صاحب تقوا متذکر می شود، به مجرد تذکر، برق رحمت جستی می کند، دام ابلیس را می شناسد و محفوظ می ماند.

حالا ببینیم مقصود از تذکری که در این آیه شریفه است چیست؟

چقدر روایت در تفسیر این آیه شریفه از حضرت باقر و

(۱) - اعراف: ۲۰۱.

استعاذه، ص: ۱۰۹

حضرت صادق علیهما السلام در تفسیر برهان رسیده و خلاصه‌اش این است که: «شخص مؤمن ناگهان خیال گناه می‌کند، طائف ابلیس به دلش وسوسه انجام گناه را القا می‌کند؛ اما یک دفعه یاد خدا کرده گناه را ترک می‌کند».^{۱۰۹}

ذکر خدا هم مراتب دارد و نسبت به موارد و مصادیقش فرق می‌کند. از آن جمله در خیال گناه باید بداند که آن را دشمن القا کرده است و مخالفتش عقلاً واجب است «مگر نه پروردگار عالم به من عهد فرمود که شیطان را نپرستم»^{۱۱۰} پس من نباید بی‌وفا باشم. عهد کردم که عبد الرحمن باشم نه عبد الشیطان، پس خیال گناه را باید برطبق عهد مخالفت کنم؛ زیرا اگر خیالات شیطانی را پیروی کنم، جز هلاکت و گمراهی چیزی نیست.

«و هر آینه گمراه ساخت از شما گروهی بسیار را، آیا تعقل نمی‌کنید؟».^{۱۱۱}

و در آیه دیگر صریح‌تر می‌فرماید: «حکم قطعی الهی است، هر کس او را پیروی کرد گمراهش می‌کند و او را به عذاب دوزخ می‌کشاند».^{۱۱۲}

^{۱۰۹} (۱) - ان الرجل بهم بالذنب فيذكر الله فيضعه (تفسیر برهان: ۵۶/۲ با اندکی اختلاف).

^{۱۱۰} (۲) - اَلَمْ اَعْهَدْ اِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ اَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ اِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ E یس: ۶۰.

^{۱۱۱} (۳) - اِلَـٰهٌ وَ لَقَدْ اٰتٰنَا مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيْرًا اَ فَلَمْ تَكُوْنُوْا تَعْقِلُوْنَ E یس: ۶۲.

^{۱۱۲} (۴) - اِذْ كُتِبَ عَلَيْهِ اَنْهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَآَنَّهُ يُضِلُّهُ وَ يَهْدِيْهِ اِلَى عَذَابِ السَّعِيْرِ E حج: ۴.

(۱) - ان الرجل يهيم بالذنب فيذكر الله فيضعه (تفسير برهان: ۵۶ / ۲ با اندکی اختلاف).

(۲) - أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ يَس: ۶۰.

(۳) - وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ يَس: ۶۲.

(۴) - كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَإِنَّهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ حج: ۴.

استعاذه، ص: ۱۱۰

بلی اگر این خیال شیطانی را پیروی کرد، وسوسه را اعتنا نمود، گمراهش می کند و او را به جهنم می کشاند.

دفع وسوسه با تذکر

وسوسه ابلیس می خواهد جایی در دل باز کند؛ اما صاحب تقوا خبرهای الهی را متذکر می شود. من حالا این گناه را مرتکب شدم بعد با دوری از رحمت خدا چه کنم؟!

ممکن است دوباره وسوسه کند که بعد توبه می کنی.

پاسخش می دهد از کجا که موفق به توبه شوم و از کجا توبه ام پذیرفته گردد؟ خلاصه تذکر نمی گذارد شیطان در دلش حکومتی پیدا کند.

گاهی به دلش می اندازد که این گناه صغیره است؛ اما شخص متذکر، پاسخش می دهد که مخالفت امر خدا در هر حال کبیره است.

گاهی از راه تهدید در خیال شخص وارد می شود که اگر این کار را نکردی، چنین و چنان می شود و یا اگر کردی فلان و بهمان می گردد:

«این است و جز این نیست که شیطان دوستانش را می ترساند».^{۱۱۳}

لیکن شخص متقی متذکر می شود که این وسوسه ها از

(۱) - إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ ... آل عمران: ۱۷۵.

استعاذه، ص: ۱۱۱

شیطان است و نباید از او ترسید بلکه تنها باید از خدا بترسید:

«و تنها از من بترسید اگر ایمان دارید».^{۱۱۴}

^{۱۱۳} (۱) - إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ ... E آل عمران: ۱۷۵.

^{۱۱۴} (۱) - ... وَ خَافُونَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ E آل عمران: ۱۷۵.

گاهی هم از راه شیعه‌گری و روضه‌خوانی و از این قبیل، شخص را مغرور می‌کند. بلی تو بحمد الله چند سفر کربلا رفته‌ای، چه خیراتی از تو سرزده و ... یقیناً حسین علیه السلام تو را شفاعت می‌کند.

تو هم به او پاسخ بده، اگر من گناه کنم شفیع از من ناراضی است، این گناه حجابی بین من و حسین علیه السلام می‌شود.

خدا می‌داند که به واسطه یک گناه چقدر از شفیعانش دور می‌شود. من به غرور رسیدن به شفاعت حسین علیه السلام، مرتکب گناهی شوم که مرا از شفاعت حسین علیه السلام شاید محروم گرداند؟!!

البته اینها را صاحب تقوا به خودش می‌گوید نه اینکه از خارج احتیاجی به واعظی باشد. واعظ خارجی وقتی مؤثر است که شخص، واعظ داخلی داشته باشد.

علی علیه السلام می‌فرماید: «سعادت‌مند کسی است که واعظی در وجود خودش باشد».

وسوسه شیطان هنگام خشم

گاهی پیش می‌آید انسانی در محاوراتش خشمگین می‌شود.

طرف کلمه تندی می گوید، شیطان القا می کند تلافی کن؛ ولی فوراً

(۱) - ... وَ خَافُونَ إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ آل عمران: ۱۷۵.

استعاذه، ص: ۱۱۲

متذکر می شود. عقلش می گوید: او بد کرد، اگر من هم بد بکنم، فحش بدهم، پس فرق من و او چیست؟ او از ابلیس پیروی کرد، من هم اگر بکنم مثل او می شوم.

متذکر می شود که پاسخ غلط را باید مطابق دستور خدا بدهد که می فرماید:

... وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا.^{۱۱۵}

«هنگامی که جاهلان با آنان مخاطبه می کنند، سخن به سلم می گویند».

اگر توانست به این تذکرات، جلو وساوس ابلیس را بگیرد، فبها و گرنه یکی این بگو و یکی آن و بالأخره با هم گلاویز شدن و ...

و لیکن چو پر شد نشاید به

پیل^{۱۱۶}

سرچشمه شاید گرفتن به بیل

^{۱۱۵} (۱) - فرقان: ۶۳.

^{۱۱۶} (۲) - سعدی/ گلستان.

از همان اوّل یک حرف بخور و دم نزن و قضیه را خاتمه بده.

حالا می بینیم که چطور مردم گرفتار دامهای ابلیسند، حتی آنهایی که خود را اهل تقوا می شمارند، بر فرض که تقوا هم داشته باشند اگر تذکر نباشد، در دام ابلیس می افتند.

در دلت باید واعظی باشد که نصیحت کند. این قدر مغرور و بچه صفت نباش. مرد کسی است که عاقبت کار را ببیند؛ مثلاً در همین مورد خشم، اگر دلت را هم خنک کردی و هرچه خواستی

(۱) - فرقان: ۶۳.

(۲) - سعدی / گلستان.

استعاذه، ص: ۱۱۳

کردی لیکن چه آتوها که به همین دل خنک کردنها روشن می کنی. چه گناهانی که در اثر همین یک لحظه فرمانبری شیطان پیش می آید. هر مؤمنی باید در وجود خودش وسایل تذکر داشته باشد.

بعضی از پیشینیان قبر خودشان را آماده می کرده و در آن قرآن‌ها می خواندند
برای اینکه ذکر برای ایشان باشد.

حزقیل از چه عبرت می گیرد؟!

مروی است: «پس از اینکه از حضرت داود علیه السلام ترک اولی سر زد و
در کوه‌ها و بیابانها گریان و نالان می رفت، به کوهی رسید و در آن کوه،
غاری بود که در آنجا پیغمبر عابدی به نام حزقیل جای داشت.

حزقیل چون صدای کوه‌ها و حیوانات را شنید، دانست حضرت داود علیه
السلام است (زیرا هنگامی که زبور می خواند، همه با او همنا می شدند) پس
حضرت داود علیه السلام گفت: ای حزقیل! رخصت می دهی بالا بیایم؟

گفت: تو گنهکاری؟ حضرت داود علیه السلام گریست. به حزقیل وحی
رسید که داود را سرزنش مکن بر ترک اولای او و از من طلب کن عافیت را
که هر کس را من به خودش واگذارم البته به خطایی مبتلا می شود. پس
حزقیل دست حضرت داود علیه السلام را گرفت و به نزد خود برد.

حضرت داود علیه السلام گفت: ای حزقیل! هرگز اراده گناهی

استعاده، ص: ۱۱۴

کرده‌ای؟

گفت: نه.

گفت: هرگز عجب در تو پیدا شده؟

گفت: نه.

گفت: هرگز میل به دنیا و شهوات آن در خاطرت گذشته؟

گفت: بلی.

پرسید: آن را به چه علاج می‌کنی؟

گفت: به اندرون این شکاف داخل می‌شوم و از آنچه در آن جاست عبرت می‌گیرم.

حضرت داود علیه السلام با او داخل آن شکاف شد، دید که تختی از آهن گذاشته شده است و بر روی آن استخوانهای پوسیده است و لوحی از آن نزد آهن تخت گذاشته شده است.

حضرت داود علیه السلام لوح را خواند، نوشته بود: من اروای بن شلم، هزار سال پادشاهی کردم و هزار شهر بنا نمودم و هزار دختر را بکارت بردم و آخر

کار من این شد که خاک، فرش من و سنگ، بالش و تکیه گاه من و مار و مور، همسایگان من است، پس کسی که مرا ببیند فریب دنیا نخورد».^{۱۱۷}

این جریان سلطان و آن هم آخرش. بلی مؤمن باید به خودش تلقین کند بر فرض که حرف شیطان و نفس و هوا را شنیدم و عقب دنیا و خوشیهایش دویدم، این سرگرمی تا

(۱) - عین الحیوة: ۱۵۲-۱۵۳.

استعاده، ص: ۱۱۵

کجاست. اگر شخص، سرگرمی زیادی برای خودش دست و پا کرد، نمی‌میرد؟ من که هرچه جان بکنم مثل این سلطان نمی‌شوم، آخرش را هم که می‌بینم.

گو چه حاجت که بر افلاک

آنکه را خوابگه آخر به دو

کشی ایوان را

مشتی خاک است

^{۱۱۷} (۱) - عین الحیوة: ۱۵۲-۱۵۳.

غرضم تذکر است. اگر انسان خودش را رها کرد و تذکر نداد، ول می شود. باید مانند کوه باشد نه مثل کاه که با وسوسه‌ای شیطان را دنبال کند بلکه باید چشم از زرق و برق ظاهرش بپوشد و آخر کارش را ببیند.

عبرت گرفتن از گورستان

به هر حال، باید واعظی در وجود خودت باشد. این قدر که در شرع مقدس برای زیارت اهل قبور سفارش شده، به خصوص قبر والدین برای چیست؟ از همین جا هم که فاتحه بخوانی به آنها می‌رسد، صدقه از هر جا بدهی آنها بهره می‌برند لیکن می‌فرماید: «سر قبر پدرت برو که محلّ استجابت دعاست».

عمده نفع آن برای خود تو است که متذکر شوی. پدرت نماند تو هم نخواهی ماند. دیر یا زود به او ملحق می‌شوی. فریب دو روزه دنیا را نخور. وسوس را به خودت راه نده و خلاصه متذکر باش.

در حالات صدّیقه کبری فاطمه زهرا علیها السّلام دارد که: «پس از

استعاذه، ص: ۱۱۶

پیغمبر صلی الله علیه و آله در اثر سختی‌هایی که به او رسید، بیمار شد، مع الوصف دوشنبه‌ها و پنج‌شنبه‌ها از امیر المؤمنین علی علیه السلام اذن می‌گرفت و به احد بر سر قبر عمویش حمزه و شهدای احد می‌رفت.^{۱۱۸}

خود پیغمبر صلی الله علیه و آله هم در مرض موت با اینکه تب داشت و نمی‌توانست برود، باز می‌فرمود: «زیر بغلم را بگیرید و مرا به قبرستان بقیع ببرید».

خداوندا! ما را هم اهل ذکر و تذکر قرار ده!

(۱) - بحار الأنوار: ۴۳ / ۹۰ (با اندکی اختلاف).

استعاذه، ص: ۱۱۷

جلسه پانزدهم: اقسام سه گانه امور

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ.^{۱۱۹}

شب گذشته در باب رکن دوم از ارکان استعاذه تذکراتی بیان گردید. امشب هم معنای دیگری برای تذکر در برابر وساوس ابلیس ذکر می‌گردد.

^{۱۱۸} (۱) - بحار الأنوار: ۴۳ / ۹۰ (با اندکی اختلاف).

^{۱۱۹} (۱) - اعراف: ۲۰۱.

در حدیث صحیحی که از خاتم الانبیاء محمد صلی الله علیه و آله مروی است و محدّثین عامّه و خاصّه آن را نقل کرده‌اند این است: «وإنّما الامور ثلاثة: امر بین رشده فیتبع و امر بین غیه فیجتنب و امر ... بین ذلک».^{۱۲۰}

خاطره‌هایی که به قلب می‌گذرد که کاری را انجام یا ترک کند، از این سه قسم بیرون نیست: یا کاری است که خوب بودن

(۱) - اعراف: ۲۰۱.

(۲) - اصول کافی: ۶۸ / ۱.

استعاذه، ص: ۱۱۸

آن روشن است، خاطره‌ای است رحمانی و در آن رشد و صواب و صلاح است. اگر چنین خاطره‌ای به قلبت گذشت که هیچ جای شبهه‌ای نیست، آن را دنبال کن و تصمیم بگیر و به مرحله عمل درآور، نظیر واجبی از واجبات. یا خاطره‌ای است که انسان به شیطانی بودنش اطمینان دارد. اگر چنین است تردیدی در ترکش نیست؛ یعنی پس از خاطره آن را اراده نکند **تَذَكَّرُوا**

^{۱۲۰} (۲) - اصول کافی: ۶۸ / ۱.

می فهمد از شیطان است؛ چون به احکام الهی آشناست، می فهمد این گمراهی است، خاطره را رد می کند: **فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ**.

قسم سوّم هم داریم؛ خاطره‌هایی که انسان حیران است آیا از رحمان است یا از شیطان؟

بیشتر مباحث که انسان نمی فهمد از کجا به قلب او گذشته است، در این قبیل موارد چه باید کرد؟

آنهايي که مرتبه کامل تقوا را پیدا کرده‌اند مانند یاقوت سرخ، عزیزند. دل روشنی دارند که به نور تقوا حس می کنند.

دلش متوجه می گردد که این کار خوب است یا بد. «مبصر» است و تردیدی برایش پیدا نمی شود. در این کار، نور یا ظلمت را تشخیص می دهد؛ البته وظیفه آن عده انگشت شمار برایشان معلوم است.

ولی اکثر خلق که به این حد از کمال نرسیده‌اند و مراتب نازله تقوا را دارند، اینها هم **تَذَكَّرُوا** تا یقین نکنند این خاطره

استعاذه، ص: ۱۱۹

رحمانی است، آن را دنبال نمی کنند، هرچند ظاهرش کار خوبی است لیکن ممکن است خرابیهایی داشته باشد، به ایمانش صدمه بزند و او را در خطرهایی بیندازد «قف عند الشبهه» در جایی که نمی دانی این لقمه حرام است یا حلال، یا این خاطره شیطانی است یا رحمانی، صبر کن تا مطمئن شوی.

برای رفع حیرت، اموری در شرع مقدّس از ائمه هدی علیهم السّلام رسیده که باید به گوش اهل تقوا برسد و به آن عمل کنند. از جمله میزانی که رسیده این است: «هر کاری که دیدی نفست با آن موافق است بدان شیطانی است و گرنه رحمانی».

بعضی از کارهاست که میل نفس همراه آن است؛ مثلاً سفری پیش آمده نمی داند رضای خداست یا شیطان. گاه می شود که فوق العاده از این سفر خوشش می آید، بداند که اصل القای این خاطره از ناحیه کثیفی است که می خواهد تو را در این سفر به حرامی بیندازد یا واجبی از تو فوت شود؛ ولی اگر دیدی نفست به آن مایل نیست، بدان رحمانی است و آن را بجا آور که خوب است.

ضمناً بدانید این میزان هم نه طوری است که مردمان عادی طبّقش عمل کنند؛ چون اکثر خلق در رشته هواپرستی هستند، چکارشان به این حقایق!

روایاتی هم رسیده که اگر بر سر دو راهی قرار گرفتی و

استعاذه، ص: ۱۲۰

ندانستی خاطره رحمانی است یا شیطانی، با «استخاره» از پروردگار عالم
مطلب روشن می گردد.

استخاره؛ یعنی طلب خیر؛ «طلب الخیر من الله». پروردگارا! من حیرانم و
نمی دانم این کار رضای تو است یا نه، تو خود رضای خویش را برایم پیش
آور؛ البتّه این حالت، دعا لازم دارد، استخاره در حقیقت دعاست.

مسلمانان چقدر عادت زشتی پیدا کرده اند. شخصی می خواهد فلان معامله را
بکند استخاره می کند که اگر منفعت فراوانی می برد خوب بیاید. اینکه
استخاره نشد. درحالی که عرض شد استخاره دعا است که خدا خیرش را
برایش پیش آورد.

استخاره امام حسین علیه السلام بر سر قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله

مانند ابی عبد الله الحسین علیه السلام که بر سر قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله
آمد و پس از گریه فراوان، عرض کرد: «پروردگارا! تو شاهی که من

می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم. تو رضای خودت را برای من پیش آور.»^{۱۲۱}

این بود که در عالم واقعه رسول خدا صلی الله علیه و آله خیرش را برایش تعیین فرمود که باید به کربلا بروی.

و بهتر آن است که به مولای خود امام زین العابدین و سید

(۱) - مقتل خوارزمی: ۱ / ۱۸۶ (با اندکی اختلاف).

استعاذه، ص: ۱۲۱

السَّاجِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اقْتَدَا كُنِي. دعای استخاره آقا را در صحیفه بخوان.
عرض می‌کند:

«پروردگارا! هرگاه دو خاطره در دلم خطور می‌کند، کاری است که رضای تو در آن است و کاری است که سخط تو در آن می‌باشد (و رضای شیطان در آن است)، خدایا اراده مرا برطبق رضای خودت بگردان.»^{۱۲۲}

استخاره با تسبیح یا قرآن

^{۱۲۱} (۱) - مقتل خوارزمی: ۱ / ۱۸۶ (با اندکی اختلاف).

^{۱۲۲} (۱) - و اذا همنا بهمين يرضك احدهما عنا و يسخطك الآخر علينا فمل بنا الى ما يرضيك عنا (صحیفه سجّادیه/ دعای نهم: ۵۹ - ۶۰).

اگر چنانچه به این امور رفع حیرت نگردید، این جا برای رفع حیرت مانعی ندارد. آنچه در روایات رسیده با تسبیح یا قرآن رفع حیرت کند؛ اما به دو شرط: یکی حالت دعا باید باشد؛ یعنی حالش این باشد که خدایا! به برکت قرآن مجید، رفع حیرت از من بشود.

دیگر آنکه شرط اساسی فهمیدن مطالب و آیات قرآن و مناسبتش با موضوع مورد استخاره است.

داستانی جالب از استخاره

در اصفهان یکی از اعلام به مرض حصه مبتلا شد. پس از مداوا و اوان پرهیز بود که باید مخصوصا از زیاده روی در خوراک پرهیز کرد و گرنه حصه عود می کند.

(۱) - و اذا هممنا بهمین یرضک احدهما عنا و یسخطک الآخر علینا فمل بنا الی ما یرضیک عنا (صحیفه سجّادیّه / دعای نهم: ۵۹ - ۶۰).

استعاذه، ص: ۱۲۲

یک نفر از اعیان اصفهان، علما از آن جمله ایشان را دعوت می کند. سفره رنگین را پهن می کنند که در آن انواع خوراکیها موجود بود. در این حال

این بزرگوار مردد می‌شود چه کند، اگر نخورد، هم به خودش سخت می‌گذرد، هم به صاحبخانه برمی‌خورد و اگر هم بخورد که خوف ضرر است.

بالآخره با قرآن مجید برای خوردن استخاره کرد، آیه شریفه: **ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ...^{۱۳۳}** آمد که مضمونش آن است که وحی تکوینی به زنبور عسل رسید که از هر میوه بخور.

این بزرگوار هم فوراً آستین را بالا زد و از انواع خوردنیها مشغول شد آن هم چه خوردنی. کسی که چند روز در پرهیز بوده حالا به چنین سفره رنگین رسیده است. اجمالا در همان مجلس نعلش کش آوردند و او را بیرون بردند و آخرش همان سفره به قیمت جانش تمام شد.

بعدا که گفتگو شد که استخاره چه بود؟ یکی از علما گفت:

«آیه راجع به زنبور عسل است. ببینید او چقدر می‌خورد. اگر این آقا هم از هر کدام یک ذره خورده بود، ضرری به او نمی‌زد».

^{۱۳۳} (۱) - نحل: ۶۹.

غرضم استخاره با قرآن مجید و استفاده مطلب از آن، قدری مشکل است. بلی اگر حالت دعا و فهم مطالب و قدرت بر استفاده از آیات را داشته باشد که خیر و شر را تمیز دهد، ممکن است.

(۱) - نحل: ۶۹.

استعاذه، ص: ۱۲۳

قرآن برای استخاره نازل نشده

قرآن مجید که برای استخاره نازل نشده، برای معرفت است. راه و رسم بندگی را نشان می دهد. نه اینکه بینم در این معامله سود می کنم، یا حوض خانه را عوض کنم، این فال به قرآن است.

میزانی که به دست داده اند نه می فهمی و نه عمل می کنی.

میزان اول که گفتیم هرچه بر نفست گران است خیر و رحمانی است، پول خرج کردن در راه خدا را زیر بار نمی رود؛ البتّه منکر استخاره به قرآن به دو شرط مذکور نیستیم.

پس از نماز، ضمن تعقیب بخوان:

«اللهم اهدني من عندك».

«خدایا! مرا از جانب خودت هدایت کن»، نه اینکه تنها به قصد ثواب بخوانی. نه، بلکه جداً از روی انشا و قصد معنا آن را بخوان: «خدایا! من در وادی هلاکت نیفتم. خدایا! تو دلم را نگاهدار خاطره‌های شرّی که پیدا می‌شود، آن را دنبال نکنم».

آتیه‌بینی از قرآن غلط است

بعضی از استخاره‌ها و فال گرفتن‌ها به قرآن غلط است.

اینها آتیه‌بینی است؛ مثلاً مادر می‌خواهد دخترش را شوهر دهد، استخاره می‌کند ببیند پیش آمدش چه می‌شود. در خانه فلان آقا می‌رود می‌گوید بد است، دلش آرام نمی‌گیرد. جای دیگر می‌رود،

استعاذه، ص: ۱۲۴

می‌گوید خوب است، آن وقت می‌گوید: «این چه جور می‌شود؟ یکی می‌گوید خوب و دیگری می‌گوید بد است!».

اصلاً کدام روایت به تو دستور داده که این کار را بکنی؟ دستور شرع را بفهم که چه می‌فرماید.

علامه مجلسی رحمه الله غوّاص بحار علوم آل محمد صلی الله علیه و آله، کتاب مستقّلی در موضوع استخاره نوشته به نام «مفاتیح الغیب» و روایات رسیده را جمع نموده است. بعضی از علما هم رسالاتی در این زمینه نوشته‌اند لیکن مردم از حقیقت مطلب بی‌خبرند.

مرحوم مجلسی در اوّل کتاب مزبور پس از نقل چند روایت در مدح و لزوم استخاره؛ یعنی در تمام امور، طلب خیر و صلاح از خداوند نمودن، می‌گوید: «بدان که استخاره چند نوع است:

اوّل آنکه: در هر امری که اراده نماید، به خداوند متوسّل شود و خیر خود را در آن امر از او خواهد. و بعد در آنچه پیش آید از واقع شدن یا نشدن آن امر، راضی و دلخوش باشد و بداند که خیرش در همان است که پیش آمد، بوده است.

دوّم آنکه: بعد از طلب خیر از خدا کردن، به دل خود نظر کند و آنچه به خاطرش افتد، به آن عمل کند.

سوّم آنکه: بعد از طلب خیر از خدا، با مؤمنی مشورت کند و به آنچه آن مؤمن می‌گوید عمل کند.

چهارم آنکه: استخاره به قرآن، یا تسبیح، یا رقاق، یا بنادق، به تفصیلی که گفته خواهد شد».

سپس می گوید: «بیشتر احادیث استخاره دلالت بر قسم اول می کند و بعضی از علما مانند مفید و محقق و ابن ادریس در قسم چهارم تأمل دارند».

تا اینکه گوید: «حق آن است که چون احادیث در باب هریک وارد شده، انکار نمی توان کرد؛ اما عمده استخاره، آن سه قسم اول است که در این زمانها متروک شده است».

هنگام امتحان مدارس که می شود، مکرر جوانهایی می آیند که آقا یک استخاره بگیرید ببینید قبول می شوم یا نه؟

اجمالاً آنچه در شرع است می گوئیم شما هم به غایبین برسانید، این راه غلط را ترک کنند و دین را با خرافات آلوده نکنند.

تأکیدات رسیده درباره استخاره

استخاره از موضوعاتی است که خاتم الانبیاء محمد صلی الله علیه و آله بنا به روایات عامه و خاصه راجع به آن تأکید زیاد به امت فرموده که: «در هر کاری - چه کوچک و چه بزرگ - استخاره را ترک نکنید».

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: «در سفر یمن که به امر پیغمبر صلی الله علیه و آله می رفتم، از جمله سفارشات پیغمبر صلی الله علیه و آله این بود که فرمود: یا علی! در این سفر در هیچ جا استخاره را ترک نکن».

استعاذه، ص: ۱۲۶

«ما حار من استخاره و لا ندم من استشار».^{۱۲۴}

«هر کس با استخاره کاری را انجام داد، حیران و سرگردان نشود و هر کس در کاری مشورت کرد، پشیمان نگردد».

بلکه هر امامی به امام دیگر، به استخاره سفارش می فرمود؛ چنانچه به قرائت قرآن سفارش می فرمود.

لزوم فهمیدن معنای استخاره

این استخاره که این قدر سفارش شده، نه معنایش این است که با تسبیح، یک و دو کن، یا قرآن را باز کن بلکه معنایش - چنان که گذشت - «طلب الخیر»

^{۱۲۴} (۱) - وسائل الشیعه: ۱۱ / ۳۶۶؛ بحار الأنوار: ۹۱ / ۲۲۵.

من الله» است. هر کاری که می‌خواهی بکنی، از خدا بخواه و بگو هر چه خیر و رضای تو است برای من پیش آور.

آنگاه در کیفیت ادای این حال و دعا روایات مختلف است:

یکی اینکه در امور جزئی هفت مرتبه بگوید: «استخیر الله، یا استخیر الله برحمته خیرة فی عافیة». و اگر چنانچه مهم باشد؛ مثلاً سفری یا معامله‌ای یا جراحی یا چیز دیگر مهمی است، یک صد و یک مرتبه بگوید، اگر در سجده باشد بهتر است. در سجده نافله شب یا نافله نماز صبح دیگر بهتر، عمده حالت دعاست.

و در روایت دیگر حضرت زین العابدین علیه السلام در امور جزئی که می‌خواست اقدام بفرماید، ده مرتبه می‌فرمود: «استخیر الله

(۱) - وسائل الشیعه: ۱۱ / ۳۶۶؛ بحار الأنوار: ۹۱ / ۲۲۵.

استعاذه، ص: ۱۲۷

برحمته خیرة فی عافیة» و در امور مهم که در چند روایت ذکر شده، نظیر سفر عمره، خرید غلام، دویست مرتبه می‌فرمود.

خلاصه، خیلی سفارش شده - که در سجده که حالت قرب تو به پروردگارت می باشد - از خدا خیر خودت را بخواه. حالا اگر شخص به همین رویه عمل کرد و تردیدی نداشت، کار را انجام دهد و اگر دو دل است بالأخره برای رفع حیرت به طرّقی که در شرع معین شده مراجعه نماید.

مشورت برای رفع حیرت

مهمترین آنها مشورت است که نص قرآن مجید است:

... وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ ...^{۱۲۵}؛ البتّه نه با هر کس بلکه با کسی که:

اوّل: عاقل و زیرک باشد؛ بنابراین، با سفیه مشورت غلط است.

دوم: دیندار باشد. با شخص لاابالی در امر دین نمی شود مشورت کرد. کسی

که با خدایش خیانت می کند، چطور به تو خیانت نمی کند؟!

سومین شرطش این است که: به تو محبّت داشته باشد. پس با دشمنت یا

کسی که دلسوزی اش به حال تو معلوم نیست، مشورت منما.

چهارم آنکه: بتوانی رازت را با او در میان گذاری، مگر

(۱) - آل عمران: ۱۵۹.

^{۱۲۵} (۱) - آل عمران: ۱۵۹.

می شود به هر کس راز گفت؟

اگر چهار شرط را دارا بود، مطلب را با او بگو، خدایی که با او طلب خیر کردی، صلاح و خیرت را به زبان او به تو می فهماند.

مشورت نمودن ائمه علیهم السّلام

مجلسی رحمه الله از حضرت رضا علیه السّلام روایت کرده که فرمود:

«پدرم موسی بن جعفر علیه السّلام (با اینکه اعقل خلق بود) گاه می شد که با یک نفر غلام مشورت می فرمود؛ مثلاً معامله ای می خواست بکند، از غلام صلاح اندیشی می کرد، اگر مصلحت می دانست آقا انجام می داد.

به حضرت گفته شد: شما امام هستی و طرف مشورت شما غلام است؟! یعنی خود شما از هر کس بهتر به حقیقت امر واقف می باشی. فرمود: آیا نمی دانی که ممکن است خدای من، خیر مرا به زبان او جاری کند».^{۱۲۶}

بنابراین، باید رویه پیغمبر و ائمه علیهم السّلام و همچنین دستور صریح قرآن مجید را در اموری که شخص دو دل است، به کار برد.

^{۱۲۶} (۱) - بحار الأنوار: ۲۵۴ / ۹۱.

در صورتی که مشورت میسر نشد، یا معارض واقع گردید

(۱) - بحار الأنوار: ۲۵۴ / ۹۱.

استعاذه، ص: ۱۲۹

از یکی (با داشتن شرایط چهارگانه که گذشت) پرسیدی، گفت:

آری و دیگری گفت: نه، بهترین طریق برای رفع حیرت که در روایات رسیده، طریق «رقاع» است که مشهور فقها به آن عمل کرده‌اند و طریقه آن این است که روی شش رقعہ می نویسی:

«بسم الله الرحمن الرحيم، خيرة من الله العزيز الحكيم لفلان بن فلانه» و به جای فلان بن فلانه اسم خود را و مادرت را می نویسی. آنگاه زیر سه رقعہ آن می نویسی «افعل» و سه تایی دیگر «لا تفعل».

این شش رقعہ را زیر سجّاده می گذاری و دو رکعت نماز می خوانی، پس از سلام نماز (یا به روایتی در سجده آخر) در سجده یک صد مرتبه می گویی: «استخیر الله برحمته خيرة في عافية». وقتی که فارغ شدی، رقعہ‌ها را درهم کن که ندانی، آنگاه یکی یکی بردار، اگر سه «افعل» پشت سر هم آمد که

خیلی خوب است، اگر سه «لا تفعل» معلوم است که بد است و اگر درهم آمد تا پنج عدد بردار، اگر سه «افعل» و دو «لا تفعل» شد، میانه خوبی است و اگر سه «لا تفعل» و دو «افعل» شد، میانه بدی است؛ البته رقاع هم انواعی دارد و آنچه گفتیم برای نمونه کافی است.

و اگر مجال ندارد، با حال حضور و دعا و همچنین فهم آیات و تطبیق با مورد استخاره با قرآن؛ یعنی رفع حیرت و تعیین خیر و صلاح نیز مانعی ندارد.

شیخ طوسی در تهذیب روایت کرده است که: «یسع بن عبد الله قمی به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد که من اراده می کنم

استعاذه، ص: ۱۳۰

کاری را و طلب خیر از خداوند می کنم و رأیم بر یک طرف قرار نمی گیرد. حضرت فرمود: نظر کن هنگامی که به نماز برمی خیزی؛ زیرا دورترین حالات آدمی از شیطان، حالتی است که به نماز می ایستد، پس بین چه چیز در دلت می افتد، آن را بگیر و (یا) بگشا مصحف را پس نظر کن به سوی اول چیزی که می بینی در آن».

آنچه در زمان ما مرسوم است که بالای قرآن‌ها خوب یا بد نوشته یا نزد عالمی می‌آیند که برای ما استخاره کن، علامه مجلسی می‌فرماید: «برای نمونه ما یک روایتی نداریم که یک نفر از شیعیان خدمت امام آمده باشد که آقا برای من با قرآن استخاره‌ای کنید. اصلاً بنا نبوده این کار را بکنند».

لذا بعضی از فقها استخاره برای دیگری را اشکال می‌کنند لیکن مرحوم مجلسی و بعضی دیگر از اعلام، از باب و کالت در دعا- چون خودش نمی‌تواند- از جهت اجابت خواهش مؤمن، دیگری قرآن را باز می‌کند، اگر حال دعا داشته باشد و معنایش را بفهمد.

بسیاری از فقها اصل استخاره با قرآن را صحیح نمی‌دانند.

اگر تردید نداری جای استخاره نیست بلکه جای توکل و انجام

استعاذه، ص: ۱۳۱

کار است ... فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ^{۱۲۷} بلی اگر دو دل هستی، به همین ترتیبی که ذکر شد، یا با الهام، یا مشورت، یا رقاع و در مرتبه آخر، با قرآن اگر حال دعا و فهم باشد و با تسبیح هم عیبی ندارد.

^{۱۲۷} (۱) - آل عمران: ۱۵۹.

نکته‌ای که درباره آن پافشاری داشتیم، «طلب خیر از خدا کردن بود» که حقیقت استخاره می‌باشد.

(۱) - آل عمران: ۱۵۹.

استعاذه، ص: ۱۳۲

جلسه شانزدهم: توکل؛ سومین رکن استعاذه

إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ^{۱۲۸}

مبحث توکل از مباحث مهمّ دین مقدّس اسلام است که حقیقت توحید؛ یعنی توحید افعالی که لازمه‌اش توکل بر پروردگار می‌باشد؛ یعنی شخص مسلمان کسی است که در جلب منفعت و دفع مضرت، تکیه‌اش به پروردگار باشد که معنای «لا اله الا الله و لا حول و لا قوه الا بالله العلیّ العظیم» است.

کلید در بهشت «حوقله» است. توحید افعالی است؛ یعنی یقین کند که اسباب، استقلال ندارند تا خواست خدا چه باشد. مسبّب الاسباب و سبب‌ساز را ببیند. سبب خلق کن را بشناسد. اثر را از مسبّب ببیند نه بالاستقلال از سبب.

عقب سبب برود لیکن با تکیه به مسبّب. در هر دو جهت، جلب

^{۱۲۸} (۱) - نحل: ۹۹.

استعاذه، ص: ۱۳۳

منفعت و دفع مضرت، دنیوی و اخروی، قوّت قلب و تکیه‌اش پروردگارش باشد. اگر خدا بخواهد و مصلحت باشد، این مال به دست من می‌آید و گرنه، نه. و کیل دارم چه باک دارم، هرچه گفته مطابق گفته‌اش عمل می‌کنم.

فرمود: عقب کار برو، ولی نه از روی حرص و ولع. عقب سبب برو؛ ولی نزدیک محرمات نشو. چطور اگر و کیلت می‌گفت در دادگاه حاضر شو، سند بیاور چون و کیل گفته عمل می‌کردی.

خودت را ناتوان می‌دیدی، و کیل می‌گرفتی و مطابق راهنمایی‌اش عمل می‌کردی.

ای انسان! تو عاجزی و نمی‌توانی در دنیا و آخرت به تنهایی بگذرانی. اگر تکیه داشته باشی در هر خطر و ضرری و هر مشکلی تزلزلی در تو پیدا نمی‌شود؛ زیرا تو و کیل داری، تکیه داری. مگر در تعقیب نمازهایت نمی‌خوانی: «توکلّ علیّ الحیّ الذی لا یموت» کارهایم را به خدا واگذار

کردم. اوست بهترین و کیلها و بهترین یاورها: «نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر».

گریختن شیطان از انسان متوکل

مروی است: «وقتی که صبح، شخص می خواهد از خانه بیرون بیاید، شیاطین دم در منتظرند. وقتی که شخص بیرون آمد و گفت: آمنت بالله تو گلت علی الله؛ خدایا! با تکیه به تو عقب کار می روم، شیاطین فرار می کنند».^{۱۲۹}

(۱) - اصول کافی: ۲ / ۵۴۱.

استعاذه، ص: ۱۳۴

به فارسی هم بگوید مانعی ندارد. عمده دل و جان است.

راستی اگر به امید او باشد و بداند هر خطر و مشکلی که پیش آید، و کیش قوی است و از او دور می کند، هر نفعی که مصلحتش باشد به او می رساند، بالاتر از خدا و کیلی پیدا نمی شود، رأفت و رحمت و قدرت او نامتناهی است.

خروج ابن زبیر پس از واقعه کربلا

^{۱۲۹} (۱) - اصول کافی: ۲ / ۵۴۱.

در این مورد حدیث شریفی از اصول کافی به یاد آمد، آن را یادآوری کنم:
عبد الله بن زبیر - که از دشمنان سرسخت آل محمد صلی الله علیه و آله بود،
به قدری که در خطبه نماز جمعه بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز صلوات
نمی فرستاد - وقتی که با اعتراض مواجه می شد، می گفت:

«صلوات بر پیغمبر بدون ذکر آل که باطل است و اگر هم آل محمد را ذکر
کنم، از اطراف گردنها را می کشند».

خلاصه پس از قضیه کربلا در مکه خروج و دعوی خلافت و سلطنت کرد و
از عراق هم عده ای تابعش شدند و کم کم کارش رونق به سزایی گرفت.

یزید بدبخت که منتظر بود پس از قتل حسین علیه السلام دیگر نفس کش
پیدا نشود، به او خبر دادند که ابن زبیر، حجاز را مسخر کرده است. ناچار شد
مسلم بن عقبه و حصین بن نمیر را با قشون عظیمی به سوی حجاز روانه کند.
دستور داد از راه مدینه بروید. تا توانستند در مدینه قتل عام و هتک نوامیس و

استعاذه، ص: ۱۳۵

غارت اموال نمودند.

از یک طرف فتنه ابن زبیر و از طرف دیگر لشکر کشی یزید، امام زین العابدین علیه السلام که تازه از کربلا و آن قضایای جانگداز برگشته بود، این موضوع آقا را سخت ناراحت کرد، به قدری که خودش به ابو حمزه فرمود: «از خانه بیرون آمدم تا رسیدم به این دیوار و بر آن تکیه نمودم (در روایت کلمه جدار دارد و ظاهراً سور مدینه بوده است) ناگاه مردی دیدم که دو قطعه لباس سفید پوشیده جلوم ظاهر شد و گفت:

یا علی بن الحسن! مالی اراک کئیا حزینا؛ تو را چه می شود؟

اندوهناک؟! اعلی الدنیا فرزق الله حاضر للبر و الفاجر؛ اگر غصّه دنیا داری که خدا خوب و بد را روزی می دهد.

گفتم: نه، غصّه دنیا ندارم.

عرض کرد: فعلى الآخرة فوعد صادق يحكم فيه ملك قادر؛ اگر غصّه آخرت و قیامت تو را محزون کرده که وعده خدا حق است (به تو عصمت داده ناراحتی نداشته باش).

گفتم: غصّه ام هم برای این جهت نیست.

عرض کرد: پس برای چیست؟

گفتم: فتنه ابن زبیر (که عرض شد، یکی هم فتنه خود او چون دشمن امام و شیعیان بود و دیگر قضیه لشکرکشی یزید و سپس لشکرکشی حجاج به امر عبد الملک).

پس خندید و گفت: هل رأیت احدا توکل علی الله فلم یکفه؟ هل رأیت احدا سئل الله و لم یعطه؟

استعاذه، ص: ۱۳۶

آیا کسی را دیده‌ای که بر خدا توکل کند و خدا او را کفایت نکند؟
گفتم: نه.

گفت: آیا دیده‌ای کسی از خدا چیزی بخواهد و خدا به او ندهد؟

گفتم: نه و از نظرم پنهان گشت».^{۱۳۰}

و در ذیل روایت، مجلسی می‌گوید که این پیکر روحانی، یا ملکی بوده یا حضرت خضر علیه السلام بوده است.

مذاکرات برای تسکین قلب

^{۱۳۰} (۱) - اصول کافی: ۲ / ۶۳ - ۶۴.

مجلسی رحمه الله می گوید: «اینها نقص مقام امامت نیست بلکه تذکرات و یادآوریهایی است که از طرف پروردگار عالم برای تسکین و قوّت قلب امام پیدا می شود تا آرامشی حاصل کند».^{۱۳۱} خلاصه نه نقص امام است؛ مثل اینکه به کسی که فرزندش مرده با اینکه شخص دانشمند و مطلقاً است، به او می گویند صبر کنید. جوان امام حسین علیه السلام هم شهید شد و ... اینها تذکر است و موعظه و دلالت بر کوچکی یا بزرگی طرف نمی کند، هر چند گوینده ناقص و شنونده کامل باشد. گاهی می شود بچه حرفی می زند که انسان از گفته او متذکر و متنبه می شود.

گفتگوی امام حسین با حضرت علی اکبر علیهما السلام

شنیده اید در یک منزلی کربلا خوابی عارض ابی عبد الله علیه السلام

(۱) - اصول کافی: ۲ / ۶۳ - ۶۴.

(۲) - بحار الأنوار: ۷۱ / ۱۲۵.

استعاذه، ص: ۱۳۷

شد و حضرت منقلب گردید. حضرت علی اکبر عرض کرد:

^{۱۳۱} (۲) - بحار الأنوار: ۷۱ / ۱۲۵.

«پدر جان! شما را چه می شود؟».

فرمود: «شنیدم منادی ندا کرد: این قوم رو به مرگ می روند، سفر شهادت و کشته شدن است».

عرض کرد: «پدر جان! السنا بالحق؛ مگر ما بر حق نیستیم؟».

فرمود: «چرا، راه، راه حق و اجابت حق است».

گفت: «اذا لا نبالی بالموت؛ بنابراین، از مرگ باکی نداریم».

اگر راه حق است چه بهتر که در راه حق و برای حق و به یاد حق و به اسم حق بمیریم.

این آبی بود که بر آتش دل امام حسین علیه السلام ریخته شد و حسین علیه السلام هم دعایش کرد که فرزندم خدا به تو جزای خیر دهد.^{۱۳۲}

(۱) - لهوف: ۷۰.

استعاذه، ص: ۱۳۸

جلسه هفدهم: توکل؛ حاصل علم، حال و عمل

^{۱۳۲} (۱) - لهوف: ۷۰.

إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ.^{۱۳۳}

علما و محققین در موضوع توکل فرموده‌اند: «توکل در سه چیز پیدا می‌شود و آن علم و حال و عمل است» که درباره هر یک باید مشروحا مطالبی عرض شود.

اما «علم»، انسان تا عالم نشود هرگز توکل نصیبش نمی‌گردد و متعلق علم هم سه چیز است؛ یعنی نخست باید یقین پیدا کند به قدرت بی‌پایان خداوندی که: اَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و قادر علی کلّ شیء در هر شدّت و سختی که هیچ قوه و قدرتی، کاری از او نمی‌آید، برای خدا چیزی نیست. هیچ امری در نزد قدرت‌اش اشکالی ندارد (یا من العسیر علیه سهل یسیر).
دوم: دانستی به اینکه خداوند، عالم السرّ و الخفیّات است.

(۱) - نحل: ۹۹.

استعاذه، ص: ۱۳۹

همه چیز را می‌داند. آشکار و نهان برای او یکسان است.

^{۱۳۳} (۱) - نحل: ۹۹.

سوم: منتهی الشفقه علی عباد؛ یقین کند که پروردگار بنده‌اش را دوست می‌دارد. مؤمن عزیز خداست. مادر چقدر به فرزندش علاقه دارد؟ این مهر هم از خداست. هزاران درجه بالاتر بلکه به مقدار نامتناهی پروردگارت از آن مهربانتر به تو است. ربّ است.

تربیت فرموده و خلق نموده است. به مربوب و مخلوقش علاقه دارد. شواهد زیادی در نظر است. به مناسبت، روایتی مختصر از حیوة القلوب مجلسی نقل می‌شود.

«پس از آنکه حضرت نوح علیه السّلام نفرین کرد و همه کفار غرق شدند، ملکی در پیش او ظاهر شد. شغل حضرت نوح علیه السّلام کوزه‌گری بود؛ کوزه‌هایی از گل درست می‌کرد و پس از خشک کردن می‌فروخت. ملک، کوزه‌ها را یکی یکی از نوح می‌خرید و پیش چشمش آن را خرد می‌کرد و می‌شکست.

حضرت نوح علیه السّلام خیلی ناراحت شد و به او اعتراض کرد که این چه کاری است می‌کنی؟

گفت: به تو نیامده است، من خریده‌ام و اختیارش را دارم.

حضرت نوح علیه السلام گفت: بلی لیکن من آن را ساختم، مصنوع من است.

ملک گفت: کوزه‌هایی ساخته‌ای نه اینکه خلق کرده‌ای. اینک من که آن را می‌شکنم تو ناراحت می‌شوی. چطور نفرین کردی که این همه خلق خدا هلاک گردند؟!».

استعاذه، ص: ۱۴۰

بنا بر آنچه در علل الشرایع است، پس از این قضیه حضرت نوح علیه السلام از بس گریه کرد تا نامش «نوح» گردید.

پیغمبر اسلام هرگز نفرین نکرد

غرضم شفقت پروردگار است. رب، مربوب خودش را دوست می‌دارد. عظمت شأن خاتم الانبیا محمد صلی الله علیه و آله از جمله از اینجا ظاهر می‌شود که از ابتدای بعثت تا لحظه آخر، نفرین عمومی نکرد؛ چون رحمه للعالمین بود، با اینکه اگر لب می‌جنبانید تمام مشرکین هلاک می‌شدند. حتی آن روزی که آن قدر او را زدند که غش کرد و افتاد در حالی که خون از سر و صورتش جاری بود، به حضرت خدیجه خبر دادند که معلوم نیست دیگر محمد صلی الله علیه و آله را زنده ببینی.

ملائکه‌هایی که آن روز به خدمتش رسیدند و حاجتش را خواستند، به هیچ وجه تقاضای هلاکت مشرکین را نکرد بلکه دعایشان هم کرد: «اللهم اهد قومی؛ خدایا! قوم مرا هدایت فرما». و از این شگفت‌تر عذرخواهی هم از طرف آنان می‌فرماید که: «انهم لا يعلمون؛ خدایا! اینها نمی‌دانند (که من فرستاده تو هستم)»، جاهلند و تو بر آنها غضب مفرما! این است نمونه‌ای از مهر الهی.

مردم خودشان به جهنم می‌روند

نگوید پس اگر چنین است چرا جهنم را آفرید؟ این منافات با مهر الهی ندارد. بشر خودش از راه مهر فرار می‌کند و راه جهنم

استعاده، ص: ۱۴۱

را پیش می‌گیرد.^{۱۳۴}

از بس آنها را دوست می‌دارد، در قرآن این قدر آنها را می‌ترساند و سفارش می‌کند که مبادا فریب شیطان را بخورید.

دنیا سرای فریب است. شیطان دشمن شماست.^{۱۳۵}

^{۱۳۴} (۱) i-... وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ E\ یونس: ۴۴.

^{۱۳۵} (۲) i-... لَا يَغُرُّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ E\ فاطر: ۵.

i-... وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ E\ آل عمران: ۱۸۵.

i- إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا E\ فاطر: ۶.

خلاصه تا یقین نکند که خدا توانا و داناست، هرچه و همه را دوست می‌دارد،
برایش توکل حاصل نمی‌شود.

نتیجه ترحّم به بیچه گربه

در تفسیر روح البیان نوشته: «یکی از اخیار را پس از مرگ در عالم واقعه دیدند و از او جریانش را پرسیدند. گفته بود: عملی کوچک، خیلی به کارم خورد. روز زمستانی بود در سرمای شدید، باران سختی می‌بارید، بیچه گربه‌ای را دیدم عقب پناهی می‌گردد. گرسنه و ضعیف بود. دلم سوخت او را زیر پوستین خود نگه داشتم و به خانه بردم. خوردنی به او دادم و بعد رهایش کردم. این جا در عوض، خدا به من مهربانیها فرمود».

این محبّت خدا به حیوانات و این شفقت و مهر عمومی پروردگار، تا چه رسد به محبّت خاصّه و شفقت ویژه‌اش به اهل ایمان و تقوا که آن دیگر محبّتی است فوق این حرفها که در قرآن

(۱) - ... وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ یونس: ۴۴.

(۲) - ... لَا يَغْنَبُكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ فاطر: ۵.

- ... وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ آل عمران: ۱۸۵.

– إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا ... فاطر: ۶.

استعاذه، ص: ۱۴۲

مجید آنان را محبوب خود خوانده و چنین می فرماید:

«خدا آنها را دوست می دارد و ایشان هم خدا را دوست دارند».^{۱۳۶}

غرضم علم به محبت و شفقت ربّ العالمین است. باید یقین کنی که خدا تو را دوست دارد.

آیا بهتر از خدا سراغ داریم؟

حالا که چنین است، پس چرا تکیهات را به خدای خود قرار نمی دهی؟ آیا از خدای خود بهتری سراغ داری؟ آیا داناتر، تواناتر و مهربانتر از خدا سراغ داری؟ کسی که خداوندی چنین بخشنده و مهربان دارد، چرا به دیگری دل بندد و به دیگری جز او تکیه داشته باشد؟

پروردگارا! تو دل ما را قوی دار که فقط امیدمان تو باشی.

در هر خطری بگوییم یا الله و در هر وسوسه شیطانی بگوییم: یا رب.

«بر خدا توکل کنید اگر مؤمن هستید».^{۱۳۷}

^{۱۳۶} (۱) - ... فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ E\... مانده: ۵۴.

شیطان را با متوکلین چکار؟

اگر قوت قلبت را به پروردگارت قرار دادی، اگر اهل توکل شدی، شیطان به دلت راه پیدا نمی کند. همان مثالی که قبلا ذکر

(۱) - ... فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ ... مائده: ۵۴.

(۲) - ... وَ عَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ مائده: ۲۳.

استعاذه، ص: ۱۴۳

شد، خیمه سلطنتی که برافراشته باشد، سگ پاسبان، بیگانه ها را از این بارگاه طرد می کند؛ اما اگر کسی با سلطان آشنایی داشته باشد، تا از بیرون صدا زد ای صاحب خیمه! این سگ مرا آزار می رساند، نهیب قهرش او را دور می کند.

بلی اگر کسی با صاحب این عالم وجود ربطی پیدا کرد، دل به او خوش داشت؛ یعنی بر او توکل کرد، راستی استعاذه اش حقیقت دارد و شیطان را با او راهی نیست.

ترسی بر دوستان خدا نیست

^{۱۳} (۲) - ... وَ عَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ E مائده: ۲۳.

انسان، دشمن زیاد دارد. در هر مقامی که باشد تا برسد به سر منزل مقصود نزد پروردگار توانا.^{۱۳۸} این همه دشمن را طرد کردن آسان نیست. یگانه راهش توکل بر خداست. تو تکیهات را قوی کن و تنها اعتمادت به خدایت باشد، هیچ ترسی بر تو نخواهد بود:

«به درستی که دوستان خدا نه ترسی برایشان است و نه اندوهناکند».^{۱۳۹}

بدبخت کسی است که بی تکیه و بی سرپرست باشد. پناهی نداشته باشد. مانند گاهی است که به هر نسیمی متحرک می شود و به این طرف و آن طرف کشانده می گردد و تا شیطان هلاکش

(۱) - فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ قمر: ۵۵.

(۲) - أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ یونس: ۶۲.

استعاذه، ص: ۱۴۴

نکند، رهایش نمی سازد. برعکس، قوی کسی است که به قوی مطلق تکیه داشته باشد. عمری از ما گذشته مبادا از توکل بی بهره باشیم.

لزوم توکل بر خدا در تمام عقبات

^{۱۳۸} (۱) - فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ E قمر: ۵۵.

^{۱۳۹} (۲) - أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ E یونس: ۶۲.

چنانچه در دنیا در برابر هر شدت و خطری باید به خدا تکیه داشته باشی، پس از مرگ، عقباتی که در پیش داری، همه جا به ربّ خود تکیه کنی. آنکه همه شؤونت به اوست و از اوست، همه کاره خودت گردانی. در قبر، برزخ، مواقف قیامت، همه و همه تکیهات کسی باشد که تو را به این جاها آورد. از هیچ به وجودت آورد و سیر تکاملی تو را از مبدأ تا معاد سرپرستی فرمود: «و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب».

استعاذه، ص: ۱۴۵

جلسه هیجدهم: توحید در توکل

إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ.^{۱۴۰}

توکل و تکیه مؤمن تنها به خداست: «بر خدا توکل کنید اگر ایمان آورده‌اید».^{۱۴۱} لازمه توحید این است که توکل هم تنها به او شود. از هیچ کس و هیچ چیز نترسد جز از خدا و به هیچ کس و هیچ چیز هم امید نداشته باشد جز به خدا.

^{۱۴۰} (۱) - نحل: ۹۹.

^{۱۴۱} (۲) - i... وَ عَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ E مانده: ۲۳.

اگر توحیدش درست باشد هیچ وقت از فقر نمی ترسد. این ترسهایی که سدّ راه می شود، از ضعف ایمان است و گرنه مؤمن از هیچ حرفی و پیشامدی متزلزل نمی شود؛ چون قوّت قلب و تکیه اش فقط خداست.

خلاصه، نتیجه توحید در افعال، توحید در خوف و رجا و

(۱) - نحل: ۹۹.

(۲) - ... وَ عَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ مائده: ۲۳.

استعاذه، ص: ۱۴۶

توکل و سایر جهات است.

اینکه باید مؤمن اهل توکل باشد، امر عقلی است. عقلا واجب است که به خدا توکل کرد؛ چون کارها همه به دست خداست، پس تکیه هم باید بر خدا باشد و این هم حقیقت لازم دارد، نه اینکه به زبان تنها بگوید: «بر خدا توکل کردم». ۱۴۲ یا:

«کارم را به خدا واگذار نمودم». ۱۴۳ حال و قلب می خواهد. دل انسان است که متوکل می شود و گفتیم که از علم و حال و عمل پیدا می شود. اساس توکل

^{۱۴۲} (۱) - i) ... عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ E هود: ۸۸.

^{۱۴۳} (۲) - i) ... أَفَوَضُّ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ E مؤمن: ۴۴.

«علم» است و حقیقتش که نتیجه عمل است، «حال» می باشد و آثارش «عمل» است.

راهکارهای اهل توکل شدن

حقیقت توکل چیست و چکار باید کرد تا متوکل شد؟

«توکل» از ماده «وکالت» است. وکالت دو طرف دارد: موکل و متوکل علیه. کسی که وکیلی برای خودش می گیرد، به او «موکل» و «متوکل» می گویند؛ چنانچه آنکه را وکالت داده و به او تکیه می کند «وکیل» و «متوکل علیه» نامند.

خدا را وکیل بگیر و کار خودت را به او واگذار کن، نه دیگری:

... فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا. ۱۴۴

(۱) - ... عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ هود: ۸۸.

(۲) - ... أَفَوَضُّ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ مؤمن: ۴۴.

(۳) - مَزَّمَل: ۹.

^{۱۴۴} (۳) - مَزَّمَل: ۹.

لزوم یقین به توحید افعالی

گفتیم که «توکل» از علم و حال و عمل و اصلش «علم» است.

مقصود از «علم» در این جا یقین به توحید افعالی است؛ یعنی به طور کلی و جزئی رسیدن هر نفعی و دفع هر ضرری را از خدا بداند. باید نخست این معنا را از روی برهانهای عقلی و نقلی یقین کند و پایه‌های توحید افعالی‌اش را درست نماید.

آیا از غیر خدا نفعی متصور می‌شود؟ هر نفعی بلا شک با واسطه یا بی‌واسطه از خداست. از خوراک و پوشاک و همسر و زندگی مادی تا نعمتها و منافع معنوی، همه از اوست.

کسی لیوان آبی به شما می‌دهد، این آب از کجاست؟ از کیست؟ کی آن را آفریده است؟ این آورنده کیست؟ مخلوق کیست؟ کی این توانایی را به او داد که بتواند آبی بیاورد و کی او را مسخر اراده تو کرد و

غرض اینکه یک آب خوردنی را که حساب کنید، می‌بینید همه‌اش از خداست.

لباسی را هم که می‌پوشیم از اصل تا وقتی که قابل استفاده می‌شود، آیا غیر از غیب مستندی دارد؟ کی پشم را ایجاد کرد؟

دستهایی که آن را چید و قابل بافتن کرد و بافت می‌بینید؟ تمام به او برمی‌گردد. راستی که ... **أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ**^{۱۴۵} هرچه نعمت است از اوست.

(۱) - شوری: ۵۳.

استعاذه، ص: ۱۴۸

وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ^{۱۴۶}

دفع ضرر نیز آیا جز از اوست؟ مثلاً شخص مریض را کی شفا می‌دهد؟ آیا دکتر و دوا کارکن است یا حقیقتش از غیب است؟ کی این هوش را به دکتر داد؟ کی او را آفرید؟ حافظه‌اش را و تشخیص دادنش را کی کنترل کرد؟ بلی تشخیص صحیح دکتر هم از خداست. قضیه آن دکتر مرحومی که خودم شاهدش بودم برایتان نقل کنم:

^{۱۴۵} (۱) - شوری: ۵۳.

^{۱۴۶} (۱) - نحل: ۵۳.

در حصبه عمومی شیراز، دکتري مشهور به حذاقت، پسر هيچده ساله‌اي داشت كه مبتلا به حصبه شد و پدر شخصا مشغول معاينه و مداوا شد. اين جا معلوم است طبيب پدر و مريض هم پسر جوان، قاعده چقدر بايد در تشخيص مرض جدّي باشد. بالآخره اشتباها تشخيص مالاريا مي دهد و قرص مخصوص علاج آن را به اين پسر بيچاره مبتلا به حصبه مي خوراند و او را مي كشد.

بلي تا خدا چه اراده بفرمايد. چيزهايي آقاي طبيب خوانده؛ اما در حال پياده كردن آن قواعد، اراده ديگري در هر حال مؤثر است.

اگر خدا بخواهد اين مريض خوب شود، تشخيص صحيح و دوا مؤثر واقع مي شود.

بلي تا اين معاني در ذهن جا نگيرد و به آن علم پيدا نشود، محال است شخص در معارف، به جايي برسد. اگر سبب را

(۱) - نحل: ۵۳.

استعاذه، ص: ۱۴۹

مستقل دیدی حقیقتاً لا اله الا الله نگفتی؛ چون معبودی، فاعل مستقلاً جز او نیست، بقیه، وسایل و وسایط اویند.

اراده خداوند در همه امور

پس نفعی که از دکتر می‌رسد، یا ضرری که از شما دفع می‌گردد، یا خدمتی که به شما می‌شود، همه از خداست؛ مثلاً کسی بدهی شما را پرداخت. او کیست؟ مخلوق خدا. کی او را به این کار واداشت؟ مسخر اراده کیست؟ خدا. مال را کی از دل او کند جز خدا؟ «انما سمی المال مالا لانها تمیل الیها القلوب» مال به دل چسبیده، همان کسی که می‌خواست بدهی شما پرداخت شود، دل او را هم چنین مسخر فرمود.

البته منافات با تحصیل وسایل ندارد و بعداً شرح داده می‌شود. مقصود این است که قوت قلب و تکیهات فقط خدا باشد و شرحش در بخش سوم که عمل است می‌باشد. فعلاً صحبت درباره علم است که باید از قرآن و اخبار این معنا را فهمید که هیچ موجودی در رساندن نفع و دور کردن ضرر، استقلالی از خود ندارد.

حال توکل نتیجه علم است

اگر راستی این علم درست شد نتیجه‌اش پیدا شدن حال تو گل است؛ یعنی آدمی با پروردگارش مانند موگل و وکیلش باشد.

استعاذه، ص: ۱۵۰

گفتیم اگر کسی در محاکمه‌های دادگستری، گرفتاری سختی برایش پیش آمده باشد و خودش عاجز است که بتواند حاکم شود، دنبال وکیلی می‌رود که کاملاً به قوانین مربوطه آشنا باشد، از این و آن می‌پرسد کدام وکیل داناتر است؟ سپس می‌بیند وکیلی را که زرنکتر و تواناتر باشد؛ زیرا ممکن است وکیلی قوانین را دانا باشد لیکن جبن دارد، عرضه ندارد، این هم به درد نمی‌خورد.

شرط سوّم این است که نسبت به موگل خود مهربان باشد و بخواهد حقّ موگلش را بگیرد و نگذارد به دردسر بیفتد. اگر مهربان نبود بلکه پولکی بود، ممکن است از طرف، پول بیشتر بگیرد و موگل خود را محکوم نماید.

اگر وکیلی را که دارای این سه شرط بود پیدا کرد، دلخوش می‌شود. دیگر خودش را راحت می‌بیند؛ زیرا به دیگری که سزاوار بوده و کالت داده است. دیگر چه غمی دارد. این را «حال تو گل» می‌گویند.

خداوند؛ بهترین وکیلها

آیا در این شرایط سه گانه و کیل، از خدا سزاوارتری سراغ داریم در دانایی به مصالح و مفاسد امور؟ آنکه نسبت به زندگی من دانا باشد که چگونه کار من اداره شود، دنیا و آخرتم اصلاح گردد، آیا جز خداست؟

استعاذه، ص: ۱۵۱

آیا توانا تر و زورمندتر از خدا در جلب نفع ما و دفع ضرر ما سراغ داریم؟
در حالی که ... وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ* ۱۴۷

و آیا مهربانتر از خدا به مخلوقش هست؟ بدون شک هر مهری است از خداست. اصل مهر و محبت از اوست. مهر پدر و مادر و هر محبتی که در عالم باشد، قطره‌ای است از مهر بی پایان خدا.

حالا اگر من نسبت به این نفعی که می‌خواهم، اگر تکیه‌ام خدا باشد و واقعا بگویم خدایا! تو و کیلی، بلا شک بعدش اطمینان و خوشی در دل پیدا می‌شود. یا در زحمتی که پیش آمده، اگر واقعا تکیه‌ام را در دفع آن، خدا قرار دهم دیگر ناراحتی نباید داشته باشم چون خدا دارم همه چیز دارم.

۱۴۷ (۱) - ملك: ۱.

پس این اضطرابها و دغدغه‌ها و عدم اطمینانها نشانه عدم توکل است هر چند
هزار بار به زبان هم بگویم بر خدا توکل کردم: ... عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ
أُنِيبُ.^{۱۴۸}

شخص متوکل از غیر خدا نمی‌ترسد

«اهل توحید کسانی‌اند که وقتی مردم به آنها گویند گروهی بر علیه شما جمع
شده‌اند و آنها را می‌ترسانند، پس ایمانشان زیاد می‌شود و گویند خدا ما را
بس است و او

(۱) - ملک: ۱.

(۲) - هود: ۸۸.

استعاذه، ص: ۱۵۲

خوب و کیلی است».^{۱۴۹}

اینه‌ایند که راستی و کیل گرفته‌اند نه آنچه به زبانها می‌گوییم و در قرآن
می‌خوانیم. قرآن که فقط برای خواندن نازل نشده بلکه باید قرآن را خواند و
فهمید و حقیقتی پیدا کرد؛ یعنی حال و حقیقت توکل پیدا کنیم. آیا زشت

^{۱۴۸} (۲) - هود: ۸۸.

^{۱۴۹} (۱) - الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ E آل عمران: ۱۷۳.

نیست که پس از یک عمر این قبیل آیات را بخوانیم و هنوز خدای خود را به اندازه یک وکیل عادی - که دارای شرایط سه گانه مزبور باشد - وکیل نگرفته باشیم. حالا آیا در جلب نفع یا دفع ضرر به طور کلی خدا را وکیل گرفته ایم تا برسد به اینکه جز او و کیلی نگیریم.

امیدوار به غیر خدا ناامید می شود

در عده الداعی و اصول کافی است که: «محمد بن عجلان به بدهی سختی مبتلا شد و به فکر افتاد نزد حاکم مدینه - که در آن وقت حسن بن زید بوده - برود تا از نفوذ او استفاده کند. در اثنای راه محمد بن عبد الله بن زین العابدین علیه السلام او را می بیند. از او راجع به گرفتاری اش می پرسد. می گوید: می خواهم نزد امیر بروم که کارم را اصلاح کند.

فرمود: خودم شنیدم از ابن عمم جعفر بن محمد الصادق علیه السلام (که حدیث قدسی مفصلی را نقل می فرماید تا می رسد به این جا

(۱) - الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ آل عمران: ۱۷۳.

استعاذه، ص: ۱۵۳

که شاهد عرض ماست): به عزّت و جلال خودم سوگند که می‌برم امید کسی را که به غیر من امید انداخت». ^{۱۵۰}

و همچنین می‌فرماید: «وای بر این بنده! ناخوانده و ناگفته، ما به او دادیم، آیا خواسته‌هایش را به او نمی‌دهیم؟».

ما عدم بودیم تقاضا مان نبود لطف حق ناگفته ما می‌شنود

آیا تو گفתי خدایا! من چشم می‌خواهم، گوش می‌خواهم، اینهایی را که به حسب تکوین لازم داشتی به تو داد؟ آیا آنچه از او بخواهی به تو نمی‌دهد؟

محمد بن عجلان گفت: «دوباره بخوان». روایت را برایش دوباره خواند. برای مرتبه سوم نیز تقاضا کرد و برایش خواند.

خوب که این حدیث در او اثر کرد، گفت: «به خدا امید دارم و به او کارم را واگذار نمودم». این را گفت و رفت و راحت شد. ^{۱۵۱}

در آخر روایت هم دارد که طولی نکشید کارش درست شد.

^{۱۵۰} (۱) - و عزّتی و جلالی لا قطعنّ أمل کلّ مؤمل غیری (اصول کافی: ۶۶ / ۲).

^{۱۵۱} (۲) - اصول کافی: ۶۶ / ۲ (با کمی اختلاف).

غرضم این است که ما هنوز به حدّی از ایمان و توحید نرسیده‌ایم که به خدای خود تکیه کنیم لا غیر.

در دعای کمیل می‌خوانیم: «یا من علیه معوّلی؛ ای کسی که تکیه من بر اوست نه دیگری»؛ ولی آیا راست می‌گوییم، چنین

(۱) - و عزّتی و جلالی لا قطعنّ أمل کلّ مؤمل غیری (اصول کافی: ۲ / ۶۶).

(۲) - اصول کافی: ۲ / ۶۶ (با کمی اختلاف).

استعاذه، ص: ۱۵۴

است؟ بلی اسباب ظاهری نمی‌گذارد بشر با خدای خود راست بگوید و حقیقت «لا حول و لا قوّه الاّ باللّٰه» را دریابد.

شنیده‌اید که حوقله (کلمه شریفه: لا حول و لا قوّه الاّ باللّٰه) کلید در بهشت است و برای گوینده‌اش چه ثوابها است؟ آیا این ثوابها و کلید در بهشت بودن، مال لفظ تنهاست، نه چنین است. اگر کسی واقعا انشا کرد: «لا حول و لا قوّه الاّ باللّٰه» همین الان در بهشت به رویش باز است لیکن تا حال انشا و حقیقت پیدا شود، طول دارد.

معمولا بشر خود و اسباب را صاحب حول و قوَّت می داند، هرچند به زبان بگوید: «لا حول و لا قوَّة الا بالله» اما به حسب حال و حقیقت می گوید: «لا حول و لا قوَّة الا بی و بالاسباب».

مقصود، حال توکل است. کاری کنیم دردی در ما پیدا شود تا دنبال اسلام حقیقی و توحید واقعی برویم. نتیجه عمر همین است. فقیه شدن در دین خدا یعنی آدم شدن.

مراتب توکل

ضمنا بدانید اینکه گفتیم توکل آن است که آدمی با خدای خود بماند و کیل و موکل باشد، نخستین مرتبه توکل است و باید از این مرتبه خیلی بالاتر برود.

اگر توکل راستی و درستی تکوینی، نه کسبی و فعلی را می خواهید؛ در توکل بچه به مادرش دقت کنید. تمام توکل بچه به مادرش هست در هر حالی؛ چه جلب نفع و چه دفع ضرر، مادر را می بیند، گرسنه می شود، زمین می خورد، بچه ای او را می خواهد

استعاذه، ص: ۱۵۵

بزند، تمام توجهش به مادر است. مادر را صدا می زند و حالش هم همین است، نه اینکه فقط مادر مادر ورد زبانش باشد.

اگر چنین حالی در ما باشد، مرتبه متوسط از توکل را دریافته ایم تا برسد به مرتبه سوم که از او تشبیه می کنند به مرده بین دو دست غسل «کالمیت بین یدی الغسل» که این جا جای شرح آن نیست و این را که تذکر دادم برای این است که اگر توفیق الهی شامل حال یکی از ما باشد و به مرتبه ای از توکل رسیدیم، بویی از توکل در ما پیدا باشد، غرور ما را نگیرد و بدانیم که هنوز مراتب بالاتری هست و به جایی نرسیده ایم.

لزوم استمرار در حال توکل

نکته دیگر آنکه: باید این حال توکل دوام داشته باشد و مستمر شود و گرنه اگر در بعض اوقات، متوکل و در پاره دیگر نباشد، کافی نیست. باید حال جوری شود که مستمراً بر خدا توکل داشت نه غیر و تا حال، دائمی شود، طول دارد.

دیده اید به بچه که احسانی می شود، به مادرش می نگرد؛ یعنی ای مادر! تو از او تشکر کن. به خاطر تو به من احسان کرده است؛ چون غیر مادر را در احسان و دفع ضرر نمی بیند. اگر دیگری هم چیزی به او بدهد، از مادر

می‌بیند. آیا نرسیده وقت آن که لااقل با خدای خود مانند بچه‌های کوچک نسبت به مادرشان باشیم؟!

استعاذه، ص: ۱۵۶

جلسه نوزدهم: همه چیز به دست خداوند است

إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ.^{۱۵۲}

لازمه توکل این است که انسان بداند: **لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ** ...^{۱۵۳} و: **تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ** ...^{۱۵۴} همه چیز مال خداست و ملک نه تنها به معنای ملکیت است بلکه هر کلی و جزئی، کوچک و بزرگ تحت تربیت و اراده اوست به طوری که در «سوره نجم» خداوند بعضی از افعال جزئی را هم به خود نسبت می‌دهد و می‌فرماید: «اوست که می‌خنداند و می‌گریاند»؛^{۱۵۵} یعنی همین اسباب خنده و گریه را هم خدا فراهم می‌فرماید. کوچک و بزرگ هم به دست اوست چنانچه می‌فرماید: «سرمایه و سود نیز از اوست».^{۱۵۶}

^{۱۵۲} (۱) - نحل: ۹۹.

^{۱۵۳} (۲) - مائده: ۱۲۰.

^{۱۵۴} (۳) - ملک: ۱.

^{۱۵۵} (۴) - (۱) وَ أَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَ أَبْكَا E نجم: ۴۳.

^{۱۵۶} (۵) - (۱) وَ أَنَّهُ هُوَ أَغْنَى وَ أَقْنَى E نجم: ۴۸.

(۱) - نحل: ۹۹.

(۲) - مائده: ۱۲۰.

(۳) - ملک: ۱.

(۴) - وَ أَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَ أَبْكَى نَجْم: ۴۳.

(۵) - وَ أَنَّهُ هُوَ أَغْنَى وَ أَقْنَى نَجْم: ۴۸.

استعاذه، ص: ۱۵۷

باید بدانی که فرش زیر پایت هم از اوست. خانه‌ای که سکونت داری، سرمایه‌ات و همه چیزت از اوست. این معنا را باید «علم» داشته باشی.

بدون علم، توحید افعالی نمی‌شود

تا وقتی که این معانی را یقین نکنی، نمی‌توانی معنای «لا حول و لا قوه الا بالله» را درک نمایی. باید شخص، تمام وسایل و اسباب کلی و جزئی را از خدا ببیند و این معنا باورش شود تا بفهمد «لا حول» یعنی هیچ نیرویی اصلا

نیست. «لا» برای نفی جنس است؛ یعنی ابداء قوه‌ای و قدرتی نیست مگر به خدا و از خدا و مال خدا.

در هیچ مرتبه‌ای از مراتب وجود، مؤثری بالاستقلال نیست، یک حرف زدن و جنبش زبان هم از او و خواست اوست.

چندی قبل محترمه اصطهباناتی را آورده بودند برای مداوا، درحالی که فکش آویزان شده بود و می گفت: «خمیازه و دهن درّه کردم که دیگر دهانم روی هم نیامد و به حال اوّل برنگشت».

بلی روی هم گذاشتن دهان هم از خداست. خلاصه، نظر ما این است که نفی استقلال اسباب را در تأثیر بفهمیم نه اینکه دنبال اسباب نرفتن. اسباب مسخر غیب است، تا غیب تو چه خواهد. برای درک این معنا باید هرچه بتواند تفکر و تدبّر نماید.

استعاذه، ص: ۱۵۸

چرا سوره توحید این قدر اهمیت دارد؟

تقریباً ثلث قرآن مجید درباره توحید است. اینکه سوره:

قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ این قدر اهمیت دارد که مضمون روایات آن است که ثواب آن معادل ثلث قرآن است؛ یعنی اگر کسی بخواند اجمال یک سوّم قرآن را بخواند همان سوره توحید است که به طور مفصّل ثلث قرآن را در بر دارد.

بلی این همه ثواب برای کیست؟ برای کسی که اهل توحید شده باشد. با خواندن یک سوره: **قُلْ هُوَ اللَّهُ** ثواب قراءت ثلث و با خواندن سه مرتبه آن، ثواب خواندن تمام قرآن را دارا می شود؛ چنانچه «حوقله» - که گفتیم کلید در بهشت است - برای کسی است که معنای توحید افعالی را دارا شده باشد. کلید بهشت، علم به این معناست و گرنه شخص جاهلی که حواسش معلوم نیست کجاها هست، هر چه بخواند «لا حول و لا قوّة الا بالله» آن اثر کذایی را نخواهد داشت.

ابراهیم خلیل علیه السلام افتخار متوکلین

نخستین درجه توکل آن است که مسلمان خدای خودش را کمتر از وکیل ظاهری نداند و مرتبه دوّم گفتیم مانند بچه به مادرش باشد که همه چیزش را از او می بیند و دفع شر و جلب خیر را از جز او نمی بیند تا برسد به مرتبه سوّم که ممکن است برای بعضی از بزرگان پیش آید که جز اراده او از خودش هیچ

استعاذه، ص: ۱۵۹

ندارد و نمی‌خواهد جز آنچه او خواهد؛ چنانچه افتخار اهل توکل حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام از خودش بروز داد.

هنگامی که می‌خواستند او را در آتش افکنند، جبرئیل به او گفت: «آیا حاجتی داری؟».

گفت: «(حاجت دارم) اما به تو نه».

عرض کرد: «پس به آنکه حاجت داری بگو».

فرمود: «حسبی عن سوالی علمه بحالی». او خودش به حال من داناست، هرچه او بخواهد دیگر چه را بخواهم.

تاکنون چند بار گفته‌ایم «حسبنا الله و نعم الوکیل؛ خدای، ما را بس است و او خوب و کیلی است». آیا تاکنون او را وکیل خود قرار داده‌ایم؟ در امور دنیوی یا اخروی، کلی و جزئی.

آیا دستور قرآن مجید را که می‌فرماید: **... فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا**؛^{۱۵۷} «خدای را برای خودت وکیل بگیر» عمل کرده‌ایم. اگر چنین است پس این اعتراضها و اضطرابها و دلواپسیها از چیست؟ یقین بدان از بی‌توگلی و آن هم از ضعف توحید و یقین به معارف و خلاصه کمی ایمان است.

^{۱۵۷} (۱) - مَزْمَل: ۹.

و اما در مقام عمل، اگر کسی اهل توکل شد، لوازمی در اعمال و کارهایش دارد از آن جمله دیگر «حرص» نمی‌زند.

(۱) - مزمل: ۹.

استعاذه، ص: ۱۶۰

در عدّه الدّاعی است که: «در حجّه الوداع پیغمبر صلی الله علیه و آله حلقه در کعبه را گرفت و رو به اصحاب کرد و فرمود: بدانید که روح الامین به دل من الهام کرد که هیچ کس هرگز نمی‌میرد تا روزی‌اش تمام شود (یعنی تا آخرین سهم از روزی‌اش را نخورده، نمی‌میرد) پس از خدا بترسید و حرص نزنید (تا به واسطه حرص زدن، به حرام ییفتید)».^{۱۵۸}

اما اگر شخص تکیه‌اش به اسباب باشد، هرچه هم به دستش بیاید مثل این است که چیزی ندارد.

باز هم تکرار می‌کنم، مقصود این نیست که عقب کسب و کار نروید بلکه به امید خدا، نه سبب، دنبال کار برو.

^{۱۵۸} (۱) - و انّ روح الامین نفث فی روعی انه لن تموت نفس حتی تستکمل رزقها فاتقوا الله و اجملوا فی الطلب (اصول کافی: ۲: ۷۴).

در جمع بین توکل و تمسک به اسباب، در این مثال دقت کنید:

در باب وکالت اگر شما محاکمه سختی دارید و خود از عهده بر نمی آید، گفتیم که دنبال وکیل زرنگ و دانا و دلسوزی می روید.

کاری نمی کنید مگر آنچه خود وکیل بگوید؛ مثلاً فلان سند یا رونوشت شناسنامه یا استشهاد و غیره هرچه امر کند اطاعت می کنید و این نه تنها با وکالت منافاتی ندارد بلکه لازم است؛ چون خود وکیل چنین می گوید. این کارها به دستور خود اوست

(۱) - و ان روح الامین نفث فی روعی انه لن تموت نفس حتی تستكمل رزقها فاتقوا الله و اجملوا فی الطلب (اصول کافی: ۲: ۷۴).

استعاذه، ص: ۱۶۱

نه در قبال و مخالفت او و وکیلش می خواهد از این مجرا و سبب، کارش را درست کند.

وقتی که از این مثال معلوم شد که تمسک به اسبابی که مورد امر و کیل است با توکل مانعی ندارد می‌گوییم خدا هم کار هر فرد فردی را اصلاح می‌فرماید ولی از راه اسباب: «ابى الله ان یجری الاشیاء إِلَّا بأسباب».^{۱۵۹}

خدا شفا می‌دهد لیکن خودش هم دستور فرموده دنبال دکترو دوا برو و مسامحه کردند هم غلط است. همچنین در امر آخرت می‌گوید: «تو کلم به خداست که به بهشت بروم»، اگر راست می‌گویی، و کیلت می‌فرماید بهشت رفتنت موقوف به این است که کار کنی: **لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى**^{۱۶۰} ولی تو تکیهات را عبادت قرار نده بلکه توکل در این امر نیز خدایت قرار نده نه اینکه عملت را بینی که هلاک می‌شوی. بلی چون خود مولا امر فرموده است، چشم.

لذا کسبه وقتی که از خانه بیرون می‌آمدند می‌گفتند: «الهی از ما حرکت، از تو برکت». اینها کلمات توحیدی است که با تکرار و تمرین، شخص، موحد می‌شود.

روایتی است که یک نفر در مدینه خدمت حضرت صادق علیه السلام از فقر شکایت کرد. مضمون روایت این است که حضرت فرمود:

^{۱۵۹} (۱) - اصول کافی: ۱/ ۱۸۳.

^{۱۶۰} (۲) - نجم: ۳۹.

«وقتی که به کوفه برگشتی، دگانی اجاره کن و آنجا بنشین».

(۱) - اصول کافی: ۱/۱۸۳.

(۲) - نجم: ۳۹.

استعاذه، ص: ۱۶۲

عرض کرد: «سرمایه ندارم».

حضرت فرمود: «تو چکار داری؟ (آنچه به تو می گویند اطاعت کن)».

همین کار را می کند. تا در دگان می نشیند، یک نفر می آید، جنسی می آورد، می گوید: این را می خری؟ می گوید: پول ندارم.

صاحب جنس جواب می دهد: پولش را پس از اینکه فروختی پرداز و حق العمل خودت را بردار.

دیگری می آید جنس جدیدی می آورد و از آن طرف نیز مشتریها می آیند و به فاصله کمی سرمایه ای بهم می زند و کارش رو به راه می شود.

خداوند جوان بیکار را دوست ندارد

بعضی هستند تا می شنوند تو کُل به خدا باید کرد، مغالطه می کنند و می گویند: بلی، آدم تو کُل بکند؛ یعنی دست روی دست بگذارد و کاری نکند! آیا معنای تو کُل چنین است؟ ما می گوییم کار بکند اما به جهت امر و کیل و مولا، نه اینکه شغل، رازق باشد. اداره رازق باشد. مسلمان حقیقی کسی است که هر کاری که می کند، به جهت امتثال و فرمانبرداری اوامر خدا باشد؛ چون خدا بیکاری را بد می دارد و به مضمون روایت: «فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الشَّابَّ الْفَارِغَ»^{۱۶۱} خدا جوان بیکار را دوست نمی دارد» عقب کار

(۱) - صراط النجاة: ۱ / ۵۴۰.

استعاذه، ص: ۱۶۳

می رود و دست به سبب می زند.

کسی ایراد نکند پس چرا اهل علم دنبال کسبی نمی روند.

شغل طلبگی در این زمان جوری است که با سایر کسبها منافات دارد؛ یعنی نمی شود سرگرم کارهای متفرق بود و به تمام معنا فقیه شد بلکه باید همه وقت را صرف حقایق دینی نماید. خدا هم روزی اهل علم را ... **مِنْ حَيْثُ لَا**

^{۱۶۱} (۱) - صراط النجاة: ۱ / ۵۴۰.

يَحْتَسِبُ...^{۱۶۲} می‌رساند؛ چنانچه مضمون روایات وارده است که: «رزق

هر کس را خداوند به اسباب قرار داده، جز طالب علم؛ چون چاره‌ای ندارد جز اینکه شغلش را منحصر به شؤون دینی نماید.

آثار و نشانه‌های توکل

گفتیم از آثار و نشانه‌های توکل، یکی «حرص نزدن» است.

دیگر آنکه «در عطا و منع خلق، تغییر حالی در او پیدا نمی‌شود». گاهی آدمی به خیال خود اهل توکل است و تکیه‌اش به خداست در حالی که اگر در مقام عمل دنبال سببی رفت و نشد، ناراحت می‌شود، پس معلوم است که تکیه‌اش به همین سبب بوده است. اگر توکلت به خداست، خدا نخواسته از این سبب درست شود. اگر صلاحیت می‌داند، از راه دیگر و سبب دیگر خودش کارت را درست می‌فرماید. از طرف دیگر، اگر کارش گرفت در صورتی که از سبب زاید بر حدّ شکر واسطه؛ یعنی

(۱) - طلاق: ۳.

استعاذه، ص: ۱۶۴

^{۱۶۲} (۱) - طلاق: ۳.

بالاستقلال او را دوست داشت و مدح و ثنایش کرد، شاهد بر این است که تکیه‌اش به این سبب بود نه مسبب الاسباب.

برخی از گفتار، نمودار ضعف ایمان

بیشتر مدح و ذم‌هایی که خلق از اسباب می‌کنند، نشانه نداشتن توکل و آن هم دلیل بر نبودن ایمان و توحید یا ضعف آن است. اینها همه گره و زنجیر است. اگر توحیدش درست شد، توکلش درست می‌شود. اگر توکلش درست شد، در اعمال و گفتارش مدح و ذمّش آشکار می‌شود. اگر خیری از سببی به او رسید و بالاستقلال او را مدح کرد، مشرک است؛ چنان که اگر از این سبب مأیوس شد و آن را ذم نمود؛ چون به مطابق میلش نشده معلوم می‌شود معبودش همین سبب بود، به امید این رفته حالا ناامید شده مذمت می‌کند. همین چیزهایی که معمولاً در خلق است.

چیزی که در کار نیست امید به خداست. اگر امیدش به خدا بود و رو به آن سبب می‌رفت و نمی‌شد، می‌گفت خدا نخواسته و اگر می‌شد، باز هم از خدا می‌دید و از او بالاستقلال سپاسگزاری می‌کرد و اسباب به‌طور استقلال مورد مدح یا ذمّ او واقع نمی‌شود. پس این امور ناشی از عدم توکل و ایمان و توحید یا ضعف آن است.

وجوب تحصیل توکل

اینک کلام در این است که «تحصیل توکل واجب است». اگر

استعاذه، ص: ۱۶۵

کسی اعتنا نکند، ترک واجب کرده؛ چنان که لازم است شخص اهل توحید شود باید متوکل گردد و در حقیقت اگر راستی موحد شد، متوکل هم هست؛ چنانچه سایر لوازم ایمان را نیز دارا خواهد شد. توحید؛ یعنی همه امور را از خدا دیدن، پس قهرا به او، هم امیدوار و از او هم ترسان است و بر او هم توکل خواهد کرد.

محقق اردبیلی در زبده البیان در خطاب «توکل» - که امر به توکل، به محمد صلی الله علیه و آله است - می فرماید: «اختصاصی به پیغمبر صلی الله علیه و آله ندارد؛ چنانچه آیه شریفه: ... فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا؛^{۱۶۳} نیز برای عموم است و شاهدش هم آیات دیگری است که خطاب به عموم می فرماید؛ نظیر آیه: ... وَ عَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ؛^{۱۶۴} یعنی همه شما بر خدا توکل کنید اگر مؤمنید».

غرض تکلیف عام بودن است. ممکن است بگویند این قسم اوامر قرآن، دستورات اخلاقی است، اگر چنین است پس «لا اله الا الله» هم همین است.

^{۱۶۳} (۱) - مَزَمَل: ۹.

^{۱۶۴} (۲) - مائده: ۲۳.

^{۱۶۵} (۳) - زبده البیان: ۳۳۴.

معنای «لا اله الا الله» این است که رب، معبود، مدیر، مدبر، آنکه سزاوار پرستش است، کار به دست اوست، خداست و لا غیر. اینها «توحید افعالی» است. اگر کسی آن را نپذیرفت آیا مؤاخذه ندارد؟ پس در سایر مبادی و مبانی توحید نیز همین است.

و نیز محقق اردبیلی در ضمن شرح آیه شریفه: ... وَ شَاوِرْهُمْ

(۱) - مزمل: ۹.

(۲) - مائده: ۲۳.

(۳) - زبده البیان: ۳۳۴.

استعاذه، ص: ۱۶۶

فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ ...^{۱۶۶} می فرماید: «هر کاری که مؤمن می خواهد بکند مشورت می کند لیکن باید تکیه اش را به آن شور قرار ندهد که حتما اصلح و الیق به حالش همان است، تکیه اش به خدا باشد که خدا اصلح و الیق به حالش را به زبان مشاورین جاری بفرماید».^{۱۶۷}

^{۱۶۶} (۱) - آل عمران: ۱۵۹.

^{۱۶۷} (۲) - زبده البیان: ۳۳۴ - ۳۳۵.

اگر با مشورت، به نفع آن کار تمام شد، نگو چون مشاورین من به من این طور دیکته کردند، کار درست گردید بلکه بدان به برکت الهام الهی به مشاورینت بود و اگر نشد، بدان که خدا نخواسته است.

خلاصه چه رأی خودت، چه رأی دیگران، به مشورت تنها تکیه مکن بلکه به امید خدا مشورت کن اینکه به نظر خودت یا مشاورینت خوب آمده تا خدا چه خواهد و حقیقت امر چه باشد.

کسی که توکل ندارد ایمان ندارد

می فرماید هر کس توکل ندارد، ایمان ندارد؛ زیرا خداوند می فرماید: «بر خدا توکل کنید اگر مؤمنید»؛^{۱۶۸} پس اگر توکل نباشد ایمان هم نیست. واقع مطلب همین است حقیقت ایمان؛ یعنی خدا را مسبب الاسباب می داند و بس. اگر چنین است لازمه اش تکیه به اوست نه دیگری. پس اگر رأی خود یا دیگری را

(۱) - آل عمران: ۱۵۹.

(۲) - زبدۀ البیان: ۳۳۴ - ۳۳۵.

^{۱۶۸} (۳) - i... وَ عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ E مانده: ۲۳.

(۳) - ... وَ عَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ مائده: ۲۳.

استعاذه، ص: ۱۶۷

از روی فهم و عقل و فراست دیدی، این جاست که خدا را کنار گذاشته‌ای.
کجا متوکل هستی؟ درحالی که در این حال، مؤمن نیستی.

رسوایی انسان پر ادعا

یک نفر بود می گفت: «در هر علمی استادم، مخصوصاً علم طب!». از جمله حرفهایش این بود که می گفت: «از روی موازین طبّی که مواظب مزاج و حال خودم هستم، تا چهل سال دیگر زنده و سالم می مانم!» و در آن وقت شصت ساله بود.

فردایش هنگام ظهر، ماست و خیار می خورد (البته این مؤمن بی دندان هم بود) دلش درد می گیرد. عوض اینکه بفهمد از سردی است، این طور تشخیص داد که چون ماست دارای جهت ضدّ صفر است و صفرای من غالب و ماست در دفع آن ضعیف بود، شیشه آبلیمو را سر می کشد تا به نظر خودش تعادل مزاجش برقرار گردد، همین قدر بدانید که عصر همان روز جنازه اش را بیرون می برند.

هر کس که به فهم خودش تکیه کرد؛ یعنی بگوید مدبری نیست، قدرت فوقی در کار نیست، اراده برتری نیست، هر کس چنین حالی داشته باشد در آن حال، ایمان ندارد بلکه در هر عزمی و تصمیمی که گرفتی، حالا یا به فهم خودت یا با مشورت دیگران، بر خدا توکل کن؛ یعنی سببی را مستقل ندان تا خدا چه

استعاذه، ص: ۱۶۸

صلاح بداند و چه اراده بفرماید.

خلاصه، اگر توکل نباشد، ایمان نیست. اعتماد به غیر را توکل گویند. کسی که به خدا توکل می کند؛ یعنی عجز خود و دیگران و همه اسباب را فهمیده، کار خود را به خدا وامی گذارد و اگر متوکل نبود؛ یعنی همه را کار کن می پندارد جز خدا، اعاذنا الله و ایاکم.

استعاذه، ص: ۱۶۹

جلسه بیستم: سخن محقق اردبیلی رحمه الله درباره توکل

إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ. ۱۶۹

در بحث توکل و کلام محقق اردبیلی در وجوب توکل بودیم.

۱۶۹ (۱) - نحل: ۹۹.

عرض شد که محقق در آیه شریفه: ... وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ؛^{۱۷۰} «در کار با ایشان مشورت کن پس از شور اگر تصمیم گرفتی پس بر خدا توکل کن» می‌فرماید: «یا از رأی خودت یا دیگری، عزم در تو پیدا شد، باید بر خدا توکل کنی».

هرچه صلاح تو است او برایت پیش بیاورد، نه اینکه صلاح را رأی خود یا مشاورینت بدانند بلکه بر تو واجب است که در رسیدن به اصلح و الیق، به امید او باشی تا او چه خواهد و چه پیش آورد».^{۱۷۱}

می‌فرماید: «در همه کارهایی که می‌خواهی اقدام کنی، چه

(۱) - نحل: ۹۹.

(۲) - آل عمران: ۱۵۹.

(۳) - زبدۀ البیان: ۳۳۴ - ۳۳۵.

استعاذه، ص: ۱۷۰

جلب خیر یا دفع ضرر، واجب است بر خدا توکل کنی. اگر تکیهات به رأی و کمک دیگری باشد، او هم مثل تو مخلوق و عاجز است:

^{۱۷۰} (۲) - آل عمران: ۱۵۹.

^{۱۷۱} (۳) - زبدۀ البیان: ۳۳۴ - ۳۳۵.

کسانی که جز خدا آنان را می خوانید بندگانانی چون شما هستند،^{۱۷۲} بلکه باید قوّت قلبت خدا باشد نه دیگری و گرنه هر فردی مخلوق و محاط و محدود است و از واقع مطلب خبر ندارد، هیچ وقت به شخص تکیه نکن.»^{۱۷۳}

نمی گویند مشورت نکن و به صلاح دید خود یا دیگران کاری انجام نده بلکه می گویند به این مصلحت اندیشی خود یا دیگران تکیه نکن. امیدت خدا باشد. از خدا بخواه خیرت را به زبان آنها جاری سازد و صلاح تو را بگویند.

اینکه فرموده اند: «ما حار من استخار»؛^{۱۷۴} حیران نشد کسی که طلب خیر کرد؛ یعنی همیشه در هر حال از خدا خیر خود را بخواهد.

«اللّهم خر لی فی امری؛ خدایا! تو خیر مرا در کارم برایم پیش آور.»

استخاره و توکل حضرت سجّاد علیه السّلام

در حالات امام سجّاد علیه السّلام وارد است که: «هر وقت کار مهمی از خرید خانه، یا ازدواج، یا سفر پیش می آمد، حضرت دویست

(۱) - إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ اعراف: ۱۹۴.

^{۱۷۲} (۱) - إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ E اعراف: ۱۹۴.

^{۱۷۳} (۲) - زبدة البیان: ۳۳۵.

^{۱۷۴} (۳) - وسائل الشیعه: ۱۱ / ۳۶۶؛ بحار الأنوار: ۹۱ / ۲۲۵.

(۲) - زبدۀ البیان: ۳۳۵.

(۳) - وسائل الشیعه: ۱۱ / ۳۶۶؛ بحار الأنوار: ۹۱ / ۲۲۵.

استعاذه، ص: ۱۷۱

مرتبه می خواندند: «استخیر الله بر حمتہ فی عافیۃ - چنانچه قبلا هم اشاره شد -
آن وقت آنچه به نظر مبارکش می آمد، با توکل و تکیه به خدا انجام
می داد».^{۱۷۵}

محقق می فرماید: «آنچه از توکل بر خدا بر جمیع افراد مسلمین واجب است،
همان واگذاری کار به خداست. تفویض امر، به اوست تا او چه بخواهد و چه
بدهد؛ مثلاً شخصی که زارع است، تخم را به امید او می پاشد تا او چه دهد.
این را نیز معتقد باشد که اگر کاری کرد و ناجح شد، بداند که خدا خواسته
نه خودش، زبان یا نیش قلم، یا نفوذش و غیره و گرنه شرک است.

باید معتقد باشی که خودت چیزی نیستی، فقط آلت و محل و وسیله‌ای.
کاری می کنی اما نتیجه با تو نیست. کار تو رفتن در مغازه و دست زدن به
اسباب است؛ اما رزق دادن و کم و زیاد شدن، دست تو نیست.

^{۱۷۵} (۱) - مصباح المتهجد: ۵۳۵ (با کمی اختلاف).

هر کس به هر کاری سرگرم است باید همین عقیده را داشته باشد؛ یعنی توفیق کار و نتیجه عمل را از خدا بداند لا غیر».^{۱۷۶}

این است که معنای توکل را بزرگان و از آن جمله طبرسی در تفسیر مجمع چنین فرموده‌اند که: «تفویض کارهای خود را به خدا واگذار بکند به قسمی که خود را نیست ببیند: جعل النفس کالمعدوم».

نظیر زارع، چطور پس از آنکه تخم را پاشید و آبیاری کرد،

(۱) - مصباح المتهجد: ۵۳۵ (با کمی اختلاف).

(۲) - زبدۃ البیان: ۳۳۵.

استعاذه، ص: ۱۷۲

خودش را کنار می‌داند و همه کارها و نتیجه را از خدا می‌داند:

إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ...^{۱۷۷} همه باید در همه امور با خدا چنین باشند.

چنانچه زارع باید بداند که این محصول، نتیجه عملش به تنهایی نیست، چه بسیار زراعت‌هایی که محصول نداده، یا آفت زده است. همچنان باید تاجر هم

^{۱۷۶} (۲) - زبدۃ البیان: ۳۳۵.

^{۱۷۷} (۱) - ذاریات: ۵۸.

بداند که این سود نه مال تجارتش یا سرمایه‌اش هست بلکه خداست که به تخم افشانی زارع یا سرمایه‌گذاری تاجر ترتیب اثر داده است. خودت و متعلقات مال خداست، همه چیز از خداست: مدیر و مدبر، آورنده و برنده، دهنده و گیرنده اوست. اگر خدا نخواست، چیزی برای زارع و تاجر و غیرهما باقی نمی‌ماند، جز تعب و رنج، پس آدمی باید تکیه‌اش به خدا باشد و گرنه جز تعب و تلف کردن عمر، بهره‌ای ندارد.

نجات از ضرر نیز از اوست؛ یعنی باید در برابر دشمن اسلحه تهیه کند، قوا فراهم کند، آنگاه با تکیه به خدا دفاع نماید و نگذارد جان، یا مال، یا ناموسش و از همه مهمتر دینش در معرض خطر واقع گردد.

پس معنای توکل این نیست که هیچ جنبشی برای رسیدن به نفع یا دفع ضرر از خود نکند و این مطلب را چندین مرتبه تکرار کرده‌ام که مبادا در بعضی ذهنها اشتباه شود. بلی چون خود

(۱) - ذاریات: ۵۸.

استعاذه، ص: ۱۷۳

وکیل فرموده که از روی اسباب، کارت را درست می‌کنم، باید عقب سبب بروی؛ در مقابل دشمن اسلحه تهیه کنی ولی نه این طور که گمان کنی حالا که اسلحه داری کار تمام است، نه بلکه دلگرمی‌ات به خدا باشد.

عقرب باران سامره و توگل جاهلانه

در سی و چند سال قبل در سامره عقرب باران شد؛ یعنی از در و دیوار خانه‌ها عقرب پیدا می‌شد. طلبه‌های مدرسه سامره فرار کردند. یک نفر از طلباب بنا را به استخاره می‌گذارد و اتفاقاً خوب می‌آید که همان جا بماند و بالأخره می‌ماند و می‌خوابد.

عقرب هم او را می‌زند و جنازه‌اش را از مدرسه بیرون می‌برند.

این مسخره است که با توگل به خدا خود را به چنگال دشمن بسپارد بلکه باید با توگل به خدا از دشمن فرار کنی نه اینکه بنشینی و هیچ کاری نکنی به امید خدا.

چنان که توگل واجب است، کسب هم واجب است. القای نفس به تهلکه هم حرام است و خداوند هم امور را به اسباب جاری می‌فرماید، هرچند در پاره‌ای موارد، اسباب را از کار می‌اندازد یا بدون سبب به انجام می‌رساند تا همه کاره بودن خودش را بفهماند.

در سفر حج، قافله‌ای که حضرت صادق علیه السلام در آن بودند، از

استعاذه، ص: ۱۷۴

کوفه حرکت می کردند که ناگهان جلو قافله شیری راه را بند آورد و کسی جرأت نکرد جلو رود. حضرت تنها پیش آمدند و به شیر اشاره‌ای فرمودند و از راه قافله دور شد. آنگاه فرمودند:

«اگر شما هم گناه نمی کردید چنین بودید (یعنی درندگان نیز امر شما را اطاعت می کردند)».

محقق اردبیلی رحمه الله می فرماید: «در این قضیه، امام ملهم است که این جا خداوند بدون سبب نجات می دهد و به علم خود می داند که از موارد استثنائی است لذا نباید آن را کلی گرفت و در موارد دیگر قیاس کرد».

معانی دیگر برای توکل

گفتیم «توکل واجب» عبارت است از تمسک به اسباب با تکیه به خدا. این جا ممکن است در ذهنها اشکالی پیدا شود و آن این است که در کتب اصحاب غیر از معنای ثقه و اعتماد به خدا، معانی دیگری نیز شده است؛ نظیر «از غیر

خدا نترسد». حالا آیا توکل واجب این است که از گرگ و دشمن و صاحب قدرت نیز نترسد، از فقر و بیماری نیز نترسد؟!

در روایت دیگر توکل را چنین معنا می کند: «بداند نافع و ضار، خداست و لا غیر». ^{۱۷۸}

و در روایت دیگر در معنای توکل آمده: «طمعش را از غیر

(۱) - زبدة البیان: ۳۳۵.

استعاذه، ص: ۱۷۵

خدا ببرد و از کسی چیزی نخواهد». ^{۱۷۹}

حالا معنای توکل با این ترتیب چه می شود؟

محقق اردبیلی می فرماید: «این روایات را باید توجیه کرد. از کسی چیزی نخواهد؛ یعنی بالاستقلال. اگر نان می خواهد، نانوا یا پول دهنده را رازق نداند. آن نوع سؤالی که بالاستقلال از خدا می کند، از مخلوق نکند و گر نه شرک است». ^{۱۸۰}

^{۱۷۸} (۱) - زبدة البیان: ۳۳۵.

^{۱۷۹} (۱) - زبدة البیان: ۳۳۵.

^{۱۸۰} (۲) - همان.

این روزها شایع است که در تهران افرادی پیدا شده‌اند که مسلک وهابیه را ترویج می‌کنند، از آن جمله می‌گویند: «گفتن یا محمد! یا علی! شرک است» و دلیلشان هم آیه شریفه: «کسانی را که جز خدا می‌خوانید، بندگان چون شمایند»^{۱۸۱} و: «با خدا احدی را مخوان»^{۱۸۲} ذکر کرده‌اند.

معلوم می‌شود گویندگان این سخنها از آن بی‌سوادها و کورهای حقیقی‌اند که هنوز معنای دعا (خواندن) را نفهمیده‌اند.

دعا؛ یعنی خواندن و خواستن. مطلق خواندن یا خواستن که مورد نهی نیست. آن جور خواستنی که بالاستقلال از خدا می‌شود، از مخلوق نباید بشود. عمده، موضوع استقلال در دعاست که اگر از غیر خدا به این نحو خواسته شد، شرک است؛ یعنی شفا را از خدا بخواهی، اگر چنین خواستی، از دکتر و دوا

(۱) - زبده البیان: ۳۳۵.

(۲) - همان.

(۳) - إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ ... اعراف: ۱۹۴.

^{۱۸۱} (۳) - إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ ... اعراف: ۱۹۴.

^{۱۸۲} (۴) - ... فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا ... جن: ۱۸.

(۴) - ... فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا جن: ۱۸.

استعاذه، ص: ۱۷۶

شد، این شرک است؛ اما اگر تکیه به خدا شد و از دکتر تشخیص مرض و تجویز دوا می‌خواهی، چه مانعی دارد؟

نسبت به توسّلات به اهل بیت علیهم السّلام هم همین است. بلی اگر کسی همان‌طور که بالاستقلال از خدا می‌خواهد؛ مثلاً از حضرت ابا الفضل علیه السّلام بخواهد، این شرک است لیکن کی این کار را می‌کند؟

بلکه صرف واسطه و شفیع به درگاه خدا قرار دادن است. پس معنای توکل که از غیر خدا چیزی نخواهد؛ یعنی بالاستقلال غیر خدا را معطی ندانسته همه را مسخرّ اراده او بداند و تکیه‌اش به خدا باشد. آیا این شخص ایرادکننده که چرا یا محمّد! یا علی! می‌گویید، خودش شبانه‌روز چند مرتبه غیر خدا را می‌خواند؟!

استعاذه، ص: ۱۷۷

جلسه بیست و یکم: جایگاه توکل

إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ.^{۱۸۳}

در اهمیت توکل همین بس که از لوازم قطعی توحید است.

نخستین دعوت پیغمبران، توحید بود. سراسر قرآن مجید هم توحید است. تحصیل علم که بر همه واجب است، علم توحید است: «أَوَّلُ الْعِلْمِ مَعْرِفَةُ الْجَبَّارِ وَ آخِرُ الْعِلْمِ تَفْوِیْضُ الْأَمْرِ إِلَيْهِ».^{۱۸۴}

باید کسی که می‌خواهد عالم حقیقی شود، نخست توحیدش را درست کند، آن را تکمیل نماید. نگوئید مگر نه همه ما مسلمانیم، موحدیم. میزان، عقد قلب است؛ یعنی «لا اله الا الله» را بفهمد؛ یعنی توحید افعالی را باورش شده باشد که هرچه در عالم هستی واقع می‌گردد همه از خداست **وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنْ**

(۱) - نحل: ۹۹.

(۲) - الذّریعه: ۲۳ / ۱۵۰.

استعاذه، ص: ۱۷۸

الله...^{۱۸۵} راستی باید این طور عقیده قلبی‌اش باشد نه اینکه صرف زبان باشد.

^{۱۸۳} (۱) - نحل: ۹۹.

^{۱۸۴} (۲) - الذّریعه: ۲۳ / ۱۵۰.

شبهانه‌روزی که پنج مرتبه نماز می‌خوانیم و لا اقل ده مرتبه کلمه «ربّ العالمین» را به زبان می‌گوییم، این لفظ تنها ایمان به ربوبیت پروردگار جهانیان نیست بلکه آن امر قلبی است که راستی باورش شده باشد آفریدگار او و همه آفریدگان، یکی است؛ بنابراین، الفاظ، مقصود بالذات نیست بلکه کار لفظ این است که بدن را طاهر و حکم اسلام را بر او جاری می‌سازد؛ اما نسبت به حقیقت وقتی واقعا شخص مسلم است که باورش گردد و یقین کند که «ربّ العالمین» است، از کرم خاکی تا فیل، انسان، جن و ملک، زمین و سایر کرات همه و همه مدبرشان یکی است.

دست تربیت یکی با تمام ذرات وجود است از پدید آوردنش تا به کمال رسانیدنش. چنانچه ربّ من است، ربّ همه نیز هست.

روزی دهنده و نفع رساننده به هر موجودی است. تا این معنا نیاید، حالا کار به شهودش نداریم اقلاً عقد قلب از روی اعتقاد به قرآن تا پیدا نشود، ایمان و اسلام حقیقی نیست.

واگذاری کارها به مالک

آیا قرآن کلام خدا هست یا نه؟ اگر هست ببینید از اوّل تا

(۱) - نحل: ۵۳.

استعاذه، ص: ۱۷۹

آخرش بیشتر نقل توحید است، الوهیت و ربوبیت، مالکیت، مدبریت و ... مال خداست، تدبیر امر همه جزئی و کلی، تمام ذرات هستی ملک مطلق خداست، این را باید دانست اگر خدا را مالک دانست، آن وقت کارها را به مالکش واگذارد.

یکی از بزرگان می فرماید: «التوکل کله الامر کله الی مالک؛ توکل یعنی آدمی همه جزئیات و کلیات کارهای خود را به مالک خود واگذار نماید». اگر خود را عبد و مملوک می دانی، پس نباید در برابر او اظهار وجود کنی. من چنین می خواهم یا نمی خواهم نگویی بلکه هرچه او بدهد، هرچه او بکند و هرچه او بخواهد.

البته منافاتی با تمسک به اسباب ندارد؛ چنانچه مکرر تذکر دادیم: **وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى**^{۱۸۶} نه اینکه تکیهات به اسباب باشد بلکه چون مالک من،

^{۱۸۶} (۱) - نجم: ۳۹.

وکیل من چنین فرمود، رزق را من می‌دهم لیکن از راه این اسباب نه اینکه اینها کاره‌ای هستند.

تدبر در آیات توحیدی

به توحید بیش از چیزهای دیگر اهمیت بدهید. در آیات توحیدی قرآن مجید، زیاد تدبر کنید تا بهتر بفهمید که اسباب، در تأثیر مستقل نیست مخصوصاً در اسبابی که از سببیت می‌افتند؛ یعنی آن غرضی که از آنها منظور نظر است، عملی نمی‌شود.

(۱) - نجم: ۳۹.

استعاذه، ص: ۱۸۰

از قضا سرکنگین صفرا فزود روغن بادام خشکی می‌نمود^{۱۸۷}

این معنا را که دقت کردید که سبب از کار افتاد، معلوم می‌شود قدرت فوقی در کار است. حکایت افلاطون را که شنیده‌اید مبتلا به اسهال می‌شود و

^{۱۸۷} (۱) - مثنوی معنوی/ دفتر اول: ۳.

داروهایش مؤثر واقع نمی‌شود، شاگردانش ملامتش کردند که تو استاد طب بلکه متخصص در این قبیل امراض هستی، چطور است که خود را معالجه نمی‌کنی؟

دستور داد گردی که ساخته بود آوردند و در خمره آبی انداخت، فوراً بسته شد، آن وقت به شاگردانش گفت: «از این گرد خورده‌ام لیکن وقتی که قضای الهی باشد، اثری نخواهد داشت».

داستانی از صدر الحکمای شیرازی

گاهی انسانی می‌بیند بدون سبب امری درست شد، یا به سبب چیزی که اصلاً سبب نداشت. یادم می‌آید در سی و چند سال قبل، مرحوم صدر الحکماء که طبیب متدین شریفی بود نقل می‌کرد: «در جوانی در جهرم طبابت می‌کردم. روزی یک نفر دهاتی را زیر بغلش گرفته آوردند. دیدم بیماری‌اش یکی دو تا نیست کلیه، کبد، قلب، خلاصه قابل علاج نبوده و مردنی است. گفتم دوا نمی‌دهم. همراهانش به من تغیر کردند و زخم زبان زدند گفتند معلوم می‌شود چیزی نمی‌دانی. من هم از روی

(۱) - مثنوی معنوی / دفتر اول: ۳.

دلتنگی مسخره کنان گفتم بروید به او یونجه بدهید!! این را از روی طعن گفتم که تا پاسخ اهانت‌هایشان را داده باشم.

چندی گذشت، روزی دیدم همان مریض با پرستارانش آمدند. گوسفندی آوردند با مقدار زیادی کشک و پشم و روغن ...

و گفتند: شما که چنین دوايي می‌دانستید چرا همان اول نگفتید.

همان یونجه خوبش کرد».

بلی گاه می‌شود سبب را از سببیت می‌اندازد و گاهی بی‌سبب را سبب می‌کند. مسبب الاسباب است؛ یعنی سبب می‌سازد و چیزی را که اثر ندارد به آن اثر می‌دهد. در تمام جزئیات جلب نفع و دفع ضرر، دنبال هر سببی که می‌رود باید بداند که آن هیچ کاره است و کار کن خداست و بس. اگر اراده بفرماید اثر مقصود از این سبب پیدا می‌شود تا جایی که به حضرت موسی علیه السلام ندا می‌رسد که: «نمک طعامت را نیز از من بخواه»^{۱۸۸} نه اینکه معنایش این باشد که بر جایش بنشیند و بگوید خدایا! نمک در آش

^{۱۸۸} (۱) - بحار الأنوار: ۳۰۳/۹۳.

من بریز بلکه باید بدانی که به امید خدا دنبال نمک بروی که اگر تمام دنیا پر از نمک باشد و خدا نخواهد، به دست تو نخواهد رسید.

فقیه بصیر در اعتقاد و احکام

تا «توحید» به حدّ یقین نرسد، شخص، عالم و فقیه نشود؛

(۱) - بحار الأنوار: ۳۰۳/۹۳.

استعاذه، ص: ۱۸۲

یعنی بصیر در دین. علوم کسبی، مقدمه است برای نور یقین، معارفش درست شود، احکام شرعی را هم بداند. بیشتر خلق در شر کند؛ چون اسباب را مستقل در تأثیر می دانند:

این نمی داند که روزی ده،

دهد

خواجه پندارد که روزی، ده

دهد

هر چه می‌نگرید ماده‌پرستی و سبب‌بینی است. پول دوستی و عشق به جاه و مقام است؛ گاه می‌شود همان محراب و منبر می‌شود معبودش. هر کس در هر رشته‌ای است اگر سبب را مستقل دید، مشرک است.

علم توحید از راه تقوا

باید به جایی برسیم که توحید، یقینی ما شود: «فاعلم انه لا اله الا الله» و راهش نیز تقواست: ... **وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يَعْلَمُكُمُ اللَّهُ**^{۱۸۹} تقوایتان که قوی شد، خدا شما را عالم می‌کند. به شما دانشی می‌دهد که به یقین بدانید «لا اله الا الله و لا حول و لا قوة الا بالله».

هم دنیایتان را اصلاح می‌کند، هم وقتی از این جا می‌روید با خود نور علم و ایمان و یقین می‌برید. درجات آخرت هم مال همین نور است؛ البته اعمال هم در کار است لیکن اگر می‌خواهی به مقربین که سابقونند بررسی^{۱۹۰} تا در عالم یقین وارد نشوی محال است.

(۱) - بقره: ۲۸۲.

(۲) - **وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ** واقعه: ۱۰ - ۱۱.

^{۱۸۹} (۱) - بقره: ۲۸۲.

^{۱۹۰} (۲) - **وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ** E واقعه: ۱۰ - ۱۱.

نشانه‌های ایمان حقیقی

حضرت باقر علیه السلام می‌فرماید: «پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در بعضی از سفرهایش به چند نفر رسید که بر او سلام کردند، فرمود: شما کیستید؟

گفتند: مؤمنیم.

پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسید: حقیقت ایمانتان چیست (یعنی ادّعی تنها که کافی نیست، نشانه دارد)؟

گفتند: به آنچه خدا برایمان بخواهد، خشنودیم و کار خود را به او واگذار کردیم و امر او را تسلیم هستیم.

پیغمبر فرمود: دانایان و حکیمانند. نزدیک است از حکمت به پایه انبیا برسند».^{۱۹۱}

یعنی شما باید علما. شما باید حکما: ... وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا
...^{۱۹۲} آن حکمتی که هر کس نصیبش شد، خیر کثیر را دارا گردیده است،

^{۱۹۱} (۱) - عن ابی جعفر علیه السلام قال: بینا رسول الله صلی الله علیه و آله فی بعض اسفاره اذ لقیه ركب فقالوا:

السلام علیک یا رسول الله. فقال: ما انتم؟ فقالوا: نحن مؤمنون یا رسول الله. قال: فما حقیقة ایمانکم؟ قالوا: الرضا بقضاء الله و التوفیض الی الله و التسلیم لامر الله. فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: علماء حکماء کادوا ان یكونوا من الحکمة انبیاء فان کنتم صادقین فلا تبئوا ما لا تسکنون و لا تجمعوا ما لا تأکلون و اتقوا الله الذی الیه ترجعون (اصول کافی: ۵۳/۲).

بهره شما شده، شما اسرار عالم هستی را پی برده‌اید. به غیب راه پیدا کرده‌اید و از ماده رد شده‌اید. خلق،

(۱) - عن ابی جعفر علیه السّلام قال: بینا رسول الله صلّی الله علیه و آله فی بعض اسفاره اذ لقیه رکب فقالوا:

السّلام علیک یا رسول الله. فقال: ما انتم؟ فقالوا: نحن مؤمنون یا رسول الله. قال: فما حقیقه ایمانکم؟ قالوا: الرّضا بقضاء الله و التّفویض الی الله و التّسلیم لأمر الله. فقال رسول الله صلّی الله علیه و آله: علماء حکماء کادوا ان یكونوا من الحکمه انبیاء فان کنتم صادقین فلا تبنوا ما لا تسکنون و لا تجمعوا ما لا تأکلون و اتقوا الله الذی الیه ترجعون (اصول کافی: ۲ / ۵۳).

(۲) - بقره: ۲۶۹.

استعاذه، ص: ۱۸۴

همه در محسوسات هستند. شما باید که مقامتان نزدیک به مقام نبوت است.

پس باید کاری کرد که عالم شد؛ یعنی - ان شاء الله - به حدی برسیم که مؤمنین، موقنین، راضین، مسلمین، مفوضین باشیم و «آخر العلم تفویض الامر الیه» درباره ما باشد؛ یعنی متوکل گردیم و کار خود را واگذاریم.

پس به آنها فرمود: «اگر راست می گوید پس بنا نکنید مسکنی که در آن سکونت نمی کنید و جمع نکنید چیزی را که نمی خورید و بترسید از خدایی که به او بازگشت می نماید».

شما که می گوید ما اهل رضا و توکل و تسلیم هستیم، این نشانه دارد. اگر راست می گوید حرص نزنید. این مغازه و آن مغازه. این ساختمان و آن ساختمان. معلوم می شود می ترسی کم شود. از آتیهات بیم داری. اگر توکلت به خداست، ترس از آتیه و خوف از فقر کدام است. اینها شاهد بر این است که این ادعا کذب است. کسی که قناعت ندارد و دائما حرص می زند، معلوم می شود مسببی نمی بیند، خیال می کند این سبب کار کن است و گرنه حرص و زیاده روی برای چه؟ خانه ای که در آن سکونت نمی کنی چرا بنا می کنی و چیزی را که نمی خوری، چرا جمع می کنی: الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ^{۱۹۳}

(۱) - بقره: ۲۶۸.

^{۱۹۳} (۱) - بقره: ۲۶۸.

زنی می گفت مبلغی دارم گذاشته‌ام برای گور و کفنم. گفتم دلت نمی آید آن را خرج کنی این جور می گویی و گرنه کی بی کفن مانده؛ چون سبب می بینی، پول را رافع نیاز می بینی، خیال مردن نداری، جایت را گرم کرده‌ای.

بازگشت به کسی که به او امید ندارد

نشانه دیگر که می فرماید: تو که عقیده داری ... **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**^{۱۹۴}؛ «بازگشت ما به سوی خداست»، چقدر باید مواظب باشی خلاف ادبی از تو سر نزنند. امید به غیر خدا چقدر زشت است. آدمی نزد کسی برود که به غیر او امید داشته است.

ما در عمرمان چقدر به غیر او امیدوار بودیم.

حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام هنگامی که یاد مرگ و قبر و بعث می کرد، گریه می نمود؛ ولی هرگاه یاد عرض علی الله و حضور پروردگار می کرد، غش می نمود.^{۱۹۵} چرا؟ چون یقین داشت. مال علمش هست که وقتی حضور و عرض علی الله را متذکر می شود، این جور ترس او را

^{۱۹۴} (۱) - بقره: ۱۵۶.

^{۱۹۵} (۲) - بحار الأنوار: ۴۳ / ۳۳۱.

می گیرد. علما و حکمای آل محمدند و هر کس از نور آنها معرفت و علمی نصیبش شود.

خواستم مطلب را کوچک نگیرید. دانستن این حقایق لازم است. باید جزء علمایی شویم که آل محمد ما را عالم بدانند نه مردم.

(۱) - بقره: ۱۵۶.

(۲) - بحار الأنوار: ۴۳ / ۳۳۱.

استعاذه، ص: ۱۸۶

امام حسین علیه السلام در راه کربلا قاصدی به کوفه فرستاد و نامه‌ای به حبیب بن مظاهر می نویسد. عنوانش «ایها الرجل الفقیه» است. حبیب است که راستی فقیه شده. خداشناس. امام شناس.

بصیر به مبدأ و معاد. حلال و حرامش را می داند. اصل «فقه» عبارت است از توحید و معارف. راه را گم نکنید. غرور هلاکتان نکند. جاهل مرگبار نیاید که به خیالتان عالم هم هستید.

استعاذه، ص: ۱۸۷

إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ.^{۱۹۶}

از آیات وارده و گواهی وجدان و عقل، توکل از شرایط و لوازم ایمان است؛ چنانچه صریحا در قرآن مجید می‌فرماید: «بر خدا توکل کنید اگر ایمان آورند گانید».^{۱۹۷}

نکته دیگر آنکه هرچه امر به ایمان است، امر به توکل است.

ایمان به خدا بیاورید نه این است که در دل بگذرانید که خدایی دارم بلکه باید عقد قلبی پیدا کنید و راستی باورتان شود که این عالم را صانعی است دانا و توانا و ... «آمنوا بالله»؛ یعنی به جهت الوهیتش تکیهات را به او قرار ده. اسباب را مستقل ندان. از او بترس و به او امیدوار باش. پس کسی که اسباب را مستقل در تأثیر دانست، معلوم می‌شود ایمانی به او ندارد. کسی که پول

(۱) - نحل: ۹۹.

(۲) - ... وَ عَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ مائده: ۲۳.

استعاذه، ص: ۱۸۸

^{۱۹۶} (۱) - نحل: ۹۹.

^{۱۹۷} (۲) - i) ... وَ عَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ E مائده: ۲۳.

دکتر، دوا، مقام و ... را کارکن بالاستقلال دید، در این حال به خدا کافر است.

تأثیر اسباب به خواست خدا

«کفر» از «ستر» است. حقیقت را می پوشاند. اگر سبب در کار آمد، دیگر مسببی را نمی بیند. ایمانش این است که تنها دکتر حاذق تشخیص مرض می دهد. الآن ایمان به دکتر آورده است.

کاری به خدای دکتر که تشخیص مرض و اشتباه نکردن هم به خواست اوست، ندارد.

لیکن کسی که مؤمن بالله است این جهات را داناست و به خدا اعتقاد دارد و با گرفتن سبب تکیه اش به مسبب است. پس اگر کسی اسباب را در تأثیر مستقل دانست، کافر است؛ البته مقصودم کفر حقیقی است نه کفر مقابل اسلام ظاهری که به اظهار شهادتین، شخص مسلمان است و احکام اسلامی بر او بار می شود. مقصود این است که آن ایمان که او را به سعادت و نجات برساند، ندارد. هنوز گیج است. هنوز فکر نکرده تا بفهمد اسباب، استقلال نداشته و همه مسخر فوقند.

دقت بیشتر در داستانهای قرآن

در قرآن مجید قضایایی را که ذکر می‌فرماید برای عبرت است. در شکافتن رود نیل برای حضرت موسی و بنی اسرائیل

استعاذه، ص: ۱۸۹

دقت نمایید. آب مقتضی سیلان و میعان است. یک دفعه از این اثر و خاصیت ذاتی بیفتد، دوازده کوچه در آن پیدا شده، آبها روی هم متراکم گردد، قعر دریا خشک شود به قسمی که از کف دریا به واسطه حرکت مرکبها گرد و خاک بلند شود، آیا جز سبب را از سببیت انداختن است؟ پس بدان که این سبب منوط به اراده غیب است.

اگر اراده بفرماید رفع عطش می‌شود هر چند بدون خوردن آب باشد؛ اما اگر نخواهد، با زیاد آب خوردن نیز فایده‌ای ندارد؛ چنانچه در بیماری که به استسقا مبتلا می‌شود، مشاهده می‌گردد.

عبد الملک و بیماری استسقا

نوشته‌اند که عبد الملک مروان خلیفه اموی، به مرض استسقا مبتلا شد. طبیب مخصوصش گفت: «علاج بیماری‌ات این است که یک شبانه روز یا دو شبانه روز قطره آبی از گلویت پایین نرود و گرنه تو را خواهد کشت».

بدبخت، تشنگی بر او چیره شد و دستور اکید داد که او را آب دهند و گفت:

«اسقونی ریا و ان کان فیه حیوتی».

«مرا آب دهید هرچند جانم را سر آن بنهم».

بالأخره با یقین به اینکه می خورد و می میرد، آشامید

استعاذه، ص: ۱۹۰

و مرد.

بلی آبی که سبب ادامه حیات است، وقتی که خدا نخواهد نه تنها سبب حیات نمی شود بلکه می کشد.

و درباره معاویه - علیه الهاویه - نوشته اند به نفرین پیغمبر صلی الله علیه و آله به مرض «داء الجوع» مبتلا شد و هرچه می خورد، سیر نمی گردید.

اصحاب فیل و مبدأ تاریخ

در «سوره فیل» خبر از این امر عجیب می دهد که در قضیه ابرهه - که به قصد خراب کردن کعبه سوار بر فیل می آمدند - پرستوهایی در آسمان پیدا شدند و هر کدام از گل بسته شده به اندازه ریگ، سه دانه به دهان و دو پا گرفته

بالای سر آنها آمدند و بر سر آنها انداختند. به سر هر کدام یکی می‌رسید، سوراخ می‌کرد و فرو می‌رفت و از شکم فیل بیرون می‌آمد، فیل و فیل سوار را از بین می‌برد. بلی خدایی که بخواهد سوراخ کند و از بین ببرد، با گل نیز این کار را می‌کند.

به قدری مطلب مهم بود که مبدأ تاریخ جزیره العرب شد؛ چنانچه گویند: ولادت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله در سنه عام الفیل و ولادت امیر المؤمنین علیه السلام در سال سی ام عام الفیل و بعثت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در چهلّم عام الفیل و تا تاریخ هجری برای اسلام معین نشده بود، تاریخ عرب بود.

استعاذه، ص: ۱۹۱

شیشه را در بغل سنگ نگه می‌دارد

یا داستان نبریدن کارد گلوی اسماعیل را چنانچه شنیده‌اید حضرت ابراهیم هفتاد مرتبه کارد تیز را به گلوی فرزندش به قوّت می‌کشد و نمی‌برد. چه لطیف سروده:

شیشه را در بغل سنگ نگه

می‌دارد

گر نگهدار من آن است که

من می‌دانم

یا دیگری که می گوید:

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای نبرد رگی تا نخواهد خدای

این معنا را باید یقین کند تا ایمانی بیاورد. آنگاه از لوازش قطعا توکل است.

حدّ یقین، توکل است

مروی است که: «از امیر المؤمنین علیه السّلام پرسیدند: ما حدّ الایمان؟ قال: الیقین. قالوا: و ما حدّ الیقین؟ قال علیه السّلام! التوکل علی الله. حدّ ایمان چیست؟ فرمود: یقین. عرض کردند: حدّ یقین چیست؟

فرمود: توکل بر خداوند».

این نتیجه فهمیدن همان سبب و مسبّب است. اگر کسی یقین کرد که سببیت اسباب از اوست، از آثار این یقین، توکل است؛ یعنی به مسبّب دلگرم

می شود نه اسباب و تکیه اش به او می شود و کارش را به او واگذار می نماید.
وقتی که منقطع از اسباب

استعاذه، ص: ۱۹۲

گردید چه سبب باشد چه نباشد، برای او فرقی نمی کند.

مروی است از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود: «ایمان بنده راست
نمی شود مگر وقتی که وثوق و اطمینانش به آنچه نزد خداست بیشتر باشد از
آنچه نزد خود اوست».^{۱۹۸}

یعنی وقتی ایمانش صادق است که امیدش به خدا و خواست او بیشتر باشد تا
به خودش و اسباب. اگر جریانی برایش پیش آمد دلگرمی اش به پول بانکش
یا مقام یا بستگانش بیشتر است یا خدا و خواست او؟ به هر کدام که باشد
ایمانش به اوست. یا در حال بیماری به دکتر و دوا یا خدا؟ اگر همه اش نظر
به اسباب شد، پس کو خدا و تدبیر و تربیت او؟

آیا نرسیده است وقتی که از خرق اسبابی که برای خودمان یا دیگران شده و
می شود، عبرت بگیریم، دل به خدا بندیم نه اسباب؟!

شاهین و پرستاری از بازرگان گرفتار

^{۱۹۸} (۱) - لا یصدق ایمان عبد حتّٰی یكون بما فی ید الله اوثق منه بما فی یده (کنز العمال: ۵۷۲ / ۶ ح ۱۶۹۷۶).

سید جزایری در کتاب انوار نعمانیه‌اش می‌نویسد: «سبب تنبّه یکی از حکام این بود که روزی به قصد شکار بیرون می‌رود و خدمه و سایل لازمه را تهیه دیده بودند، تا وسط روز می‌شود و در دامنه کوه، سفره ناهار را پهن می‌کنند و مرغ بریان شده را

(۱) - لا یصدق ایمان عبد حتّٰی یکون بما فی ید الله اوثق منه بما فی یده (کنز العمال:

۶ / ۵۷۲ ح ۱۶۹۷۶).

استعاذه، ص: ۱۹۳

نزد حاکم می‌گذارند، تا می‌خواهد بخورد ناگهان شاهین از بالا مستقیماً می‌آید و در چشم بهم زدن مرغ را بلند می‌کند و می‌برد. حاکم متغیر می‌شود و دستور می‌دهد همه سوار شوند و این مرغ را دنبال کنند. لشکر از پایین او را تعقیب می‌کنند تا می‌بینند از کوه رد شد. ایشان هم از اسبها پیاده شده و از کوه بالا رفته و از طرف دیگر سرازیر شدند. دیدند یک نفر دست و پایش را بسته‌اند و روی زمین افتاده. این حیوان با منقارش گوشتها را تکه‌تکه می‌کند و در دهانش می‌گذارد. بعد رفت و برگشت منقارش را پر از آب کرده و به او می‌خوراند.

نزدیک شدند و احوالش را پرسیدند، گفت: من بازرگانم برای سوداگری می‌رفتم که در این ناحیه به دزدان برخورد کردم. اموالم را بردند و خواستند خودم را نیز بکشند. التماس کردم که دیگر مرا نکشید. گفتند: می‌ترسیم بروی و خبر ما را به آبادی برسانی. این بود که کت و بغل مرا بستند و رفتند. روز دوم این پرنده آمد و نانی برایم آورد. امروز هم این مرغ بریان را آورد. و روزی دو مرتبه از من پذیرایی می‌کند».

نوشته است که حاکم همان جا منقلب می‌شود و می‌گوید:

«وای به ما که از چنین خدایی غافل باشیم؛ خدایی که این قسم بندگانش را اداره می‌فرماید! آنگاه بساط حکومت را رها می‌کند و از جمله عباد روزگار می‌گردد. غرض، عبرت است. اسباب عبرت فراوان لیکن عبرت گیرنده کم. همان فرمایش مولا

استعاذه، ص: ۱۹۴

امیر المؤمنین علیه السلام است: «ما اکثر العبر و اقلّ الاعتبار».^{۱۹۹}

شرک خفی در برخی از مسلمانان

^{۱۹۹} (۱) - نهج البلاغه فیض الاسلام/ کلمات قصار: ۲۸۹.

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه: **وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ**^{۲۰۰} «و بیشترشان ایمان نیاورند جز آنکه شرک آورند گانند»، در پاسخ سؤال راوی که چگونه اینها که مؤمن هستند باز مشرک می باشند، فرمایشاتی دارد که مضمونش تفسیر به شرک خفی است و از آن جمله است که شخص بگوید: «اگر فلانی نبود، هر آینه هلاک شده بودم! یا عیالم از کفم رفته بود، این شرک است».^{۲۰۱}

راوی می پرسد چه بگوید؟ می فرماید بگوید: «لو لا ان من الله علی بفلان لهلکت؛ اگر خدا به من منت نگذاشته بود و فلان شخص را به من نرسانده بود، هلاک شده بودم».^{۲۰۲}

خلاصه، توکل رفع ید از اسباب نیست بلکه امر قلبی است که علم داشته باشد. اثر سبب، از غیب و خداست. ملکوت هر چیزی به دست اوست.^{۲۰۳} بدون استثنا از درّه تا ذره، از کرم تا فیل، تمام موجودات، زمین و آسمان و کرات همه و همه ملکوتشان به دست خداست.

(۱) - نهج البلاغه فیض الاسلام / کلمات قصار: ۲۸۹.

^{۲۰۰} (۲) - یوسف: ۱۰۶.

^{۲۰۱} (۳) - أنه قال: قول الرجل: لو لا فلان لهلکت و لو لا فلان لضاع عیالی (بحار الأنوار: ۱۰۶/۹).

^{۲۰۲} (۴) - بحار الأنوار: ۱۰۶/۹.

^{۲۰۳} (۵) - i\ فُسُبْحَانُ الَّذِي يَبْدِئُ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ E\... یس: ۸۳.

(۲) - یوسف: ۱۰۶.

(۳) - أَنَّهُ قَالَ: قَوْلَ الرَّجُلِ: لَوْ لَا فَلَانٌ لَهْلَكَتُ وَ لَوْ لَا فَلَانٌ لَضَاعَ عِيَالِي (بحار الأنوار: ۱۰۶/۹).

(۴) - بحار الأنوار: ۱۰۶/۹.

(۵) فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ ... یس: ۸۳.

استعاذه، ص: ۱۹۵

باید به این مطلب ایمان داشته باشد. خوب اگر راستی دانست، مبادا در مقام عمل رسوا شود. اگر چنین یقینی موجود است پس اعتراض به قضا و قدر برای چه؟ در پیشامدها نسبت به چیزهایی که میل شخص است، اگر نشود، یا جایی که منافعی با میل اوست اگر بشود، چون و چراها نشانه کذب این ادعاست.

غرض آنکه: آدمی گاهی پیش خود خیال می کند ایمان دارد.

توکل دارد. صاحب مقام رضا و تسلیم است؛ اما به یک امتحانی، مشتش باز می‌شود. بر خود انسان نیز مشتبه می‌شود: «و لا تفضحنی بخفی ما اطلعت علیه من سرّی».^{۲۰۴}

خداوند ان شاء الله به فضلش ما را رسوا نفرماید و به ما صفت توکل دهد که اعتمادمان بر او باشد.

(۱) - دعای کمیل.

استعاذه، ص: ۱۹۶

جلسه بیست و سوم: توکل در امور اخروی

إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ.^{۲۰۵}

معمولاً تا صحبت از توکل می‌شود، ذهنها متوجه امور دنیوی و واگذاری آن به خدا می‌شود، در حالی که توکل مؤمن نسبت به جمیع امور است؛ چه دنیوی و چه اخروی و اختصاصی به زندگی دنیوی ندارد بلکه چون حیات اخروی ابدی و مهمتر است وظیفه انسان این است که در تأمین هر دو حیات به خدا توکل داشته باشد به خصوص زندگی آخرتی.

^{۲۰۴} (۱) - دعای کمیل.

^{۲۰۵} (۱) - نحل: ۹۹.

همان‌طور که انسان در جلب منفعت و دفع ضرر مادی باید توکلش به خدا باشد و رو به هر سببی که می‌آورد، خدا را مؤثر و کارکن دانسته و سبب را مستقل در تأثیر نداند و گرنه مشرک است، در امور معنوی نیز به اسبابش که رو می‌آورد توکلش بر خدا باشد.

(۱) - نحل: ۹۹.

استعاذه، ص: ۱۹۷

اسباب سعادت معنوی

انسان در اسباب سعادت‌های معنوی که عبارت باشد از تهذیب نفس، کسب مقام علم و یقین به معارف، اعمال و یقین به معارف، اعمال صالحه ... و چیزهایی که او را به بهشت و درجات قرب، نزدیک و از جهنم و دوری از خدا بازدارد، باید در این گونه اسباب نیز خدا را متذکر باشد؛ مثلاً برای بهشتی شدن بدون عمل صالح که توقع بیجایی است لیکن هر نماز یا حج یا روزه و انفاقی را مستقل در چنین تأثیری نداند، اگر دانست همین جاست که آن عمل از کار می‌افتد و صاحبش دچار عجب و غرور شده، نتیجه عکس می‌دهد. پس چه کند؟ باید امیدش به خدا باشد که اگر او بخواهد به این نماز (که غالباً صورت نماز است) به فضلش اثری دهد، این عمل مرا بالا ببرد؛

بنابراین، بدون عمل که معذور است شخص بهشتی شود و با بار گناه هم خیال کند از آتش دور است:

لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِيَّ أَهْلُ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ....^{۲۰۶}

«به خواستن شما و خواست اهل کتاب نیست، هر کس کار بد کرده به جزایش می‌رسد».

چنانچه کار خوب نیز چنین است^{۲۰۷} لیکن به عین مثل دواست، اگر کسی دوا بخورد و خدا بخواهد خوب می‌شود.

همچنین حج، انسان را بهشتی می‌کند اگر خدا بخواهد.

(۱) - نساء: ۱۲۳.

(۲) - وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا نساء: ۱۲۴.

استعاذه، ص: ۱۹۸

تکیه به عمل انسان را هلاک می‌کند

^{۲۰۶} (۱) - نساء: ۱۲۳.

^{۲۰۷} (۲) - i وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا E نساء: ۱۲۴.

پس اگر تکیه‌اش به عمل خودش شد، هلاک شده است. هر کس نجات یافت، خدا نجاتش داده نه عملش. درست است که عمل کرده لیکن خداست که اثر به عمل او داده است، تا خدا نخواهد محال است.

همان‌طور که گفتیم در مادیّات نباید بگویی زرنگم. زور بازویم. نیش قلمم. نطقم و ... در معنویّات نیز همین است. تکیه به نماز و روزه یا خوف در جای خود غلط است، انسان باید بداند اگر از آتش دوزخ رهید، تنها به خاطر ورعش نبود بلکه خدا او را یاری کرده است. خدا او را منزّه فرموده که آتشی نشده و بهشتی که شد بداند که توفیق عمل و اثر دادن به آن از خداست.

گاه می‌شود که انسان به خیال خودش کوه کوه عمل دارد درحالی که در واقع به اندازه گاهی نیز وزن ندارد؛ بنابراین، امیدش چه در امور مادی و چه معنوی، اسباب هر کدام نباشد بلکه در هر حال خدا، خدا باشد.

عمل و رحمت خدا منشأ نجات انسان

در ضمن آخرین خطبه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که در بحار نقل کرده، صریحا می فرماید: «هیچ کس ادّعی بی جا و آرزوی واهی نکند، راه نجات منحصر است به عمل و رحمت خدا».^{۲۰۸}

(۱) - لا یدعی مدع و لا یتمنی متمن و الذی بعثنی بالحق نبیا لا ینجی إلا عمل مع رحمة (بحار الأنوار: ۲۲ / ۴۶۷).

استعاذه، ص: ۱۹۹

بنابراین، شخص نباید این طور تصوّر کند که اگر جنبشی در راه خدا کرد، حتما به بهشت و گرنه به جهنّم می رود، این غلط است بلکه در هر حال، باید تکیه اش به خدا باشد به عین مثل زارعی که تخمی می پاشد و بذری می کارد تا خدا به فضلش چه فرماید. طلبه هم باید امیدش به خدا باشد که به او فهم بدهد نه این که درس خواندن تنها، او را با فهم کند. بلی در علوم کسبی هم که بدون زحمت کشیدن نمی شود لیکن کسب تنها هم کافی نیست، چه اشخاصی که جنب و جوش فراوان می کنند ولی مایه نمی گیرند؛ البتّه نمی گویم درس نخوانند بلکه لازم است لیکن تکیه به فهم و حافظه و مطالعه و درس خواندن غلط است.

^{۲۰۸} (۱) - لا یدعی مدع و لا یتمنی متمن و الذی بعثنی بالحق نبیا لا ینجی إلا عمل مع رحمة (بحار الأنوار: ۲۲ / ۴۶۷).

تقریباً چهل سال قبل در همین حجرات مسجد مشیر الملک شیرازی - که طلبه نشین بود - مدرّسی زبردست - که عمداً نامش را نمی‌برم - درس قوانین و مطوّل می‌گفت و مشهور به معلومات و حافظه بود. شب خوابید صبح که بلند شد دید حافظه‌اش را از دست داده حتّی برای نماز صبح، سوره حمد را نیز فراموش کرده است. هفتاد سال نماز خواندن لیکن اینک یادش نیست. قرآن را باز کرد دید نمی‌تواند بخواند. خلاصه، به‌طور کلی حافظه‌اش را از دست داد به‌طوری که الف را از با تشخیص نمی‌داد و به همین حال بود تا مرد.

آی کسانی که می‌گویید: نطق من. بیان من. پریروز یک نفر

استعاذه، ص: ۲۰۰

از خرّم‌شهر آمده بود می‌گفت: «یک نفر از آقایان محترم - که بنده هم ایشان را می‌شناسم - از دو ماه قبل به آسانی سخن گفتن و ادای حروف و کلمات نمودن را از کف داده است؛ مانند بچه‌های تازه به زبان آمده به کندی سخن می‌گوید و به قدری ناراحت است که خودش از همین چند کلمه حرف زدن هم پرهیز می‌کند.

به تهران مراجعه کرده و بناست دو ماه بستری شود شاید به حال نخستین برگردد».

اینها را می‌گویم تا کسی در اشتباه نیفتد. یا اگر در اشتباه است از اشتباه بیرون آید و در هر حال خدا را ملاحظه کند. پس خلاصه حرف ما این شد که در علوم کسبی نیز باید دنبال درس و مطالعه رفت لیکن به امید خدا که او بفهماند.

نور یقین کسبی نیست

حدیث شریفه: «لیس العلم بکثرة التعلّم إنّما هو نور یقذفه الله فی قلب من یرید ان یرید ان یهدیه».^{۲۰۹}

«دانش به زیادتی درس دادن و درس خواندن نیست بلکه نوری است که خدا در دل هر که خواهد می‌افکند».

آن مقام یقین و علم بالله و باسمائه و صفاته و روز جزا و خلاصه معارف است که به افاضه الهی نصیب می‌شود و گرنه به

(۱) - بحار الأنوار: ۷۰ / ۱۴۰.

استعاذه، ص: ۲۰۱

^{۲۰۹} (۱) - بحار الأنوار: ۷۰ / ۱۴۰.

زور و به کسب هر چه کند یقین کذایی پیدا نمی شود بلکه صرف اعطاست تا شخص چه مقدار آمادگی داشته باشد تا به مقدار ظرفیتش از آن افاضه ربّانی بهره ببرد.^{۲۱۰}

خواجه خود روش بنده پروری داند

باید تمام کارهایتان جوری بشود که در هر حال خدا فراموش نشود. یقین داشته باشید که به عمل شما هم اثر می دهد.

در دعای افتتاح چه شیرین می فرماید: «و اعطنا به فوق رغبتنا».

آنچه که به گمان هم نمی آمد - ان شاء الله - عنایت می فرماید. نماز جماعت می خوانی بگو به امید خدا و با توکل به او این عمل را انجام می دهم، حج می روم، با تکیه به فضل خدا لیکن اگر همین که اهل جماعت یا حاجی شد، خود را بهشتی دید و گفت بلی این من هستم که ملتزم جماعت یا چند سفر مکه رفته ام، کار را خراب کرده است.

آیا به مقدار عمل مزد می دهند؟

مروی است که: «وجبی از بهشت به تمام دنیا و ما فیها می ارزد». بهشتی که تو خیال می کنی نه چنین است که با این عمل جزئی، با عجب و غرور و جهل

^{۲۱۰} (۱) - ... فَسَأَلْتُ أَوْدِيَّةً بِقَدَرِهَا ... E\... رعد: ۱۷.

می خواهی بخری. آیا با کوه کوه عمل صحیح هم - در صورتی که بخواهند
با عدل با تو رفتار

(۱) - ... فَسَأَلَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا ... رعد: ۱۷.

استعاذه، ص: ۲۰۲

کنند - معادل می شود؟ اصلاً خودت و آنچه داری و توفیق اطاعت، همه از
اوست و بر فرض هم پای معاوضه شود و از خودت باشد، این طور درست
نمی شود.

پس باید امید و توکل به خدا باشد نه عمل. خداوندا! به حق محمد و آل
محمد صلی الله علیه و آله ما را هشیاری ده و در مواردش یاری مان فرما!
خدایا! تو ما را اهل توکل و اخلاص گردان!

استعاذه، ص: ۲۰۳

جلسه بیست و چهارم: ارزش عمل به نیت و خلوص

قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرُبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا. ۲۱۱

^{۳۱} (۱) - اسراء: ۸۴.

در این درگاه اگر ارزشی است برای نیت خالص است: «انما الاعمال بالنیات»^{۲۱۲} اگر نیت خدایی و عمل هم تنها برای خدا شد، او را به مقامات عالیّه می‌رساند؛ ولی اگر به نیت شیطانی باشد، یا مخلوط از شیطانی و رحمانی شد، هرچند به دلش مرتب بگذارند «قربۀ الی الله»، به هر ظاهر خوبی که باشد ارزشی ندارد، فردا دستش خالی است. صدق نیت و اخلاص نیت اگر درست شد، بقیّه‌اش درست می‌شود.

معنای شاکله

به مناسبت شروع در بحث اخلاص، این آیه عنوان شد که:

قُلْ كُلُّ يَعْمَلْ عَلَى شَاكِلَتِهِ ...

(۱) - اسراء: ۸۴.

(۲) - دعائم الاسلام: ۴ / ۱.

استعاذه، ص: ۲۰۴

«بگو هر کس بر طبق شاکله‌اش عمل می‌کند».

^{۲۱۲} (۲) - دعائم الاسلام: ۴ / ۱.

حالا «شاکله» یعنی چه؟ شاکله به معنای «سجیه» است؛ یعنی ذاتش، حقیقتش هر جور باشد، عملش برطبق آن است؛ اگر رحمانی است کارهایش همه خیر و رحمت است، به هر کمی که باشد مقبول این درگاه است لیکن اگر شاکله خراب و شیطانی باشد، دنیوی و مادی و پست باشد، رفتار و گفتارش همه ضایع است؛ چون از منشأ خراب صادر می‌شود، پس باید نخست این شاکله را درست کرد تا عمل - که برطبق آن واقع می‌گردد - درست باشد. خوب حالا این شاکله به چه چیز درست می‌شود؛ یعنی حقیقت و ذات انسانی به چه وسیله خدایی می‌گردد؟ با بیانی ساده این معنای مهم ذکر می‌شود.

انسان بر سر دو راهی

هر انسانی در ابتدای تکوین و خلقتش بین دو راه است؛ یعنی ابتدا در ذاتش چیزی نیست؛ ولی خواهی نخواهی یکی از این دو راه را می‌گیرد. به عین مثل لوح پاک و بی‌نقش است که می‌شود بهترین خطها و نقشها را روی آن نگاشت؛ چنانچه می‌شود زشت‌ترین صورتها و بدترین هیولاها را بر آن ثبت کرد و هم می‌شود مطالب صحیح و نافع و هم مطالب مضر نگاشت. بشر هم ابتدا بر سر دو راهی رحمانی و شیطانی، دنیوی و اخروی، مادی و روحانی است تا به کدام طرفش متوجه گردد. به هر

استعاذه، ص: ۲۰۵

طرفی که روی آورد کم کم شاکله و سجه‌اش به آن بسته می‌گردد. تمام حرکاتی که از او سر می‌زند، آنچه به چشم می‌بیند، به گوش می‌شنود، حتی لقمه غذایی که می‌خورد، تمام اینها شاکله‌ساز است. هر حرفی که می‌زنی روی شاکله اثر می‌گذارد. ذات، حقیقت متأثر می‌گردد. نخستین اثرش در نفس خودت می‌باشد.

هرچه کنی به خود کنی

به زبانت اگر ناسزا گفتی، به خیالت به طرف اذیت کردی لیکن نه چنین است بلکه از حق و حقیقت، ذات خودت را پرت کردی. اثر سوء در حقیقت خودت گذاشتی. هرچه می‌خواهی نماز بخوان. بلی نماز به این خوبی و عبادت به این مهمی با نیت صادق نیست؛ چون از شاکله خراب نیت صادق برنمی‌خیزد.

لقمه نانی که از گلو پایین می‌رود، چه طاهر چه نجس، چه حلال چه حرام، آیا در حقیقت تو بلا تفاوت است. هیئات! نه چنین است بلکه به شاکله‌ات اثر می‌بخشد. کم کم شاکله شیطانی می‌شود. آنگاه تمام کارهایش شیطانی است.

اسفل السافلین یا اعلیٰ علیین

خلاصه، آن چیزی که جنبش بدن برطبق اوست، از اوّل چیزی نیست لیکن از هنگام بلوغ، شروع به تشکیل می‌شود. اگر زبانش، چشمش، گوشش، شکمش آزاد شد، هرچه نفس و هوای

استعاذه، ص: ۲۰۶

او خواست، اطاعت کرد، شاکله‌اش به صورت شیطانی، بسته می‌شود تا وقتی که می‌میرد، یکی از شیاطین عالم ملکوت می‌گردد که به اسفل السافلین ملحق می‌گردد؛ ولی اگر خود را اصلاح کرد، همین حرکات جزئی را کنترل نمود، زبانش را به خودش گرفت، چشم و گوشش را جز در رضای خدا صرف نکرد، آخرش به اعلیٰ علّیین می‌رود، جایی که ملائکه افتخار خدمتگزاری او را دارند.

این قدر که فریاد می‌زنند: «ای مسلمانان! این قدر هوسرانی نکنید. سرخود نباشید»، آیا می‌خواهند شما خوش نباشید تفریح نکنید؟ نه، بلکه چون می‌دانند که به شاکله شما ضرر می‌زند، شما را رو به اسفل السافلین می‌کشاند، هر نگاهی که به منظره‌های مهیج صفحه تلویزیون یا پرده سینما می‌افکنی، در تو تأثیر می‌گذارد تا کم‌کم شیطانکی می‌شوی، اگر زود به خودت رسیدی و جبران کردی، بسیار خوب و گرنه پس از چهل سالگی خیلی مشکل است شاکله اصلاح گردد.

این روایت شریفه را شنیده‌اید: «کسی که سنّ او چهل سال شود و شاکله‌اش اصلاح نگردد، شیطان پیشانی او را می‌بوسد و می‌گوید: فدای کسی که دیگر امید خیری به او نیست».^{۲۱۳}

(۱) - مشکاة الأنوار: ۲۹۵ (با کمی اختلاف).

استعاذه، ص: ۲۰۷

البته نمی‌گوییم محال است بلکه خیلی سخت است مگر لطف خدا شامل حال گردد. پس به خود رحم کنید و به دیگران هم تذکر دهید که این قدر پیروی شهوات و هوسها نکنند و به خود ظلم نکنند: ... **وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ**.^{۲۱۴}

کار به جایی می‌رسد وقتی که شاکله خراب شد، زیارت هم می‌رود. روضه‌خوانی هم می‌کند لیکن همه به وجهه شیطانی و جلوه نفس. مجلس تعزیه به قصد نمایش و منظوره‌های مادی دیگر. یا سفر زیارت، به قصد تفریح و سیاحت. خلاصه، کار خالص دیگر از او سر نمی‌زند.

^{۲۱۳} (۱) - مشکاة الأنوار: ۲۹۵ (با کمی اختلاف).

^{۲۱۴} (۱) - یونس: ۴۴.

پس بی خود نیست که این قدر درباره جهاد با نفس و مخالفت با هوا تأکید شده است. مکرّر حدیث شریفی که در اصول کافی نقل شده است شنیده‌اید که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در بازگشت از جبهه جنگ به همراهانش فرمود: «از جهاد کوچکتر برگشته‌ایم و جهاد بزرگتر باقی مانده است. عرض کردند: آن کدام است؟ فرمود: جهاد با نفس».^{۲۱۵}

بلی آن جهادی که از جبهه جنگ و زخم تیر و شمشیر به مراتب تحملش سخت‌تر و البته اثرش هم بیشتر و اجرش هم زیاده‌تر است، مبارزه با هوا و هوس است:

وقت حرص و آز و شهوت، مرد کو؟!

(۱) - یونس: ۴۴.

(۲) - فروع کافی: ۵ / ۱۲.

استعاذه، ص: ۲۰۸

^{۲۱۵} (۲) - فروع کافی: ۵ / ۱۲.

گاهی به قدری در این کارزار ضعیف است که از لقمه حرامی و نظر به نامحرمی نمی‌تواند خودش را بگیرد، حالا می‌خواهید چنین شخصی شاکله‌اش اصلاح گردد؟

نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود.

آیا اصلاح شاکله با بی‌بندوباری می‌شود؟ تو می‌خواهی قلعه محکمی را فتح کنی. می‌خواهی به عرش الرحمن برسی (قلب المؤمن عرش الرحمن)^{۲۱۶} پس باید از هر حرامی بلکه مکروهی بپرهیزی و به هر واجبی بلکه مستحبی عمل نمایی (به شرطی که ضدش را به آن نرسانی).

دستورات شرع، راه اصلاح شاکله

البته اصلاح شاکله سخت است لیکن اگر ما به دستورات شرع عادت می‌کردیم، از همان ابتدا در طرز زناشویی و بسته شدن نطفه و بعد تربیت فرزند، کمک مهمی به آسان شدن راه نجات می‌کردیم؛ مثلاً پدر و مادرها باید مواظب باشند هر شیری و هر خوراکی را به بچه ندهند. اگر دایه می‌گیرند، زنی باشد عفیف و باحیا تا پس از اینکه به حد تمیز رسید،

^{۲۱۶} (۱) - بحار الأنوار: ۵۸ / ۳۹.

دستوراتی داده شده که باید رعایت شود، از آن جمله جلو بچه حرف زشت
نزنید، یا کاری که منافی حیا است جلو او مرتکب نشوید حتی اگر

(۱) - بحار الأنوار: ۵۸ / ۳۹.

استعاذه، ص: ۲۰۹

پدر با عیالش دلتنگی دارد، می فرماید: «جلو بچه اظهار دلتنگی به مادرش
نکند؛ زیرا در درون بچه اثر می گذارد. از همان اول نگذار کلمه لغوی به
گوشش برسد. مبادا با بچه رذل بزرگ شود. همراه خودت او را مواظبت
کن.

هنگامی که رشد می کند، او را تمرین به انفاق کن تا به سخاوت عادت کند،
مبادا فردا بر سر مال دنیا نزاع کند، لباس نو و پول و این قبیل چیزها را نزد او
مهم جلوه نده بلکه این معانی را به او بفهمان که لباس برای رفع احتیاج است
کهنه و نو ندارد.

خوراک نجس به او مخوران. نگو بچه که تکلیف ندارد. وای اگر حرام هم
باشد! لعنت خدا به والدینی که جلو بچه ظرف شراب بگذارند! نمی دانم فردا
چه جوابی می دهند؟ آنهایی که بچه های زبان بسته را با خود به سینما و مراکز

فحشا می‌برند، آیا این طور ادای مسؤولیت می‌کنند؟! مسؤولیتی که در تشکیل شاکله طفل به عهده آنان گذاشته شده است. هر منظره‌ای که منافی عفت باشد حیای بچه را کم می‌کند. هتّا ک و بی باکش می‌کند. این بدبخت وقتی که بزرگ شد، چقدر باید جان بکند که فسادهایی را که پدر بی‌مروتش در او باقی گذاشته از بین ببرد.

پسر، هشت ساله که شد، نمازش را مواظب باشید. ده ساله که شد، مبادا در بستر دیگری برادر یا خواهر خود بخوابد. اگر در دوازده سالگی نمازخوان نشد، به ادب کردن هر چند به زدن باشد باید نمازخوان شود؛ البتّه نه طوری که دیه لازم آید بلکه با

استعاذه، ص: ۲۱۰

این کارها شاکله رحمانی در او پیدا شود بلکه از حین انعقاد نطفه باید دستورات شرع را در این مورد رعایت کرد. پدر و مادر نباید لقمه حرام بخورند که در نطفه اثر می‌گذارد و دیگر هنگام مواقعه به یاد خدا باشند. «بسم الله» را ترک نکنند تا شیطان در نطفه شریک نباشد. والدین باید هنگام انعقاد نطفه رحمانی باشند تا بچه‌ای که از آنان پدید می‌آید، شاکله‌اش بهتر مستعد رحمانی شدن بشود. اگر پدر حین انعقاد نطفه، شیطانی باشد، روی

نطفه اثر می گذارد، بعداً تا این بچه با شاکله رحمانی گردد، زحمت دارد. طول دارد پس هرچه هم پدر و مادر رحمانی تر باشند بهتر است.

کیفیت انعقاد نطفه حضرت زهرا علیها السلام

نسبت به روح مجسد؛ یعنی صدیقه کبری فاطمه زهرا علیها السلام در روایاتی که تشریفات انعقاد نطفه شریفش رسیده، دقت نماید و خلاصه آن چنین است: «وقتی که اراده حق بر این قرار گرفت آن مجلله دو عالم - که باید یازده امام از او پیدا شود - به دنیا بیاید، معلوم است که باید جسد شریفش نیز به قدری روحانی باشد که مناسب آن روح کلی الهی گردد. جسدش که در حکم روح دیگران است، بدن آل محمد صلی الله علیه و آله در حکم روح مؤمنین است لذا با اینکه پدر بزرگوارش، جسمش، روحش، همه لطافت و نورانیت است با اینکه شاکله محمدی، رحمانی محض است، مع الوصف صفا و

استعاذه، ص: ۲۱۱

جلای بیشتر و لطافت زیادتر می خواهد.

پیغمبر صلی الله علیه و آله در ابطح است، امیر المؤمنین علیه السلام و عمار در خدمتش بوده و در روایتی ذکر شده که ابو بکر و عمر هم بودند که

جبرئیل با صورت اصلی نازل شد و پیش پیغمبر جلوه کرد و دستور الهی را ابلاغ نمود که از امشب منزل نروید و باید تا چهل شبانه روز از زن کنار و روزها روزه و شبها قیام به عبادت نمایید.

از شهوات مباح حتی از همسری با عیال، از خوراک و خواب شب و خلاصه لطیف است، لطیف تر، پاک است، پاک تر، روحانی است روحانی تر بشود. پیغمبر به عمار فرمود: در خانه خدیجه برو و سلام مرا به او برسان و بگو که تا چهل شب نمی آیم و نیامدیم هم نه از نگرانی است بلکه امر خداست. عمار، پیغام پیغمبر را رسانید. حضرت خدیجه علیها السلام هم فرمود: صبر می کنم. رسول خدا از آن شب به خانه فاطمه بنت اسد مادر امیر المؤمنین علیه السلام آمده و شبها را به عبادت و روزها را به روزه می گذرانید.

شب چهل، جبرئیل نازل و عرض کرد: امشب افطار نکنید تا از غیب برای شما طعام بیاید. هنگام افطار پس از نماز، جبرئیل (و بنا به روایتی میکائیل و اسرافیل که معمولاً برای پیغمبران نازل نمی شدند) آمده و طعام بهشتی که انگور و خرما و آب بهشتی بود آوردند.

استعاذه، ص: ۲۱۲

روایت از خود علی علیه السّلام است که فرمود: هر شب موقع افطار پیغمبر می فرمود: یا علی! در خانه را باز بگذار تا هر کس می گذرد بیاید در خوراک با من شرکت کند؛ اما آن شب فرمود:

کسی را راه نده که دیگری را در آن حق شرکت نیست. پس از آن که تناول فرمود، جبرئیل و میکائیل، روی دستش آب ریختند.

رسول خدا خواست مانند هر شب به نافله برخیزند، جبرئیل عرض کرد: نافله بس است، همین حالا (یعنی هم اکنون که مائده بهشتی در جسد مبارک تکوین یافته، باید یک بدن بهشتی از میوه بهشتی پدید آید) نزد خدیجه بروید.

حضرت خدیجه علیها السّلام گوید: من خوابم نبرده بود که دیدم در را می کوبند. گفتم: کیست که می کوبد دری را که جز محمد صلی الله علیه و آله کسی حق کوبیدن آن را ندارد. فرمود: در را باز کن که منم محمد صلی الله علیه و آله.

اجمالاً پیغمبر وارد گردید و روایت از خود مجلّه حضرت خدیجه علیها السّلام است که می فرماید: قبلاً هر شب آب وضو می آوردم و پیغمبر صلی الله علیه و آله دو رکعت نماز می خواند، آن وقت وارد بستر می گردید؛ اما

آن شب معطل آب وضو هم پیغمبر نگردید و از آن پیکر روحانی، آن مائده روحانی در بهترین و پاکیزه‌ترین رحمها قرار گرفت.

عجیب است! واقعا از حیاتی که این نطفه داشت. حضرت

استعاذه، ص: ۲۱۳

خدیجه علیها السلام می‌فرماید: آنا حس کردم که نطفه بچه در شکم منعقد گردید و یک شبانه روز بعدش، مروی است که مادرش را از داخل رحم می‌خواند و تسبیح و تحمید خدا را می‌کرد.^{۲۱۷}

البته این جریانات، غیر عادی و صرف موهبات الهی و از مسلمیات مذهب ماست که شفاعت کبری در قیامت، مال حضرت زهرا علیها السلام است: «و لها جلال لیس فوق جلالها الا جلال الله جلّ جلاله».

(۱) - منتهی الآمال: ۱ / ۱۴۹ - ۱۵۰.

استعاذه، ص: ۲۱۴

جلسه بیست و پنجم: اخلاص نیت؛ اساس دین

^{۲۱۷} (۱) - منتهی الآمال: ۱ / ۱۴۹ - ۱۵۰.

قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَا غُيَيْنَهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ.^{۲۱۸}

اساس دين بر «اخلاص نیت» است. اگر اخلاص نباشد، عمل لغو است. بندگی نیست. کوه کوه کار خیر کرده باشد، اگر اخلاص نداشته باشد به اندازه کاهی هم ارزش ندارد. نص قرآن مجید است که:

وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ^{۲۱۹}

«دستور داده نشدند مگر آنکه خدا را با اخلاص پرستند».

از حدیثهای متواتر بین شیعه و سنی، روایت مروی در اصول (فروع) کافی از حضرت خاتم الانبیاء محمد صلی الله علیه و آله است که فرمود: «و لا عمل إلا بالنیة»^{۲۲۰} عمل نیست مگر با قصد».

و در حدیث دیگر: «انما الاعمال بالنیات».^{۲۲۱} بدون نیت و با

(۱) - ص: ۸۲-۸۳.

(۲) - بینه: ۵.

^{۲۱۸} (۱) - ص: ۸۲-۸۳.

^{۲۱۹} (۲) - بینه: ۵.

^{۲۲۰} (۳) - فروع کافی: ۸/ ۲۳۴؛ امالی طوسی: ۵۹۰.

^{۲۲۱} (۴) - امالی طوسی: ۶۱۸.

(۳) - فروع کافی: ۸ / ۲۳۴؛ امالی طوسی: ۵۹۰.

(۴) - امالی طوسی: ۶۱۸.

استعاذه، ص: ۲۱۵

ظاهر سازی تنها، عمل به درد نمی خورد بلکه هر اثری که هست مال نیت است. اگر برای خدا باشد، سودمند و گرنه، لغو و در صورتی که برای دیگری باشد که در صفحه گناهانش ثبت می گردد.

وجوب قصد قربت در هر عبادت

خوب می دانید که عبادت بدون نیت لغو است. در هر واجبی، اول قصد قربت لازم است: خمس، حج، روزه، نماز، نیت به زبان گفتن یا به دل گذراندن نیست بلکه آن میل دلت که تو را می جنباند و وامی دارد به کار، آن نیت است. می خواهی به قلبت هم بگذرانی یا نه، به زبان هم بگویی یا نه. وقتی که به سوی آب حرکت می کنی که وضو بگیری، این نیت تو است؛ خواه به زبان هم بگویی یا به دل بگذرانی، یا نه.

حالا چه تو را وادار کرده به این کار؟ امر پروردگار. آن وقت قربت هم با نیت توأم شده است؛ البته مانعی ندارد که شخص به زبان بگوید یا به دل هم بگذراند لیکن حقیقت نیت همان داعی به فعل و محرک است.

اما اگر چنانچه چیز دیگری تو را حرکت داده باشد، هزار بار به زبان هم بگویی قربۀ الی الله، دروغ و عمل باطل است. پس اوّل باید از صمیم دل باشد. دوّم آنکه فقط برای خدا باشد و شریکی در میل دل نباشد. در این درگاه جز صدق نمی‌خرند. اگر سرسوزنی کذب در کار آید، لغو است.

استعاذه، ص: ۲۱۶

شخص، اذان می‌گوید، ممکن است نظرش معرفی آواز خوش خودش باشد یا اینکه خودش را مؤمن معرفی نماید، این کار از نظر شرع مقدّس، لغو و باطل است. علاوه، در صورت ریا کردن، جزء گناهانش محسوب خواهد شد. گاه بر خود شخص هم مشتبه می‌شود که آیا برای خدا بوده یا جلوه نفس است.

ممکن است امتحان کنی. اگر دیگری نگذاشت تو بگویی و خودش گفت، اگر لجبازی می‌کنی و بدت می‌آید، بدان که در غرضت خلل است. معلوم می‌شود مقصودت از اذان، یاد خدا و بلند کردن نام او نبوده و گرنه غرض حاصل شد. چه فرق می‌کرد. غرض این بود که در این جماعت اذانی گفته شود، حالا دیگری گفت.

بسیار اتفاق می‌افتد که ذکرها و دعاها بدون نیت است و شخص پیش خود خیالاتی می‌بافد. بهتر آن است که به زبان روایت، مطلب بیان شود.

دعای پیغمبر صلی الله علیه و آله برای باران

در اصول کافی مروی است که: «چند نفر از اصحاب خدمت حضرت خاتم الانبیاء محمد صلی الله علیه و آله عرضه داشتند که مدّتی است باران نیامده و مردم محتاجند، دعا بفرمایید باران بیاید. پیغمبر دست به دعا برداشت و عرض کرد: خدایا! باران بفرست؛ ولی خبری نشد. مرتبه دیگر اصرار کردند رسول خدا صلی الله علیه و آله دست به دعا برداشت که: یا الله! این خلق محتاج باران لطف تواند،

استعاذه، ص: ۲۱۷

گناهانشان سبب قطع رحمت تو نگردد. هنوز دستها را پایین نیاورده بود که ابرها پدید و متراکم شده و باران نافی بارید.

عرض کردند: یا رسول الله! به مرتبه اول که دعا فرمودید خبری نشد؛ ولی این بار فوراً مستجاب گردید. حاصل پاسخ پیغمبر صلی الله علیه و آله این است که: إني دعوت و ليس لي في ذلك نية^{۲۲۲} یعنی دعای نخستینم از صمیم دل نبود».

^{۲۲۲} (۱) - اصول کافی: ۲ / ۴۷۴.

مجلسی - علیه الرحمه - در شرح کافی در معنای: «و لیس لی فی ذلک نیّه» می‌فرماید: «شاید برای تطیب قلوب اصحاب بوده.

چیزی از پیغمبر صلی الله علیه و آله خواستند، پیغمبر هم برای اجابت آنان سخنانی فرمود و آن نیتی که حقیقتش جدّ در طلب باشد نداشت؛ ولی در مرتبه دوم داشت؛ بنابراین، آنچه لازم است دل است و نیت و حقیقت، نه زبان فقط و تعارف بلکه اگر با دل یکی نباشد، نفاق و مبعوض است».

ناپسند بودن تعارفات خشک

این تعارفاتی که بین خلق با یکدیگر رایج است، با یکدیگر زبان‌بازی می‌کنند؛ مثلاً می‌دانید که فلان شخص با شما بد است. دشمن است. تشنه خون شماست، اگر به زبانش به شما اظهار علاقه کند که دوستدار شمایم، آیا از این گفته‌اش بدتان

(۱) - اصول کافی: ۲ / ۴۷۴.

استعاذه، ص: ۲۱۸

نمی‌آید؟ همه از تظاهر و حقّه بدشان می‌آید. خوب، می‌بینی که این تعارفات خشک را مردم نمی‌پسندند، آیا خدا می‌پسندد؟

خدایی که دانای آشکار و نهان است. وقتی به راستی «الله اکبر» می گویی که عظمت حق را درک کرده باشی. او را بزرگتر و برتر از هرچه هست بدانی، آن وقت «الله اکبر» ذکر است و دعا اما

شکر نعمت به قصد ستایش

«الحمد لله» وقتی واقعی است که انسان از صمیم دل بخواهد ثنای حق را ظاهر کند. آنچه خیر است از خدا ببیند. آن وقت «الحمد لله» گوید. گاهی «الحمد لله» می گوید و یک غاز هم نمی ارزد، مثل اینکه با خدا نیز می خواهد تعارف کند. آیا راستی خدا را منعم می بینی و لا غیر، پس این قدر از زید و عمر و تملق گفتن برای چه؟ اگر خدا منعم است و مستحق حمد فقط خداست، چرا ثنای خودت می کنی، یا دیگری را سزاوار ثنا می دانی؟ پس بدان که این «الحمد لله» گفتنت نیز تعارف است نه حقیقت. خدا هم که خبر از دلت دارد، حال تو را بهتر از خودت می داند.

ناپسند بودن ادّعی کذب

اگر پسران بگویند پدر! من مطیع و فرمانبردار شمایم لیکن می دانی که چموش است و دروغ می گوید، اگر فرمانی به او بدهی انجام نمی دهد، در مواقعش کشف می شود، آیا شما از این پسر که زبانش با دلش، با واقعش دو تاست خوشتان می آید؟

ابدا. به زبانش می گوید هرچه دارم مال شماست لیکن اگر به صد تومان
احتیاج پیدا کردی، بهانه می آورد. تو از چنین فرزندى ناراضى هستى. آیا
خدای تو از این همه کلکها و نفاقها خوشش می آید؟ هیهات!

ساختمان سست و حلوائى بی شکر

بزرگى می فرماید: «شما در معاملات دنیوى، از تظاهرات بدتان می آید. به
معماری سفارش ساختن خانه محکم و از هر جهت مناسبى را می دهى. وقتى
تحویل می دهد می فهمى به جای آجر، خشت و عوض آهن، چوب مصرف
کرده؛ ولى ظاهرش را خوب رنگ و روغن زده است، می گویى من این خانه
ظاهر فریب و بد باطن را نمى خواهم».

مثال واضح تر: اگر در خانه سفارش کرده بودى حلوائى درست کنند، وقتى
در دهان گذاشتى می بینى مزه حلوا ندارد، همه چیز دارد جز شیرینی. اگر
بگویند حلوا چه رنگ قشنگ حلوائى دارد، از آنها نمى پذیرى. اگر
حلواست حلوش کو؟

خوب! در کارهای دنیا تا حقیقتى نباشد نمى پذیرى، آیا در معاملات با خدا
توقع داری تظاهر بی حقیقت را بپذیرد؟

بدبختی این جاست که حاضر نیستیم عیبهای خودمان را بفهمیم. دوست داریم تعریفمان را بکنند و دروغی درباره ما بگویند که خیلی آدم با حقیقتی است تا خوشمان بیاید. به قدری

استعاده، ص: ۲۲۰

این نفس انسانی پست است که از دروغ خوشش می آید و از راست ناراحت می شود.

عقل کسی است که دردش را بفهمد و آنگاه دنبال درمان برود. اگر نفهمد، هلاک می گردد. بگذار ناراحت بشود؛ ولی بفهمد که این درگاهی است که جز نیت صادق چیزی نمی پذیرند: «ان الله لا ينظر الى صوركم و اعمالكم و انما ينظر الى قلوبكم».^{۲۲۳}

به دل و حقیقت می نگرند نه به ظاهر و صورت. پس دل و میلش را اصلاح کن. مبادا صمیم دلت میل به دنیا باشد که کارهایت مثل آن می گردد. مبادا صمیم دلت خودخواهی و خودپرستی و جلوه خودت باشد.

پس آنچه دل بر آن است مهم است. اگر نیت دلت درست شد، زبانت بجنبد یا عوضی بگوید مانعی ندارد حتی در مسأله فقهی هم همین است. اگر

^{۲۲۳} (۱) - بحار الأنوار: ۷۰ / ۲۴۸.

تصمیم داری نماز مغرب بخوانی، به زبانت اشتباها گفתי نماز عشا می خوانم، هیچ مانعی ندارد؛ چون میزان، قلب و نیت است.

جنگ جمل و اصحاب علی علیه السلام

مروی است که: «در جنگ جمل، یکی از دوستان امیر المؤمنین علیه السلام آهی کشید و گفت: ای کاش! برادرم هم بود! (برادرش از شیعیان علی علیه السلام بوده؛ ولی موفق نشده بود در رکاب

(۱) - بحار الأنوار: ۷۰ / ۲۴۸.

استعاذه، ص: ۲۲۱

علی علیه السلام به سعادت جهاد برسد).

حضرت پرسیدند: اهوی اخیک معنا؛ آیا میل برادرت با ماست؟

(یعنی همان صمیم قلب و نیتش، میلش، خواستش، آیا با ماست).

عرض کرد: بلی، و الله!

حضرت فرمود: او با ماست. نیت است که جمع می کند بلکه فرمود: می آیند کسانی که هنوز در پشت پدران و رحم مادرانند و به دنیا نیامده اند که با ما شریکند در این موقف (همه اش به اعتبار نیت و میل قلب است).^{۲۲۴}

امیدوارم با این توضیحات، معنای نیت واضح شده باشد تا بعد خلوص نیت را بحث کنیم.

باید از خدا بخواهیم صدق نیت را. به امام زمان خود اقتدا کنیم که در دعا عرض می کند: «پروردگارا! به ما ... و صدق نیت عنایت بفرما».^{۲۲۵}

خدایا! تو لطفی بفرما که من در نیت صادق باشم. راست بگویم. گاه انسان به عبادت متحرک است لیکن نفسش او را می جنباند. درست است که کار خوب می کند لیکن محرکش؛ یعنی نیتش حظّ نفس است. هوا و هوس است. آنگاه خیال می کند قربۀ الی الله است در حالی که قربۀ الی الشیطان می باشد.

خداوندا! تو ما را از مکر ابلیس و نفس خودمان نجات ده!

(۱) - نهج البلاغه فیض الاسلام: خ ۱۲.

^{۲۲۴} (۱) - نهج البلاغه فیض الاسلام: خ ۱۲.

^{۲۲۵} (۲) - اللهم ارزقنا توفیق الطاعة و بعد المعصية و صدق النية... (مفاتیح الجنان/ دعای امام زمان علیه السلام).

(۲) - اللَّهُمَّ ارزُقْنَا تَوْفِيقَ الطَّاعَةِ وَبَعْدَ الْمَعْصِيَةِ وَصَدَقَ النِّيَّةُ ... (مفاتيح الجنان / دعای امام زمان علیه السلام).

استعاذه، ص: ۲۲۲

جلسه بیست و ششم: اخلاص؛ کمال توحید

قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ* إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ. ۲۲۶

بحث درباره «اخلاص» بود و گفتیم که حصن حصین الهی است و اگر کسی بخواهد از شرّ شیاطین محفوظ بماند، چاره‌ای ندارد جز اینکه راه اخلاص را طی کند و تا مخلص نشود مانند گوی در دست شیطان می‌باشد.

همّ شیطان این است که ایمان انسان را ببرد. اگر نشد لااقل عمل را خراب کند. زاد و توشه آخرتش را از بین ببرد. دشمن شماست، شما هم باید او را دشمن بگیرید: إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا.... ۲۲۷ دشمن قوی است. دائماً در صدد است دستبردی به دل شما بزند. خلاصه باید اهل اخلاص شد تا دیگر بازیچه شیطان نباشیم.

(۱) - ص: ۸۲-۸۳

۳۳ (۱) - ص: ۸۲-۸۳.

۳۴ (۲) - فاطر: ۶.

استعاذه، ص: ۲۲۳

در نخستین خطبه نهج البلاغه از کلمات دربار مولا امیر المؤمنین علیه السلام است که می‌فرماید: «اول الدین معرفته و کمال معرفته التّصديق به ... و کمال توحیده الاخلاص له ...»^{۲۲۸} پایه دین، شناسایی خداست، اساس دین اعتقاد به مبدأ و معاد که پایه دعوت همه پیغمبران است و کمال معرفت خدا هم یکتا دانستن اوست. توحید در جمیع مراتب و شؤون ربّ العالمین و کمال توحید نیز اخلاص برای اوست.

اگر ربّ تو و همه موجودات یکی است، پس چرا برای غیر او کار می‌کنی و جز او را مؤثر می‌بینی؟ اگر راستی عقیده داری که لا اله الا الله، بیده الخیر؛ همه کارها به دست خداست و حلّ هر مشکلی به دست اوست و کشف هر کربی از اوست: «یا کاشف الضر و الکرب»، پس چرا رو به غیر او می‌آوری؟ اساس ریاکاری‌ها از این جاست. روی همین جهت است که شرک می‌ورزد؛ چون خیال می‌کند از خلق کاری می‌آید. به خیالش اگر آبرویی نزد خلق پیدا کرد، زندگی‌اش خوب می‌شود، درحالی که این امر با توحید منافات دارد و در نیت شخص، تأثیر می‌گذارد.

^{۲۲۸} (۱) - نهج البلاغه فیض الاسلام: خ ۱.

اگر موحدی، باید منحصرا داعی تو ربّ العالمین باشد. تو که خدایت را حاضر و ناظر می‌دانی، باید در حضور او اصلا به غیر

(۱) - نهج البلاغه فیض الاسلام: خ ۱.

استعاذه، ص: ۲۲۴

توجه نکنی تا چه رسد به اینکه کاری که او دستور فرموده، برای او و دیگری انجام دهی. نمی‌شود هم واجب را ادا کنی هم به دیگری بنمایانی تا تعریف کند. آیا از پروردگارت خجالت نمی‌کشی؟ نمی‌ترسی که برق غیرتش بجهد و تو را بگیرد.

«و کمال توحیده الاخلاص له». اگر راستی رب، مؤثر، پرورش دهنده و خلاصه همه کاره‌ات را خدا دانستی، پس چرا به غیر او علقه می‌اندازی؟! باید حتی در عالم دوستی نیز یگانه باشی. خدا و آنچه مربوط به خداست، مورد علاقه‌ات باشد.

بسیاری به اشتباه خود را مخلص می‌دانند

بیشتر کثافتکاریهای انسانی، منافی با اخلاص است. اگر رازق خداست و بس، دهنده، گیرنده، آورنده، برنده و خلاصه جمیع خیرات به دست اوست، چرا اسباب را مؤثر می‌پنداری. اگر کم و زیادی در وضع زندگی ات پیش آمد، به قضا و قدر او اعتراض می‌کنی؟ البته خیلی هم دقیق است. گاه می‌شود انسانی به خیال خودش مخلص است؛ ولی خبر ندارد، بعد که چشم برزخی اش باز شد، می‌فهمد عمری از او گذشت و یک نفس هم با خدای خود با اخلاص نبوده است. بسیاری هستند که به ارباب کثیره قایلند؛ یعنی به جای یک خدا، هزاران خدا می‌پرستند و خود را موحد می‌پندارند.

شب‌زنده‌داری به خاطر سگ!

در حالات یک نفر نوشته‌اند که: «شبی با خود گفتم: به مسجد

استعاذه، ص: ۲۲۵

بروم و با اخلاص، شبی را به عبادت به صبح رسانم. در تاریکی، گوشه مسجد سرگرم نماز و ذکر و دعا بود که صدایی از گوشه دیگر مسجد به گوشش خورد. با خود گفتم لا بد دیگری نیز مثل من این جا آمده تا عبادت کند. خوب شد! فردا مرا می‌بیند و برای مردم تعریف می‌کند که من برای خدا شب‌زنده‌داری می‌کنم، لذا نشاطش بیشتر شد و صدایش را نازکتر و

باحزن تر می کرد تا صبح شد. وقتی که هوا روشن شد دید گوشه مسجد سگی بوده که از سرما به مسجد پناهنده شده است».

معلوم شد تمام شب را به خاطر سگی به عبادت گذرانده؛ یعنی در حقیقت او را پرستیده است!

ناله شیطان از دست مخلصین

اگر اهل اخلاص هستی، با یک جا سروکاری داری. خدا را در شؤنت مؤثر می دانی و لا غیر. جاه و مال دنیا چیست که در نیت تو تأثیر بگذارد. عزّت از خداست و ذلّت هم از اوست. مرض از او و شفا نیز از اوست: ... **أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ**^{۲۲۹} اگر کسی این جور به در خانه خدا آمد شیطان از دستش ناله می کند لیکن خیلی سخت است. بلی اگر کسی مرد است با شیطان گلاویز می شود. با نفس و هوا جهاد اکبر می نماید تا بشود اهل اخلاص و گرنه کوه کوه عمل، کاه کاه رد می شود: ... **فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً**

(۱) - شوری: ۵۳.

استعاذه، ص: ۲۲۶

^{۲۲۹} (۱) - شوری: ۵۳.

سه طایفه پیش از دیگران محاکمه می شوند

بهرتر این است که مطلب در ضمن روایت روشن گردد. در محجّة البیضاء روایت می کند: «در قیامت اولین محاکمه‌ای که می شود درباره سه طایفه است:

نخست: علما؛ عده‌ای از آنان را که در محکمه عدل الهی حاضر می کنند و از آنان می پرسند: شما در دنیا چه کردید؟

علمی به شما دادیم، شما با آنچه کردید؟ گویند: پروردگارا! تو شاهی که در دنیا نشر علم می دادیم. به درس اشتغال داشتیم.

کتاب می نوشتیم و مردم را راهنمایی می کردیم.

در جوابشان گویند: دروغ می گوید، هرچه می کردید برای این بود که

بگویند شما دانا باشید. علامه‌اید. جلوه نفس بود. بلی کمال خودش را

می خواسته ظاهر سازد. بالجمله گویند: مزدت را گرفتی؛ یعنی به تو گفتند:

احسنت آقای علامه! دیگر از خدا طلبی نداری (سرّ اینکه نخستین محاکمه

۳۳ (۱) - فرقان: ۲۳.

است، چون هیچ گناهی سخت تر و بالاتر از شرک نیست، چنانچه هیچ خیری و سعادتى بالاتر از توحید نمى باشد).

دوم: مالدارانى را مى آورند که مالشان را در راه خیر صرف کرده اند (نه آن بدبختهاى که حسرت به گور بردند). گویند با

(۱) - فرقان: ۲۳.

استعاذه، ص: ۲۲۷

مالی که خدا به شما داد چه کردید؟ گویند: خدایا! تو شاهدی که در راه تو انفاق کردیم. بنای خیر کردیم. با فقرا همراهی نمودیم.

جوابشان می دهند: دروغ می گوید. خرج کردید تا مردم بگویند فلانى سخاوت دارد. اسمتان را در روزنامه ها بنویسند و در رادیو بخوانند. دیگر از خدا طلبی ندارید و لذا فرمود: هفت طایفه اند که در قیامت زیر سایه عرش هستند ... از آن جمله کسی که در پنهانی انفاق کند چنان بدهد که اگر با دست راستش می دهد، دست چپش نفهمد؛ یعنی در نهایت خفا این کار را بکند که احدی جز خدا از آن آگاه نشود؛ مانند زین العابدین علیه السلام که عبا بر سر می کشید تا کسی او را نشناسد، حتی بعضی از همان افرادی که امام

به آنها کمک می کرد، پشت سر آقا بد می گفتند و اعتراض می کردند که چرا علی بن الحسین علیه السلام به ما کمک نمی کند؛ چون حضرت را هنگام انفاق کردن به آنها نمی شناختند؛ اما اگر کسی میلیونها خرج کند برای هوای نفس و نظر خلق، یک غاز قیمت ندارد. نزد خدا ارزشی نخواهد داشت.

سومین: محاکمه؛ بعضی از شهدایند که در معرکه جنگ در جهاد در راه خدا کشته شده اند. از ایشان می پرسند شما چه کرده اید؟ گویند: پروردگارا! تو دانایی که ما عزیزترین متاع خود را که جان عزیز باشد در راه تو دادیم؛ زخمها خوردیم و ناراحتیها تحمل کردیم.

به آنها گویند: خدا از سر شما آگاه است، وقتی که به میدان

استعاذه، ص: ۲۲۸

جنگ آمدید نیت شما این بود که شجاعت خود را ظاهر سازید. به خلق جلوه دهید که قدرت دارید تا شما را مدح کنند. خلاصه با پروردگارتان کاری نداشتید. دیگر از خدا طلبی ندارید».

اهل تقوا احتیاط می کنند

گاه می شود انسانی، قرآن را خوب می خواند لیکن با آواز خواننده ها فرقی ندارد؛ چون می خواهد صدای خوشش را نمایش دهد.

یکی از روایات اخبار، همین موضوع باعث ترس او شده بود.

خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: «آقا در منزل قرآن می خوانم، زن و بچه ام می شنوند، ضمناً صدایم هم به خارج می رود، رهگذران نیز می شنوند، چطور است؟ حضرت فرمود:

متوسط بخوان».^{۲۳۱}

شاید سرش این باشد که دیگر انسان برای زن و بچه خودش ریا نمی کند (مگر خیلی احمق باشد). این است که دستور می فرماید «متوسط بخوان» که هم ایشان از صوت قرآن بهره مند گردند و هم صدایش به کوچه نرود تا مبتلا به ریا نگردد.

عجیب این است که تا داخل حصن اخلاق نیاید از شرّ شیاطین محفوظ نیست؛ یعنی در دام ایشان است. این جاست از

(۱) - اصول کافی: ۲ / ۶۱۶.

^{۲۳۱} (۱) - اصول کافی: ۲ / ۶۱۶.

جاهایی که باید شخص از صمیم قلب بخواند: **أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ**^{۲۳۲} خدایا! وضع به این مشکلی و ما این طور مسامحه کار؟ یک مرتبه پرده عقب برود و ساعت مرگ و عوالم برزخ آشکار گردد، چه خیالها که پیش خود می‌بافیم. خود را همنشین سلمانها می‌پنداشتیم. خود را دلخوش می‌کردیم که کربلا رفته‌ایم، مشهد رفته‌ایم؛ اما چه کربلایی و چه مشهدی؟! هم زیارت، هم سیاحت! دلش گرفته و خسته شده، برای تنوع و تفریح ضمنا زیارتی هم باشد؛ البته نباید ترک کرد بلکه مقصود این است که سعی در اخلاص نیت شود. می‌بینید شخصی حج می‌رود؛ چون اگر نرود مردم به او بد می‌گویند. یا مثلا برای اضافه شدن لقب «حاجی» به نامش و سوءاستفاده از این لقب، یا برای تجارت و آوردن سوغاتی‌هایی که خرج سفرش را چند برابر درمی‌آورد. خلاصه، کونیت خالص؟! اگر مراتب اخلاص را روشن کنیم، آن وقت واضح می‌شود که چه مقام رفیعی است و چه اندازه مخلصین کمند.

نمونه‌ای از بالاترین مراتب اخلاص

^{۲۳۳} (۱) - نمل: ۶۲.

بی خود نیست که شهدای کربلا سادات شهدایند. اخلاص را ببین! به حسب
ظاهر کمترین آنها غلام سیاه است. عرض می کند: «مولای من! حسب من
پست و نسبت من لئیم و رنگ من

(۱) - نمل: ۶۲.

استعاذه، ص: ۲۳۰

سیاه و بویم گندیده است. درست است که لایق نیستم جانم را قربانت کنم
لیکن شما بر من منت گذارید و مرا فدایی خود قرار دهید».

امام علیه السلام اذنش نمی دهد. گریه می کند: آقا! من در خوشی، ریزه خور
خوان احسان شما بودم، آیا در سختی، شما را رها کنم؟! خلاصه تا مرتبه
سوم چنان عجزی از خود بروز می دهد که حسین علیه السلام اذن جهادش
می دهد تا جانش را قربانی کند. آیا عملی از این خالص تر سراغ داری؟!

استعاذه، ص: ۲۳۱

جلسه بیست و هفتم: خلوص چیست و عمل خالص کدام است؟

قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَا غَوَيْنَهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ. ۲۳۳

۳ (۱) - ص: ۸۲-۸۳.

خالص هر چیزی آن است که غیرش با او نباشد و خودش تنها باشد؛ مثلاً
 طلای خالص؛ یعنی جز طلا چیزی نیست. مس ندارد. جنس اجنبی ندارد. یا
 مثلاً شیر خالص که در قرآن می‌فرماید: «از بین کثافت و خون، شیر خالص
 بیرون می‌آید»^{۲۳۴}؛ یعنی درحالی که با فضولات و خون برخورد دارد
 مع الوصف نه متعفن به بوی کثافت است و نه رنگ و بوی خون دارد.
 عمل باید خالص برای خدا باشد؛ یعنی داعی‌اش و محرکش تنها تقرب به
 حق باشد نه غیر. پس اگر هم می‌خواهد به خدا نزدیک شود و هم نظرش
 چیز دیگری است خدا نمی‌پذیرد و

(۱) - ص: ۸۲-۸۳.

(۲) - ... نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ
 نحل: ۶۶.

استعاده، ص: ۲۳۲

گفتیم که این امری است سرّی و راجع به گذراندن به دل یا زبان نیست.

^{۲۳۴} (۲) - i... نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ E نحل: ۶۶.

آبرو نزد خلق هم به دست خداست

تا واقعش چه باشد، محرّکش چیست؟ آیا قرب به خدا او را واداشته به این کار یا قرب مخلوق؟ مثلاً منبر که می‌رود تقرّب به خداست یا مال یا منزلت نزد خلق؟ و یا هر دو و هر سه. بدانید که جمع نمی‌گردد؛ یا خدا، یا غیر خدا و گرنه از خدا که یقیناً باز می‌ماند و نوعاً از غرض مادی نیز محروم می‌شود؛ چون دل مردم هم به دست خداست. اگر خدا بخواهد، منزلتی نزد خلق پیدا می‌کند و گرنه محال است و نتیجه به عکس می‌دهد.

داستانی از مالک دینار

گویند: «مالک دینار در اوایل عمر، صراف می‌کرد و روزگارش بد نبود. به طمع افزایش مال، هوس تولیت مسجد جامع اموی را در شام کرد و معلوم است اگر این مقام را می‌یافت چه مبالغه‌نگفتی مال به دستش می‌افتاد لیکن شرط در متولّی، ازهد خلق بودن است. باید از همه زاهدتر و پرهیزکارتر باشد.

این بود که به این هوس، تمام دارایش را بین مردم پخش کرد و معتکف مسجد شد تا حس می‌کرد کسی وارد شده فوراً به نماز می‌ایستاد و حالت خشوع به خودش می‌گرفت!

عجب این جاست هر کس از پهلویش رد می شد می گفت:

استعاذه، ص: ۲۳۳

مالک! چه در خیال داری؟ چه می خواهی بکنی؟!.

مدّتی به این منوال گذشت. گویند شبی به این فکر افتاد که من در چه حالم و به چه خیال واهی خودم را به این روز انداختم؟! اموالم را که در راه هوس خرج کردم و مردم هم که سرّ مرا فهمیده و آشکار می کنند خسر الدنیا و الآخره شدم!

آن شب راستی با دل شکسته استغفار کرد و از انفاقها و نمازها و ظاهرسازیهایش توبه کرد. بلی همه این کارها جزء سیئاتش بود. تا صبح همین طور ناله می کرد. فردا دید هر کس به مسجد می آید به او احترام می گذارد و التماس دعا دارد. همه به او اظهار ارادت می کنند. کم کم در شام مشهور شد که مالک، ازهد خلق است. آمدند و به او پیشنهاد تولیت موقوفات مسجد جامع را نمودند. گفت: هیئات! دیگر با خدای خود آشتی کرده ام و حالات خوبی هم نصیبش گردید».

پس آن بدبختی که از خلوص خالی است، راستی مصداق خسر الدنیا و الآخره می باشد.

گفتیم که شرط قبولی عبادات، «خلوص» است و عبادتی که خالی از خلوص باشد، ارزشی ندارد. پست‌ترین و بدترین مراتبش آن است که انسان بخواهد برای تقرّب به خلق و خالق، کاری انجام دهد، از آن شرکهای مبطل و ریاهایی است که جزء کبایر محسوب می‌شود. درجه بعدش آن است که برای حظّ نفس

استعاذه، ص: ۲۳۴

هم نباشد. گاه می‌شود که انسانی تقرّب به خلق در نیتش دخالتی ندارد لیکن میل نفسش در داعی‌اش اثر می‌گذارد؛ مثلاً هوا گرم است و روز جمعه با خود می‌گوید در حوض آب می‌روم خنک بشوم و غسل جمعه هم بکنم. حالا آیا راستی می‌خواهی غسل جمعه کنی یا خنک بشوی؟! یا مثلاً هوا سرد است می‌خواهد کمی گرم شود، می‌گوید:

حمّام می‌روم، غسل جمعه هم می‌کنم در حالی که گرم شدنش مورد نظرش می‌باشد. اگر بخواهی راستی عملت خالص باشد، باید هیچ‌گونه حظّ نفسی هم در نیت دخالتی نداشته باشد.

ضمنا هر چند ضمیمه نیت در مباح باشد، اگر مستقل در داعی شد، نفس عمل هم باطل است. مقصود ما جهت اخلاص است که حتی ضمایم تبعی هم نباشد؛ یعنی واقعا می خواهد غسل جمعه هم بکند ضمنا خنک هم بشود، یا گرم هم بشود، اینجا غسل صحیح است لیکن خالص نیست اما اگر منظور، هم غسل کردن، هم گرم یا سرد شدن است به قسمی که هر دو با هم محرّکش شود که هریک به تنهایی او را وادار به این کار نمی کرد، عمل باطل است.

به یک آفرین می سازد

خیلی دقیق است. برای حفظ نفس، گاهی انسانی خودش متوجه نیست و به یک «بارک الله» ساخته است و با خدای خودش معامله باقی نمی کند؛ اما به یک آفرین خلق و مدح و

استعاذه، ص: ۲۳۵

ستایش آنان حالش تغییر می کند و به آن می سازد.

از این بدتر، گاهی به یک آفرین پس از مرگش نیز اکتفا می کند. کاری می کند که پس از او تعریفش کنند. به قدری در وهم و خیال اسیر است که حبّ جاه او را واهی دارد حتی برای پس از مرگش - که خودش در این عالم

نیست - تا به مدح و ذم متأثر شود و کاری انجام دهد؛ یعنی برای پس از مرگش هم طالب جاه و اسم و رسم است، می گوید:

نام نیکی گر بماند ز آدمی به کز او ماند سرای زرنگار

بلی نام نیک ماندن برای تو وقتی نافع است که برای نام نیک، کاری نکرده باشی بلکه برای خدا انجام داده باشی. وقتی خوب است که خودت نیک شده باشی و کارت برای نیک نامی نباشد و گرنه اگر ذات خراب، نیت فاسد شد، هرچند همه هم تو را بستایند چه فایده ای برای تو دارد.

هم اکنون تعداد مسلمانان غیر شیعه، تقریباً چهار برابر شیعه است و بیشتر هم معاویه را مدح می کنند و به او معتقدند! آیا این ستایش ها برای معاویه سر سوزنی ارزش دارد؟ آیا از عذاب او چیزی می کاهد؟

نیک نامی دنیا برای تو که در برزخ هستی چه فایده دارد؟ تو در عالم ملکوت هستی، در عالم ملک هرچه باشد ربطی به تو ندارد. اوضاع جور دیگری است. بلی اگر با ایمان از این جا رفتی؛ یعنی راستی خودت نیک شدی، کارهایت برای خدا خالص بود نه

اینکه برای نیک‌نامی عملی انجام دهی، آن وقت پس از مرگ، مؤمنین به راستی برای تو دعا می‌کنند نه تعارفی؛ البتّه بهره می‌بری و مؤثر است و گرنه سر قبرت، فرش و چهلچراغ باشد، یا سنگ خالی، یا خاک خشک، برای تو هیچ فرقی نمی‌کند؛ چون اینها مال عالم ملک است.

خشم احمد بن طولون بر قاری قرآن

اگر با ایمان رفته باشی و اهل قرآن شده باشی، آن وقت یک نفر هم با اخلاص برای تو قرآنی بخواند، به کارت می‌خورد و گرنه حکایت احمد بن طولون است که دمیری در حیاة الحیوان می‌نویسد که:

«او سلطان مصر بود. وقتی که مرد، از طرف حکومت وقت یک نفر قاری بر سر قبرش معین کردند و حقوق گزافی هم برایش قرار دادند و او سرگرم قراءت قرآن بود.

روزی خبر آوردند که قاری ناگهان ناپدید شده است. از هر طرف شروع به تحقیق و تجسس کردند تا بالأخره او را پیدا کردند و پرسیدند: چرا فرار کردی؟ جرأت نمی‌کرد بگویند، فقط اظهار می‌داشت که استعفا می‌دهم. گفتند: اگر حقوق کم است دو برابر این مبلغ به تو می‌دهیم.

گفت: اگر چند برابر هم بدهید حاضر نیستم بپذیریم. بالأخره گفتند: دست از تو بر نمی داریم تا علّت را بگویی.

استعاذه، ص: ۲۳۷

گفت: چند شب قبل صاحب قبر به من اعتراض کرد و با من دست به یقه شد که چرا بر سر قبر من قرآن می خوانی؟ من گفتم مرا این جا آورده اند که قرآن برای تو بخوانم بلکه خیری و ثوابی به تو برسد. گفت: نه چنین است بلکه هر آیه ای که تو می خوانی، آتشی بر آتش من افزوده می شود. به من می گویند می شنوی؟

چرا در دنیا به آن عمل نکردی؟! لذا مرا معاف بدارید که من دیگر جرأت نمی کنم بر سر گورش قرآن بخوانم».

دو رکعت نماز خالص ما را بس

در دستگاه الهی جز حقیقت و صدق و اخلاص چیزی فایده ندارد. صد مرتبه هم به زبان بگویی «قربۀ الی الله» تا دل و سرّ و حقیقت تو چه باشد. اگر صدق باشد و آن را اصلاح کرده باشی فبها و گرنه لفظ خالی است.

غرض، نفس انسانی است که غالباً یا طلب منزلت نزد خلق را طالب است یا حظّ خودش را. کارهای خیری انجام می دهد و گمان می کند برای خداست؛

ولی فردای قیامت در صفحه سیئاتش مشاهده می کند؛ چون یا ریاست یا حظّ نفس.

اگر عمل خالص شد، یک ذره اش شخص را بلند می کند.

کسی که دو رکعت نماز بخواند، بهشتی می شود، بلی اما اگر خالصانه و با حضور قلب و گر نه اگر حقیقتی همراهش نباشد، همین است که می بینید.

استعاذه، ص: ۲۳۸

سید بن طاووس - علیه الرحمه - می فرماید: «حتی عبادتی که از ترس آتش یا طمع بهشت باشد نیز حظّ نفس است و آن عملی که خلوص حقیقی را باید داشته باشد ندارد». بالآخره برای کیف خودش می باشد.

البته از نظر شرعی عمل صحیح و نسبت به امور دیگر خالص است لیکن نسبت به درجات عالی خلوص که امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: «تو را نمی پرستم از ترس آتش و نه شوق به بهشت بلکه تو را سزاوار پرستش یافتم و تو را پرستیدم»^{۲۳۵} نسبت به این مقام ناقص است.

خواب عالم از عبادت به بود

^{۲۳۵} (۱) - بحار الأنوار: ۷۰ / ۱۸۶.

اینکه شنیده‌اید که دو رکعت نماز عالم بهتر از یک سال عبادت جاهل است، چرا؟ عالم؛ یعنی کسی که بفهمد. درک داشته باشد. حظوظ نفس را تشخیص دهد؛ ولی جاهل این حرفها را نمی‌فهمد. اصلاً به چه قصدی این کار را انجام می‌دهد؟ چه بسیار، خود یا دیگری را می‌پرستد و گمانش این است که خدا را پرستیده است.

و همچنین شنیده‌اید نماز پشت سر امام عالم، ثواب جماعتش هرچه باشد هزار برابر می‌شود؛ یعنی آن دانایی که آفات نفس را می‌شناسد و از حقیقت دین که اخلاص است جدا نمی‌باشد.

(۱) - بحار الأنوار: ۷۰ / ۱۸۶.

استعاذه، ص: ۲۳۹

گفتگوی امام حسین با علی اکبر علیهما السلام

در راه کربلا شنیده‌اید که: «حسین را خوابی گرفت و خبر داد که شنیدم منادی بین آسمان و زمین این ندا را کرد که: این قوم می‌روند و مرگ هم همراه آنهاست. علی اکبر عرض کرد: آیا ما بر حق نیستیم (و در راه خدا نمی‌باشیم) فرمود: چرا. عرض کرد: اذا لا نبالی بالموت؛ پس از مرگ باکی

نداریم: انما جعل الکلام علی الفؤاد دلیلاً. چه سعادت‌ی از این بالاتر که در راه حق و برای حق کشته شویم».^{۲۳۶}

یعنی فقط خدا، خدا. باب، باب اخلاص است. هیچ‌گونه غرضی و مرضی و حمیت جاهلیتی در کار نیست و نه حظّ نفسی که کسی بگوید آفرین یا نام و رسم، مقام و جاه در کار باشد. همه می‌دانستند کشته می‌شوند؛ ولی هدف، خالص برای خدا بود.

(۱) - لهوف: ۷۰.

استعاذه، ص: ۲۴۰

جلسه بیست و هشتم: اخلاص مقوم عمل

قالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغَوِّيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ.^{۲۳۷}

عمل، چه واجب باشد چه مستحب، ناچار باید همراه «اخلاص» باشد که «اخلاص مقوم عمل» است؛ یعنی بدون اخلاص اصلاً عمل لایق قبول نیست. نخستین مرتبه اخلاص آن است که محرّک و داعی‌اش در عمل، ترس از عذاب یا رسیدن به ثواب باشد؛ مثلاً نماز که می‌خواند، چه او را از خواب

^{۲۳۶} (۱) - لهوف: ۷۰.

^{۲۳۷} (۱) - ص: ۸۲-۸۳.

خوش بلند می کند وضو می گیرد، می گوید: نماز واجب است، اگر نخوانم
تارک الصلوٰۃ و در حکم کافر می شوم و به پانزده بلا و عقوبت که برای
تارک الصلوٰۃ وعده داده شده، می رسم. یا وعده های ثوابی که برای روزه دار
داده شده او را برمی انگیزد که چهارده ساعت مثلاً خود را از مفطرات و
مشتهیات نفس نگه دارد.

(۱) - ص: ۸۲ - ۸۳

استعاذه، ص: ۲۴۱

این مرتبه اوّل اخلاص است که عمل صحیح است و از هر چه بترسد، خدا او
را در امان می دارد و به هر چه امیدوار بوده، خدا به فضلش آن ثواب را به او
می رساند.

لیکن اگر این مرتبه هم نباشد؛ یعنی محرّک شخص در عمل حتّی ثواب و
عقاب هم نباشد بلکه چیز دیگری مثل طلب منزلت نزد خلق باشد (یا مثلاً
بگوید حج می روم و گرنه آبرویم نزد خلق می رود) تحصیل آبرو یا اظهار
قدس باشد، هر چند عمل مستحبّی باشد، حرام و آن را باطل می سازد.

این مسأله از بس دقیق است گاهی بر خود انسان نیز مشتبّه می شود؛ می بینید نسبت به منکرات علنی، اظهار تأسّف می کند، یا امر به معروف می نماید و به خیال خودش به واجب مهمّ الهی عمل کرده است، در حالی که محرّک او جلوه دادن خود است. یا می خواهد به دیگران بفهماند که دین دارد، هر چند صورت عمل، خیر است لیکن جزء گناهان کبیره اش ثبت می شود.

اعاده کردن سی سال نماز جماعت

حکایتی را ذکر کرده اند که باید در آن غور کرد که مبادا ما هم به آن مبتلا باشیم. یک نفر از خوبان از اهل تقوا سی سال در صف اوّل مسجدی همیشه حاضر بود. اوّل همه می آمده و آخر از همه می رفته است. پس از سی سال، روزی کاری برایش پیش آمد و نتوانست مثل همیشه زود برسد. وقتی رسید که صفوف

استعاذه، ص: ۲۴۲

جماعت تشکیل و همه متّصل و جایی برایش نبود. ناچار صف آخر اقتدا کرد تا نماز فارغ شد. هنگامی که مردم دسته دسته می رفتند، او را می دیدند. پیش خود سخت ناراحت شد که چرا مردم او را در صف آخر دیدند و خجالت کشید.

بعد در خود فرو رفت که چرا من خجالت کشیدم. به خود خطاب کرد که ای بدبخت! معلوم می‌شود این سی سال که صف اوّل می‌ایستادی برای نمایش به خلق بود و گرنه اگر برای خدا صف اوّل می‌ایستادی چطور شد امروز که خدا نخواست و در صف آخر ایستادی، مردم که تو را این جا دیدند ناراحت شدی؟ لذا توبه کرد و تمام نمازهای سی ساله‌اش را قضا نمود.

این داستان باید عبرتی برای همه ما شود. نمی‌گوییم صف اوّل نایستید بلکه باید بایستی اما از نظر فضیلت آن، نه برای نمایش و جلوه دادن که اگر روزی صف اوّل جا نبود، صف دوّم و سوّم یا آخر برایت فرقی نداشته باشد و نگویی من که اهل مسأله هستم باید صف اوّل باشم نه اینکه در صفوف دیگر و گاهی پهلوی دست یک بیچه یا بی‌سواد و عامی.

اینها ناخوشیهای نفس است که انسان را هلاک می‌کند؛ چنانچه در امام جماعت نیز چنین است. اگر کثرت جمعیت در داعی او اثر گذاشت، الآن دارد گناه می‌کند؛ چه یک نفر اقتدا کند، چه ده هزار نفر نباید برای او فرقی داشته باشد.

استعاذه، ص: ۲۴۳

توبه از ریا و ضمایم مستقل

بنابراین، باید محرک شخص در مرحله اول ترس از عقاب یا امید به ثواب و در مرحله دوم و کاملتر، خود خدا باشد. اگر جز این باشد، ریا و باطل و حرام است و اعاده یا قضای آن نیز واجب است اگر آن عمل واجب بوده است و توبه از آن در هر حال لازم است؛ چه واجب و چه مستحب.

و همچنین مانند ریاست ضمایم مباحی که مستقل در داعی است؛ مثلاً به مشهد مقدس مشرف می‌گردد، چه او را می‌جنانند؟

هوای مشهد یا میوه‌های فراوان یا سیاحت و ضمناً زیارت؟!

فصل خربزه می‌شد، عده‌ای به زیارت سامرا می‌رفتند که در بین اهل علم مشهور بود به «زیارت بطّیخه»؛ یعنی زیارت خربزه‌ای!! پس غرور تو را نگیرد که عمل صالحی از تو سرزده و به قصد خدایی کاری کرده‌ای بلکه همان چیزی که تو را جنانیده هدف تو است و خلاصه معبود تو تابع نظر تو است و کارت تقرّب به آن است.

قتیل الحمار یا شهید راه الاغ

مروی است که: «در زمان خاتم الانبیاء محمد صلی الله علیه و آله در یکی از جبهه‌های جنگ، یک نفر از کفار سوار الاغ سفید زیبایی بود و در صف

کفار جنگ می کرد. یکی از مسلمانان تا چشمش به این مرکب راهوار سفید افتاد، خوشش آمد و گفت: من می روم این

استعاذه، ص: ۲۴۴

کافر را می کشم و استرش را مالک می شوم و به این قصد حرکت کرد؛ ولی تا خواست حمله کند، آن مشرک پیشدستی کرد و مسلمان را کشت. او در بین اصحاب مشهور شد به قتل الحمار؛ کشته راه الاغ».

بین به چه قصدی حرکت کرد. این جا جز حق و حقیقت نمی خرنند. تظاهر فایده ندارد. پس وای به کشته نفس و هوا که گاهی خسر دنیا و الآخرة است. برای حظّ نفس اگر حرکت کردی، ممکن است به آن بررسی تا خدا چه خواهد لیکن اگر برای خدا جنبیدی حتما به آن خواهی رسید بلکه بیشتر و بهتر؛ چنانچه مضمون آیه شریفه است.^{۲۳۸}

ضمایم تبعی مبطل نیست

ضمنا این مطلب را هم یاد آور شوم که ضمایم تبعی مبطل عمل نیست؛ مثلاً راستی شوق به ثواب الهی او را به زیارت قبر حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام می کشاند؛ چون امام وعده داده است نزد میزان و صراط و نامه

^{۲۳۸} (۱) - مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ E شوری: ۲۰.

عمل به دست دادن، به فریادش می‌رسد، لذا به شوق این وعده‌ها حرکت می‌کند که خداوند به برکت شفاعت حضرت رضا علیه السلام ثواب حج و عمره به او بدهد، ضمناً می‌گوید: یک هفته دیگر می‌روم که هلوی مشهد

(۱) - مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤَتْهُ مِنْهَا وَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ شوری: ۲۰.

استعاذه، ص: ۲۴۵

هم برسد، یا خربزه‌اش شیرین شود. این مانعی ندارد. نه اینکه هلو و خربزه مشهد او را به زیارت وادارد که آن وقت می‌شود زیارت هلو و خربزه و هوای خوب؛ چون فقط به نام زیارت حضرت رضا علیه السلام است درحالی که حرکت و جنبش او در اثر چیز دیگری است.

حکمت کعبه در میان سرزمین سوزان

در نهج البلاغه ضمن خطبه‌ای از امیر المؤمنین علیه السلام درباره حج و حکمت آن، فرمایشاتی دارد که خلاصه ترجمه بعضی از آنها چنین است:

«خداوند تعالی خانه‌اش را در جای گرم سوزنده قرار داده که آسایشی در آن نباشد (اطرافش کوههایی است که آفتاب سوزان بر آنها می‌تابد و زمینهایش

هم لم یزرع است) اگر خدا می خواست خانه اش را در بهترین نقاط کره زمین قرار می داد لیکن اگر چنین می کرد، خلق آزمایش نمی شدند».^{۲۳۹}

مثلا اگر در لبنان بود، مردم به طمع آب و هوای خوش و سبزه و ریاحین، تفریحانه می رفتند، اینکه تقرّب به حق نشد.

این پرستش نفس است نه رب. محرّک تو میوه های خوب مگّه می شد مثل لبنان و

حالا نمی دانم این سالها که وفور نعمت و آسانی راه و فراهم

(۱) - نهج البلاغه فیض الاسلام: خ ۲۳۴ / ۷۹۴.

استعاذه، ص: ۲۴۶

آمدن وسایل به بهترین وجه صورت گرفته، آیا در نیّتها هم اثر گذاشته یا نه؟
سفر تجارت و تفریح یا چیزهای دیگر شده یا نه؟

خدا نکند که چنین عبادت بزرگی، تقرّب به نفس گردد.

کسی بد نفهمد. نمی گویم در مگّه معظمه غذای خوب نخورید. زاد و توشه
برندارید. سوغات نخرید بلکه مستحبّ است تطیب زاد و همچنین مسافر که

^{۲۳۹} (۱) - نهج البلاغه فیض الاسلام: خ ۲۳۴ / ۷۹۴.

به وطن باز می گردد با تحف و هدایا بیاید. آنچه مورد نظر است این است که محرّک تو این امور نباشد. مشوّق تو لا اقل ثواب و ترک عقاب باشد و چنان که گفتیم هر کس به امید ثواب یا برطرف شدن عقوبت عبادتی را انجام داد، یقیناً خدای تعالی به امیدش به او رفتار می فرماید.

خوب، حالا اگر همین اندازه هم نیت خالص نداشت، عملش لغو است.

سخنان علی علیه السلام بر بالین محتضر

در معانی الاخبار است که: «امیر المؤمنین علی علیه السلام به بالین یکی از شیعیانش آمد در حالی که او در حال نزع^{۲۴۰} بود. حضرت احوالش را پرسید که چطوری؟ عرض کرد: اخاف ذنبی و ارجو رحمه ربّی، دیگر فهمیده است که باید برود. گفت: از گناه می ترسم و به رحمت پروردگار امیدوارم.

حضرت فرمود: این خوف و رجا (بیم و امید) در هر دلی

(۱) - جان کردن.

استعاذه، ص: ۲۴۷

^{۲۴۰} (۱) - جان کردن.

باشد، خدای تعالی از هر چه می ترسد در امانش قرار می دهد و به هر چه امیدوار است او را می رساند».

معامله با خدا باخت ندارد

این جا دیگر معامله ای است که جز سود چیزی ندارد. دیگر مثل معامله دنیوی شرط ندارد؛ یعنی «لمن نشاء» درباره اش ذکر نشده بلکه وعده قطعی داده است و سعی او را «مشکور» خوانده است. معامله با نفس و هواست که متزلزل است لیکن معامله با خدا قطعی و به هیچ وجه زیان ندارد.

در سوره اسراء می فرماید: «هر کس زندگی دنیا را خواهد، برای هر کس بخواهیم زود آنچه را خواهد به او می دهیم سپس برایش دوزخ را قرار دهیم و بچشانیم به او نکوهیده رانده شده و هر کس آخرت خواست و بکوشد برای آن، در حالی که مؤمن است، پس آناند که سعیشان سپاسگزاری شده است».^{۲۴۱}

(۱) - مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَذْهُورًا* وَ مَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا اسراء: ۱۸-۱۹.

^{۲۴۱} (۱) - مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَذْهُورًا* وَ مَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا E اسراء: ۱۸-۱۹.

جلسه بیست و نهم: باطل بودن عبادت معاوضه‌ای

قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَا غَوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ. ۲۴۲

دیشب گفتیم که ضمیمه تبعی مانعی ندارد در صورتی که محرک اصلی، شوق رسیدن به ثواب یا ترس از عقاب باشد.

امشب مثال دیگری عرض کنم؛ مثلاً از ترس خدا راستی امسال می‌خواهد حج مشرف گردد که مبادا به دین یهود یا نصاری بمیرد، ضمناً نظرش هم این است که فلان جنس که در شهر خودش یافت نمی‌شود آنجا بخرد، یا فرشی هم همراه می‌برد که آنجا بفروشد و استفاده‌ای هم ببرد و این کار اصلاً اثری در حرکتش ندارد بلکه تبعی و ضمنی است.

ولی یک نفر می‌خواهد معامله کند به این قصد می‌خواهد برود که استفاده بکند، این سفر عبادت نیست بلکه تجارت است.

(۱) - ص: ۸۲-۸۳

یا حمله‌داری که به قصد استفاده باشد، رجای به ثواب نیست بلکه رجای به پول است. خلاصه، اساس را باید توجه کرد که چه چیز او را می‌جنباند و حرکت می‌دهد.

سخنی از صاحب عروه

حالا که سخن به این جا رسید، مناسب است مسأله‌ای را که سید - علیه الرحمه - در عروۃ الوثقی ذکر فرموده یادآور شوم.

عرض شد اگر عبادت به قصد رسیدن به ثواب یا ترس از عقاب باشد صحیح است. سید می‌فرماید: «به شرطی که عنوان معاوضه‌ای نداشته باشد که در بسیاری از کارهای مستحبی پیش می‌آید».^{۲۴۳}

خلاصه، هر کار خیری اگر عنوان دادوستد و معاوضه پیش آمد، دیگر عبادت نیست بلکه معامله است و صحّتش خالی از اشکال نیست.

مثلا شنیده است کسی که نماز حضرت زهرا علیها السلام را بخواند حاجتش روا می‌شود. خودش را مثل عمله‌ای که یک روز مزدور می‌شود که کار کند در برابر بیست تومان پول! این شخص هم می‌خواهد دو رکعت نماز بخواند

^{۲۴۳} (۱) - عروۃ الوثقی: ۲ / ۴۳۵.

در برابر روا شدن فلان حاجتش. این نماز نشد بلکه اجیری شد. کارگری شد، عبادت نیست. رجای ثواب نیست بلکه معاوضه به ثواب یا رسیدن به

(۱) - عروۃ الوثقی: ۲ / ۴۳۵.

استعاذه، ص: ۲۵۰

حاجت است. خیال می کند از خدا طلبی دارد که دو رکعت نماز برای ثواب یا قضای حاجت خوانده است.

چه داری تا معامله کنی

خود را در مقابل خدا صاحب چیزی، شأنی، کاری پنداشتن، خلاف واقع است. تو چه داری که می خواهی بدهی و در برابر، توقعی از خدا داشته باشی؟ مثلاً همین دو رکعت نماز که مثال زده شد، خم می شوی، می ایستی، پیشانی به خاک می گذاری و زبانت چیزهایی می خواند، خوب، کی تو را آفریده؟ اعضایت را مستوی قرار داده و این طور سالم نگه داشته که بتوانی به آسانی خم و راست شوی، یا این تکه گوشت را کی در دهان تو گویا کرده است؟

حق این است که تو بیش از یک اراده که آن هم به توفیق خداست چیزی نداری، پس چه داری که به خدا بدهی تا در مقابل چیزی طلبکار گردی؟ هرچه را بنگری مال خودش هست. دستت را در درگاهش دراز می کنی، این دست از کیست؟ از سر تا پایت، اصل وجود و صفات کمالی هرچه داری حدوثاً و بقاءً از خداست که تابع اراده تو قرار داده است. اراده نماز می کنی به راحتی می ایستی، کی این طور بدن سنگین را مسخر تو کرده است؟!

سخنی از ابن سینا

بو علی سینا گوید: «مردم از آهن ربا که سوزنی را جذب

استعاده، ص: ۲۵۱

می کند، تعجب می کنند لیکن تعجب نمی کنند که خداوند چگونه این هیكل سنگین را تابع نفس ناطقه قرار داده است».^{۲۴۴}

گاهی زیر تابوت رفته اید؟ یک نفر نمی تواند این مرده را حمل کند. یا اگر بتواند به زحمت می افتد و باید چند نفر این بدن سنگین را حمل نمایند؛ اما همین بدن وقتی که زنده بود، تا اراده می کرد، این وزن سنگین جابه جا می شد، به چه آسانی! هرگونه حرکتی که خواستی تابع اراده تو است. بلی

^{۲۴۴} (۱) - الناس يتعجبون من جذب المغناطيس مثقالاً من الحديد و لم يتعجبوا من جذب النفس الناطقة هذا الهيكل العظيم.

اراده‌ات را هم خدا به تو داده است: «و نمی‌خواهید مگر اینکه خدا
بخواهد.»^{۲۴۵}

پس مبادله و معاوضه‌ای نیست. حج می‌روی، پول خرج می‌کنی، پول مال
کیست؟ خودت مال کی هستی؟

ای هیچ ز بهر هیچ بر هیچ می‌چ

هرچه هست مال خداست. منتها روی مصالحی در شرع مقدّس، قانون مالک
و مملوک را معین فرموده است و گرنه دهنده و گیرنده هرچه را حسابش
کنی به خدا برمی‌گردد: «آگاه باشید! که همه کارها به خدا بازمی‌گردد.»^{۲۴۶}

پس به هوش باشید که در عباداتتان قصد معامله و معاوضه نکنید. خیال نکنی
مالی داده‌ای و کاری کرده‌ای؛ یعنی چیزی

(۱) - الناس يتعجبون من جذب المغناطيس مثقالا من الحديد و لم يتعجبوا من
جذب النفس الناطقة هذا الهيكل العظيم.

(۲) - وَ مَا تَشَاوُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ ... تکویر: ۲۹.

(۳) - ... أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ شوری: ۵۳.

^{۲۴۵} (۲) - i\... وَ مَا تَشَاوُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ ... E\... تکویر: ۲۹.

^{۲۴۶} (۳) - i\... أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ E\... شوری: ۵۳.

داشته‌ای و داده‌ای، حالا عوضش را ثواب یا رفع عقاب می‌خواهی.

جز مشت خاکی چیزی نبوده‌ای و حالا هم نیستی. نگاه این چند روزه نکن. بگذار پس از مدتی قبرت را نبش کنند، خواهی دید که باز هم مشت خاکی بیش نیستی.

چون الف او خود ندارد هیچ

ما چه ایم اندر جهان پیچ پیچ

هیچ

بلی دست توانایی بود که این بدن را جان داد و مشتی خاک را گویا و شنوا،
بینا و توانا ساخت و دوباره همین بدن را خاک می‌کند.^{۲۴۷}

«زیارت عاشورا» یا «جامعه» می‌خوانی، متوجه باش کی این زبان را به تو داد
و مسخر اراده تو گردانید؟ اگر به مقدمات افعال اختیاری برگردی که بیشتر
حیران می‌شوی. کی عقل و شعور داد؟ اسباب را برای تو فراهم نمود. توفیق
خیر داد. موانع را برطرف کرد و

^{۲۴۷} (۱) - (إِذَا مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى) طه: ۵۵.

پس اولاً: اصلاً معاوضه‌ای در کار نمی‌تواند باشد؛ چون مالی نداریم و چیزی از خود نداریم جز اراده‌ای که آن هم به توفیق اوست. و ثانیاً: بر فرض که بنا بر مزد و عوض باشد باید ببینیم چه داریم؟ کسانی که نماز، روزه، حج و غیره را انجام می‌دهید، راستی اگر بخواهند در برابر این کارها به شما مزد

(۱) - مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى طه: ۵۵.

استعاذه، ص: ۲۵۳

دهند اندازه‌اش چیست؟ مثلاً برای ده رکعت نماز خواندن چند دقیقه وقت صرف کرده‌ای؟ فرض کنیم ربع ساعت، خوب، ربع ساعت کارمزدش چقدر است؟

یا کسانی که شب‌زنده‌داری می‌کنید و می‌گویید: «سحرها همیشه بیداریم»، خوب، از سر شب تا صبح پاسبانهای که بیدارند حقوقشان چقدر است؟

پس به خیال خودت که مزد، طلبکاری، بنا شود به عدل به تو مزد دهند عملت چقدر قیمت دارد؟ حج رفتی، در برابرش چی می‌خواهی، آن هم حج این روزها! یا روزه گرفته‌ای؛ یعنی ناهار ظهرت را چند ساعت دیرتر خورده‌ای. بسیاری از مردم در اثر فرو رفتن در مشاغل دنیا موازین از دستشان

در می‌رود به طوری که از صبح تا شب چیزی نمی‌خورند و نمی‌آشامند و به گرسنگی و تشنگی خود اصلاً التفاتی ندارند. بدبخت کسی که خیال کند از خدا چیزی طلبکار است خودش را معامله‌گر حساب نماید.

بنابراین، باید داعی و محرّک شخص «رجای رسیدن به ثواب و وعده‌هایی که خداوند به فضلش داده است» باشد تا این که عملش عبادت شود و لایق گردد که در مقابل، اجری داده شود.

قصدش این باشد که به این درگاه، اظهار خشوعی کنم به امید آنکه خدای غفور و کریم؛ خدایی که غنی بالذات است و هیچ گونه نیازی به عمل من و امثال من ندارد، نظر لطفی بفرماید.

استعاذه، ص: ۲۵۴

دستگاه، دستگاه کرم است. وعده‌هایی داده است. وعده‌های او مرا به حرکت آورده و من امیدم به آنهاست نه عملم. من کیستم تا عملم چه باشد.

اگر این‌طور شد، دیگر عجبی در کار نمی‌آید. مگر عملی دارم که به آن بنازم؟ مگر از من کاری ساخته است که به آن عجب بورزم؟! لذا اهل عقل، هیچ وقت معجب به عمل خود نمی‌شوند.

جاهل است. بی خبر و بی خرد است که پر کاهی را جواهر نایابی می‌پندارد و پیش خود برای آن حسابهایی می‌کند؛ اما آفتاب حقیقت که ساعت مرگ طلوع کرد، حقایق را کشف می‌کند و معلوم می‌شود کاهی بیش نبوده آن را که جواهر می‌پنداشته است. بلی، **يَوْمَ تَبْلَى السَّرَائِرُ**^{۲۴۸} است؛ روزی که نهانها آشکار می‌شود.

کرمی به جای گوهر شب چراغ

شخصی در شب تاریکی، در دامنه کوهی حرکت می‌کرد. از دور چشمش به چیزی نورانی افتاد، به خیالش گوهر شب چراغ است. با احتیاط خاکهای اطراف آن را برداشت و در صندوق قرار داد. فردا اول پیش جواهر فروش شهر رفت و گفت: «من گوهر گران‌قیمتی دارم و می‌خواهم آن را بفروشم». گفت: «بیاور!».

(۱) - طارق: ۹.

استعاذه، ص: ۲۵۵

گفت: «نمی‌شود. خطر دارد. باید تو به منزل بیایی».

^{۲۴۸} (۱) - طارق: ۹.

جواهر فروش به ناچار به خانه‌اش رفت. با تشریفاتی، کیسه را از صندوق بیرون آورد لیکن جز مشت خاکی و پوست کرمی چیزی نبود. با تعجب به خود می‌گفت: «کو گوهر شب چراغ؟!».

جواهر فروش جریانش را پرسید. قضیه شب گذشته را برایش نقل کرد. گفت: «احمق! تو امروز مرا از کار باز کردی. تو در شب تار کرم درخشانی دیده‌ای و گمان کردی گوهر شب چراغ است».

خجالت و شرمندگی از عبادتها

بلی ای اهل عقل! وقتی که روز روشن شد و حقیقت کشف گردید، خودت خجالت می‌کشی از همین عبادتهایت که به خیالت معامله با خدا کرده‌ای. ببینید بزرگان دین چگونه به درگاه خدا اظهار عجز می‌کنند.

امام سجّاد علیه السّلام است که در دعای ابو حمزه عرض می‌کند: «و ما انا یا سیدی و ما خطری؛ من کیستم تا گناهم چه باشد. عملم چه باشد». خداوندا! تو معرفتی ده تا حقایق امور را بفهمیم پیش از آن که فایده‌ای نداشته باشد.

استعاذه، ص: ۲۵۶

... أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ.^{۲۴۹}

پنجمین رکن از ارکان استعاذه، «تضرّع» است؛ یعنی استعاذه گاهی تحقق پیدا می‌کند که در شخص حالت تضرّع باشد به طوری که اگر تضرّع نباشد استعاذه‌اش خالی از حقیقت است؛ زیرا تضرّع به معنای آشکار کردن ذلت و مسکنت و ناتوانی و بیچارگی است و در ابتدای بحث گفتیم که «استعاذه» به معنای فرار کردن شخص است از دشمنی که او را دنبال می‌کند و از دفاع از خود ناتوانست، به ناچار به کسی که توانایی دارد تا دشمن را از او دور کند و یاری‌اش نماید، پناهنده می‌شود و البته در آن حال، ناتوانی و نیازمندی از او آشکار خواهد بود؛ مانند بچه‌ای که ماری او را دنبال کند، ناله کنان خود را به مادر

(۱) - اعراف: ۹۴.

استعاذه، ص: ۲۵۷

می‌چسبانند. این حالت را «استعاذه» می‌گویند.

^{۲۴۹} (۱) - اعراف: ۹۴.

بنابراین، کسی که فهمید شیطان - که دشمن سرسخت آدمی است - به او حمله می‌کند و به تنهایی توانایی از خلاص شدن از شرّش را ندارد به ناچار ناله‌کنان بیچاره‌وار رو به پروردگار توانای مهربان می‌آورد و به زبان حال و قال می‌گوید:

«ای خدا! فریاد از دشمنی که همچو سگ، پارس کرده بر من و مرا دنبال می‌نماید».^{۲۵۰}

لزوم پناه بردن به خداوند از شرّ ابلیس

هرگاه حالت استعاذه به پروردگار از شرّ شیطان پدیدار شود، مناسب است تضرّع خود را با دعا‌های وارده در این باره ظاهر سازد. از آن جمله دعای شرّ دفع ابلیس است که می‌فرماید:

«خدایا! ابلیس بنده‌ای است از بندگان که می‌بیند مرا از سویی که من او را نمی‌بینم و تو می‌بینی او را از سویی که او نمی‌بیند تو را و تو نیرومندتری بر همه کارش و او توانایی ندارد بر چیزی از کار تو. خدایا! پس من کمک می‌خواهم از تو بر او. ای پروردگار من! زیرا که مرا با او طاقت نیست و نه مرا جنبش و نیرویی است بر او مگر به وسیله تو ای پروردگارم! خدایا! اگر او

^{۲۵۰} (۱) - وا غوثاه! من عدوّ قد استکلب علیّ (دعای حزین/ حاشیه مفاتیح الجنان).

قصد مرا کند، پس تو قصدش کن و اگر به من بداندیشی کند، پس بداندیشی کن با او و کفایت کن مرا از شرش و قرار ده بد

(۱) - وا غوثاه! من عدوّ قد استکلب علیّ (دعای حزین / حاشیه مفاتیح الجنان).

استعاذه، ص: ۲۵۸

اندیشی اش را در گردنش، به رحمت ای رحم کننده ترین رحم کنندگان! و خدا درود فرستد بر محمد و خاندانش.^{۲۵۱}

و شکی نیست اگر کسی با حالت تضرّع (یعنی خود را حقیقتاً برای خدا ذلیل ساخته و تنها به او نیازمند بداند و نجات خود را از او ببیند و تنها از او بخواهد) به پروردگار توانا و مهربان پناهنده شود و دفع شرّ شیطان را از او خواهد، البتّه او را پناه خواهد داد و نجاتش از آن ملعون قطعی است: «آیا خدا کفایت کننده بنده اش نیست؟».^{۲۵۲}

و آثار تضرّع به درگاه حضرت آفریدگار را ان شاء الله بیان خواهیم کرد.

^{۲۵۱} (۱) - اللَّهُمَّ ان ابليس عبد من عبيدك يراني من حيث لا اراه و انت تراه من حيث لا يراك و انت اقوى على امره كلّه و هو لا يقوى على شيء من امرك. اللَّهُمَّ فانا استعين بك عليه يا ربّ! فاني لا طاقة لي به و لا حول و لا قوّة لي عليه الا بك يا ربّ! اللَّهُمَّ ان ارادني فارده و ان كادني فكهده و اكفني شرّه و اجعل كيده في نحره برحمتك يا ارحم الراحمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين (دعای دفع شرّ ابليس / حاشیه مفاتیح الجنان).

^{۲۵۲} (۲) - اَلَيْسَ اللهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ... E\... زمر: ۳۶.

انسان از شیطان نادیده چگونه فرار کند؟

اگر گفته شود انسان بیچاره که شیطان را نمی‌بیند و او را نمی‌شناسد و از حمله‌های او و شرورش بی‌خبر است، با این حال چگونه ممکن است حالت فرار از او و پناهندگی به درگاه حضرت آفریدگار با تضرع در انسان پیدا شود. و خلاصه اشکال

(۱) - اللَّهُمَّ اِن اَبْلِيسَ عَبْدٌ مِنْ عِبِيدِكَ يَرَانِي مِنْ حَيْثُ لَا اَرَاهُ وَ اَنْتَ تَرَاهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَرَاكَ وَ اَنْتَ اَقْوَى عَلَيَّ اَمْرِهِ كُلِّهِ وَ هُوَ لَا يَقْوَى عَلَيَّ شَيْءٍ مِنْ اَمْرِكَ. اللَّهُمَّ فَاِنَا اسْتَغِيثُ بِكَ عَلَيْهِ يَا رَبِّ! فَاِنِي لَا طَاقَةَ لِي بِهِ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ لِي عَلَيْهِ اِلَّا بِكَ يَا رَبِّ! اللَّهُمَّ اِنْ ارَادَنِي فَارِدَهُ وَ اِنْ كَادَنِي فَكَدَهُ وَ اِكْفَنِي شَرَّهُ وَ اجْعَلْ كِيدَهُ فِي نَحْرِهِ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَ صَلِّی اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ (دعای دفع شرّ ابلیس / حاشیه مفاتیح الجنان).

(۲) - اَلَيْسَ اللّٰهُ بِكَافٍ عَبْدَهٗ ... زمر: ۳۶.

استعاذه، ص: ۲۵۹

آن است که: فرار از دشمن ناشناخته، نامعقول است، چه رسد به حالت تضرع و پناهندگی.

پاسخ آن است که: شناختن دشمن و آگاهی از او تنها به دیدنش با چشم نیست بلکه از دیدن آثار قطعی، پی به او می‌بریم؛ مثلاً اگر در تاریکی از یک سمت سنگهایی بر سر و صورت و بدن انسانی زده شود، یا تیرهایی به او پرتاب شود، یقین می‌کند که دشمنی در کمین دارد که قصد جان و مالش را دارد. آن وقت پیش از تحقیق از اینکه او چه کسی است، فوراً به فکر پناهگاهی می‌افتد، در آن حال اگر خانه‌ای نزدیکش باشد درب خانه را می‌کوبد و به صاحبخانه استغاثه و التماس می‌کند و خود را در دامن او می‌اندازد و از روی عجز و نیازمندی، نجات خود را از شرّ دشمن می‌طلبد؛ بنابراین، کسی که حمله‌ها و ضررهای شیطان را حس می‌کند، هرچند او را نمی‌بیند، باید به فکر پناهگاه بیفتد.

اگر گفته شود نه تنها خود شیطان غیر محسوس است بلکه حمله‌ها و ضربه‌هایش نیز نامحسوس می‌باشد و کسی که ضربه دشمن را حس نکند، چگونه حالت فرار و استعاضه به دیگری در او پدید می‌شود؟

پاسخ این است که حمله‌های شیطان محسوس و همان وسوسه‌ها و شکها و اندیشه‌های نارواست که در شبانه‌روز بر دل آدمی وارد می‌سازد، به‌طوری‌که یک لحظه از آدمی غافل

استعاضه، ص: ۲۶۰

نمی شود.

شیطان هرگز نمی خوابد

شخصی از بزرگی پرسید: «آیا شیطان را خواب می گیرد مانند بنی آدم؟».

پاسخ داد: «اگر شیطان را در شبانه روز خوابی بود، به همان اندازه از آدمی غافل بود و آدمی در هنگام خواب او، راحت و آزاد می شد و چون می بینیم یک لحظه هم آدمی از شرّ او در امان نیست، پس او را خواب و غفلت نخواهد بود (البته جواب علمی دارد و آن این است که شیطان از عالم ماده نیست تا احتیاج به خواب داشته باشد و این لطیفه ای است)».

و اگر گفته شود بیچاره آدمی چه می داند که این خاطره و اندیشه شیطانی است و تیری است از کمان او که بر دلش نشسته تا از آن ناله کنان فرار کرده رو به خدا آورد؟

پاسخ این است که: به طور کلی هر خاطره ای که نتیجه اش بریدگی از خدا و اضطراب دل و شک در خدا و رسول و آخرت باشد، قطعاً شیطانی است؛ چنانچه در برابرش هر خاطره ای که اثرش امید به خدا و اطمینان به او و به حیات جاودانی باشد، حتماً رحمانی است. و نیز هر خاطره ای که موجب

دوری از خدا و محرومیت از ثواب و جزای او یا رسیدن به قهر و عذابش باشد، آن خاطره از شیطان است؛ چنانچه هر خاطره‌ای که پیروی از آن

استعاذه، ص: ۲۶۱

سبب قرب به حضرت آفریدگار و رسیدن به ثواب او باشد، از ملک و رحمان است.

و اما شرح این مجمل بدین قرار است: خاطره‌هایی که در شبانه‌روز به دل آدمی وارد می‌شود و سپس شوق و اراده پدید آمده، آنها را عملی می‌کند، سه قسم است:

قسم اول آنکه: بر خودش آشکار است که رحمانی است؛ مثل اینکه موقع نماز بر دلش می‌گذرد که نماز بخوان. هنگامی که موردی برای انفاق می‌رسد، بر دلش خطور می‌کند بخل مکن، صله رحم کن. کسی که به تو روی آورد، او را محروم مساز و در انجام حاجتش بشتاب. از فلان و بهمان که به تو چنین و چنان کردند در گذر. هنگام معامله انصاف را رعایت کن. ناتوانی را دستگیری کن و غیره و خلاصه هرچه مورد امر خداست.

قسم دوم آنکه: شیطانی بودن آن معلوم است و موارد آن ضدّ قسم اول است؛ یعنی هرچه مورد نهی عقل و شرع است؛ مانند اینکه هنگام پیش آمدن

خیری، از فقر و کم شدن مالش بترسد: الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ...^{۲۵۳} یا اینکه بگوید: از کجا این مورد لازم باشد؟! شاید مورد مهمتری پیش آمد. یا اینکه: فلانی که بیش از من دارد، باید بدهد.

یا هنگامی که از کسی صدمه‌ای ببیند قصد کند چند برابرش به او صدمه بزند. اگر فحشی شنید، بخواهد بیشتر پاسخ دهد.

(۱) - بقره: ۲۶۸.

استعاذه، ص: ۲۶۲

اگر از رحم خود ناراحتی دید، قصد می‌کند از او ببرد. یا اگر شنید کسی غیبتش را کرده و عیبتش را فاش ساخته، قصد می‌کند در مقابل، هرچه عیب از او سراغ دارد فاش ساخته او را مفتضح سازد، تا جایی که به او تهمت می‌زند. اگر حسادت کسی در دلش جای گرفت، برای گرفته شدن نعمت از او نقشه‌ها می‌کشد.

و بالجمله، خاطره‌های شیطانی در معامله‌های خلق افزون از شمار است و بر کسی که از اوامر و نواهی شرع مقدس اسلام با خبر باشد، بسی آشکار است.

^{۲۵۳} (۱) - بقره: ۲۶۸.

قسم سوّم آنکه: خاطره‌هایی است که شیطانی بودن آنها نیاز به دقّت زیادی دارد، یا اینکه پس از واقع شدن در مهلکه دانسته می‌شود که آن خاطره از شیطان بوده است. و این قسم را انواعی است: از آن جمله خاطره‌هایی است که منظور شیطان سرگرمی انسان و غافل شدنش از یاد خداست؛ مانند خاطره‌هایی که در حال نماز یا انجام عبادت دیگری به دل آدمی وارد می‌کند تا از فیض حضور قلب محروم شود. و گاهی به قدری در خیال انسانی نفوذ پیدا می‌کند که راستی شخص ملعبه شیطان می‌گردد نظیر این داستان.

گویند: «شخصی ظرف پر از شیری بر سر داشت و از ده رو به شهر می‌آمد. در راه به خیال افتاد که تا کی در این زحمت باشم. از امروز آنچه فروختم فلان مقدار از آن را پس‌انداز می‌کنم و در ماه، فلان مقدار می‌شود، پس از چند ماه گوسفندی

استعاده، ص: ۲۶۳

می‌خرم. از شیر و پشم او گوسفند دیگری و از توالد آنها پس از فلان مدّت، دارای گوسفندانی می‌شوم و آنها را با فرزندم به چرا می‌فرستم. در فلان محل ممکن است در چراگاه با فلان و بهمان گفتگو پیش آید و با فرزندم نزاع کنند، اگر بچه‌ام را زدند البتّه تلافی خواهم کرد. در این هنگام دستها را بلند

کرد تا بر سر زننده پسرش بزند که به ظرف شیر اصابت کرد و شیرها ریخت».

و گاهی حادثه ناگواری که واقع شده و گذشته است، بر دل آدمی وارد می‌سازد تا او را ناراحت ساخته و به قضای الهی خشمگین سازد و از مقامات صابرين و اهل رضا و تسلیم محروم شود.

و بدتر از آن، خاطره‌های غم‌انگیز آتیه است. ای فردا! چه خواهد شد؟ شاید چنین شد، شاید چنان نشد، من چه کنم؟ در حالی که شاید واقعا فردایی نداشته باشد؛ یعنی مرگش برسد و گاهی این نوع خاطره‌ها آدمی را به هلاکت ابدی می‌رساند. به عنوان مثال:

۱- چند سال قبل، شخصی قطعه زمینی را که خودش متری سه تومان خریده بود، به متری سی تومان فروخت. پس از چند روز، خریدار آن را متری نود تومان و خریدار دومی آن را به متری سیصد تومان فروخت.

بیچاره فروشنده اولی مورد حمله خاطره‌های شیطانی واقع

استعاذه، ص: ۲۶۴

شده و خود را ملامت می‌کرد که چرا در فروش، شتاب ورزیدی؟

اگر یک هفته صبر کرده بودی، به ده برابر قیمتی که فروختی، فروش می‌رفت و میلیونر می‌شدی.

خلاصه تا یک هفته پریشان و نالان و بالأخره با خوردن آهک و زرنیخ، خودش را هلاک ساخت!!

۲- دیگری را سراغ دارم که هرچه داشت فروخت و ملکی به مبلغ ۲۵۰ هزار تومان (البته چندین سال قبل) خرید پس از تحویل گرفتن، معلوم شد فریب خورده و ارزش و درآمدی ندارد و مشتری نصف، بلکه ثلث قیمت هم ندارد. خلاصه بیچاره بیمار شد و عاقبت حسرت کش گردید.

۳- بیش از سی سال قبل، تاجری در شیراز ورشکست گردید و خانه‌نشین شد. آنچه داشت از اثاثیه به تدریج می‌فروخت و معیشت می‌نمود. روزی در این اندیشه فرو رفت که من اگر به همین منوال پیش بروم تا چقدر می‌توانم دوام بیاورم؟ آنچه داشت پیش خود قیمت کرد، آنگاه آنها را با مخارج روزانه‌اش برآورد کرد دید تا سه سال می‌تواند از فروش اشیای موجوده زندگی کند. با خود گفت: پس از سه سال چکنم؟ جز این که در مجامع عمومی و در معابر، گدایی کنم. من که عمری تاجر بودم و با شرافت زندگی کردم، دست گدایی چگونه جلو مردمان که مرا می‌شناسند دراز کنم؟!

بالجمله، در نتیجه هجوم این خاطره‌های شیطانی، سم

خورد و خود را هلاک ساخت.

این نوع داستانها فراوان است و در آنچه گفته شد برای عبرت گرفتن و دانستن حمله‌ها و ضربات شیاطین بر دل آدمی کفایت است.

هر سال شنیده می‌شود بعضی از جوانان که در امتحان رد می‌شوند، یا در مسابقات ورودی دانشگاهها پذیرفته نمی‌شوند، انتحار می‌کنند یا به بیماری روانی مبتلا می‌شوند.

اگر گفته شود آدمی در برابر این خاطره‌ها و حمله‌های شیاطین توانایی مقاومت ندارد و هرچه بخواهد از خودش دور سازد نمی‌تواند، پس معذور است.

می‌گوییم: این ناتوانی در اثر نداشتن یا ضعف ایمان به خداست که او را رازق نمی‌بیند و نعمتهای افزون از شمارش را که به او داده نادیده می‌گیرد و به جای شکرگزاری، کفران می‌کند و سبب را مستقل در تأثیر می‌پندارد و به جای توکل بر خدا، به اسباب تکیه می‌کند و از مرگ و فنای دنیا بی‌خبر می‌ماند.

خاطره‌های رحمانی از سوی ملک

دیگر آنکه اگر شیطان این خاطره‌های ناروا را بر دل آدمی وارد می‌سازد، در برابرش ملک هم خاطره‌های رحمانی به او می‌رساند. بدون شک، کسی که شیطان به او می‌گوید: «خود را بکش تا راحت و خلاص شوی»، ملک هم به او می‌گوید: «نکن»

استعاذه، ص: ۲۶۶

و گرنه شقی و بد عاقبت می‌شوی» لیکن کسی که عمری اطاعت شیطان کرده، کجا ندای رحمانی در او تأثیر می‌کند؟!^{۲۵۴}

هر که گریزد ز خراجات شاه بارکش غول بیابان شود

دامهای شیطان از راه عبادت

نوع دیگر از حمله‌های شیاطین، خاطره‌هایی است که ابتدای آن خیر و خوب است، ولی نتیجه‌اش شرّ و هلاکت است؛ مانند اینکه به خاطر انسان می‌گذرانند امر مستحبّی را تا اینکه واجبی از او فوت شود. یا در حرامی افتد. یا اینکه حرام و معصیتی را به خیال عبادت و طاعت بر او عرضه می‌دارد و بجا می‌آورد و به آن هم دلخوش می‌شود.

^{۲۵۴} (۱) - i... أُولَئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ E فصلت: ۴۴.

یا اینکه او را به واجبی وامی دارد و او را رها نمی کند تا به وسیله ریا و عجب آن را باطل ساخته جزء گناهانش نماید.

چون این نوع دام و کید شیطان، مورد ابتلای عمومی است و بسیار خفی و دانستن آن ضروری است. برای روشن شدن مطلب چند مثال تذکر داده می شود:

۱- شخصی را می بیند رو به قبله بول می کند، اگر احتمال می دهد حرام بودنش را نمی داند، باید او را ارشاد و راهنمایی کند. با نرمش در سخن و احترام به او بفهماند رو به قبله و پشت به قبله بول کردن حرام است و اگر سمت قبله را نمی شناسد، به

(۱) - ... أُولَئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ فَصَلِّ: ۴۴.

استعاذه، ص: ۲۶۷

او برساند که این سمت قبله است.

در این صورت، اگر شیطان او را وادارد که به جای ارشادش، نهی و زجرش کند و به جای نرمش در سخن، با او تندی کند، یا به جای اینکه بگوید:

ایستاده بول کردن سبب ترشح بول به بدن و لباس و نجس شدن می شود، بگوید: مانند سگ بول می کنی و به سب و شتم با او مخاطبه کند، گناهان کبیره ای مرتکب شده و به خیال نهی از منکر، خودش منکرهایی مرتکب گردیده است.

۲- شخصی فرزندش نماز نمی خواند. وظیفه اش این است که در درجه اول او را اندرز دهد و با مهر و نرمش او را به نماز وادارد، پس اگر در درجه نخست او را زجر کند، بزند، از خانه بیرون کند، نفقه اش ندهد تا جایی که بچه برود دزدی کند و از او باش و بی بندوبارها شود، پدرش گناه بزرگی مرتکب شده بلکه گناهان کبیره ای به خیال عبادت و نهی از منکر کرده است.

۳- شخصی صدای خوبی دارد و اصطلاحات قراء را می داند، شیطان به او می گوید: «قرآن را بلند و با رعایت اصطلاحات بخوان تا مردم بهره مند شوند و به ثواب استماع قرآن برسند» و پس از شروع به قراءت چون شیطان همراه اوست از یاد خدا و کلامش او را باز می دارد و از صدای خودش خشنود و از گوش گرفتن مردم و احسنت و آفرین آنها لذت می برد به طوری که دوست دارد بیشتر بخواند تا از این لذتهای

استعاذه، ص: ۲۶۸

خواندن قرآن مستحب بود لیکن شیطان نه تنها از ثواب قراءت محروم شد کرد بلکه گنهکار و مشرک و ریاکار و مانند خودش، مطرودش ساخت.

۴- شخصی از علوم دینی بهره‌مند است، شیطان به او تلقین می‌کند که به وسیله قلم مردم را راهنمایی کن. مشکلات را پاسخ ده و در ضمن، شهرت‌طلبی را نزدش جلوه می‌دهد تا اینکه به قصد نمایش دادن علم خود و مشهور شدن به فضیلت، کتاب دینی بنویسد، درحالی که هیچ بهره‌ای نزد خدا ندارد.

به دیگری که اهل نطق و بیان است، شیطان می‌گوید:

«محراب و منبر جای پیغمبر و امام است و تو هم جانشین آنها هستی، باید خلق را ارشاد کنی و آنان را از فیض نماز جماعت بهره‌مند کنی و از منبر رفتن و اندرز دادن و از خدا ترسیدن و به او امید داشتن واداری» و در ضمن، جاه‌طلبی، مال افزونی، مرید داری، مدح و ثنای خلق را در دل او جای می‌دهد تا به قصد رسیدن به این هدفهای شیطانی، گرم محراب و منبر شود و در نتیجه پله‌های منبر، درکات دوزخ او گردد و محرابش گودالی از جهنم شود.

۵- ممکن است مرد و زن نامحرمی در مکان خلوتی که دیگری نتواند بر آنان وارد شود، واقع شوند؛ البتّه شیطان آنان را رها نخواهد کرد تا آنان را به حرام و گناه اندازد و وظیفه آنها این

استعاذه، ص: ۲۶۹

بود که متوجّه باشند خلوت با بیگانه با خوف فساد حرام است، هرچه بخواهند با هم عبادت کنند و در این صورت حتّی نمازشان هم باطل است. و برای دانستن فساد خلوت با اجنبیه در داستان برصیصای عابد که قبلاً تذکّر داده شد، دقّت شود.

شرع مقدّس، میزان خیر و شر

اگر گفته شود بنابراین، هر خاطره خیری که بر دل آدمی وارد شد، نباید از آن پیروی کرد و به آن عمل نمود؛ چون ممکن است از شیطان باشد، یا اینکه شیطان آن عمل را فاسد نموده و انسان را رها نکند تا آن را گناه سازد.

پاسخ این است که: حاشا و کلاً! که غرض و نتیجه این تذکّرات، ترک عمل خیر و عبادت و اطاعت باشد بلکه غرض، پیدایش حالت استعاذه به پروردگار است از شرّ شیطان.

توضیح مطلب آنکه: هر خاطره خیری که به دل وارد شود، نخست باید آن را به میزان شرع بسنجد، اگر دید مطابق امر خداست، آنگاه متوجّه شود که شیطان در کمین اوست و نمی‌گذارد عبادت خالص - که موجب قرب او به خدا خواهد شد - از او صادر شود و او را رها نمی‌کند تا در نیت و قصدش اخلال نماید. و جز فرار از شیطان و پناهندگی به حضرت آفریدگار، چاره‌ای ندارد، پس پیش از شروع به آن عمل خیر؛ واجب یا

استعاذه، ص: ۲۷۰

مستحب باید استعاذه حقیقی به طوری که زبانش می‌گوید: «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» ترجمان حال و دل او باشد. خلاصه، هر امر خیری که برای آدمی پیش آید و انجام آن به دلش خطور کند و مطابق با شرع باشد، نباید از آن، رو گرداند بلکه با شتاب آن را انجام دهد لیکن با فرار از شیطان و پناهندگی به خداوند رحمان به طوری که شیطان همراهش نشود تا بتواند عمل را راست و درست انجام دهد و مستحقّ ثواب و قرب حضرت آفریدگار گردد.

دشمن انسان از دیدگاه قرآن

پروردگار عالم در چند جا از قرآن مجید، «شیطان» را برای بشر به دشمنی معرفی فرموده و انسان را از شرّ و کید او بر حذر داشته و امر فرموده است از او فرار کند و با او از در مخالفت و دشمنی درآید؛ چنانچه می‌فرماید:

«و پیروی نکنید از گامهای شیطان (که برای گمراهی شما گام برمی‌دارد)؛ زیرا شیطان برای شما دشمنی آشکار است. او شما را تنها به بدیها و زشتیها و انحراف فرمان می‌دهد (و دستور می‌دهد) آنچه را که نمی‌دانید به خدا نسبت دهید».^{۲۵۵}

«آیا شیطان و ذریه‌اش را به جای خدا، دوستان خود

(۱) - ... وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ * إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ بقره: ۱۶۸ - ۱۶۹.

استعاذه، ص: ۲۷۱

می‌گیرید درحالی که برای شما دشمنند؟!».^{۲۵۶}

«حتما شیطان دشمن شماست، پس او را دشمن بگیرید».^{۲۵۷}

^{۲۵۵} (۱) - i\... وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ * إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ بقره: ۱۶۸ - ۱۶۹.

^{۲۵۶} (۱) - i\... أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ E\... كهف: ۵۰.

^{۲۵۷} (۲) - i\... إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا E\... فاطر: ۶.

«آیا با شما پیمان نبستم ای اولاد آدم! که شیطان را نپرستید؛ زیرا برای شما دشمن آشکار است».^{۲۵۸}

بنابراین، کسی که به خدا و رسول و قرآن ایمان دارد، باید دشمنی کردن با شیطان را بر خود حتم و واجب بداند و دوستی با او را هلاک کننده ببیند.

و از بیانات گذشته به خوبی دانسته شد که دوستی با شیطان، پیروی کردن و سوسه‌ها و خاطره‌های ناروا و فرمانهای اوست؛ چنانچه دشمنی با او مخالفت و سرپیچی از فرمانهای اوست.

سختی مخالفت با شیطان

چون تمام و سوسه‌ها و فرمانهای شیطان مطابق خواسته‌های نفسانی و شهوات حیوانی است، به راستی مخالفت او بسیار سخت و بر نفس ناگوار است؛ مثلاً اگر شخصی سخت عسل دوست باشد و به آن علاقه‌مند و نزدش حاضر باشد و چون بخواهد بخورد، دکتر حاذقی که حاضر است بگوید: «من

(۱) - ... أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ ... كهف: ۵۰.

(۲) - إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا ... فاطر: ۶.

^{۲۵۸} (۳) - (۱) أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ E: ۶۰.

(۳) - أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ يس:

۶۰.

استعاذه، ص: ۲۷۲

می دانم که عسل برای تو سخت زیانبخش است». و دیگری به او بگوید: «از کجا این دکتر حاذق باشد؟ یا درست تشخیص داده باشد؟ شاید می خواهد تو از عسل لذت نبری بلکه برعکس گفته دکتر، عسل برای تو خیلی هم نافع است. چنین و چنان است».

حالا کدام مرد است که فرمان دکتر را ترجیح دهد؟!

یا جوانی با زن بیگانه در مکان خلوت بلا مانعی باشد و شیطان هم هر دو را وسوسه و تشویق بر امر حرام کند، دشوار بودن مخالفت شیطان و پیروی کردن از خاطره رحمانی - که او را به ترک این کار امر می کند - بسی آشکار است؛ چنانچه عمر بن سعد - که سخت دوستدار دنیا و خواستار ریاست و حکومت بود - خاطره شیطانی حکومت ری که به شرط جنگ با حضرت سید الشهداء علیه السلام به وسیله شیطان انسی؛ یعنی ابن زیاد لعین را چون همان میل نفسانی او بود پذیرفت لیکن خاطره رحمانی را؛ یعنی صرف نظر کردن از حکومت ری و ترک جنگ با حضرت سید الشهداء علیه السلام که به وسیله «کامل» رفیق پدرش سعد وقاص به او القا شد - به شرحی

که در کتب مقاتل ذکر شده- پذیرفت و اندرزهای او را چون برخلاف میل نفسانی اش بود، رد کرد.

تحریک خواسته نفس توسط شیطان

در حقیقت چنانچه جایی که در آن مردار و استخوان باشد، سگ گرسنه آن را رها نخواهد کرد، همچنین دلی که در آن جیفه حبّ دنیا و شهوات است، شیطان آن را رها نخواهد کرد و تا

استعاذه، ص: ۲۷۳

چنین است، عمل با اخلاص و صحیح از او سر نخواهد زد.

ضمناً از این مثال و بیان به خوبی دانسته می شود که سبب هلاکت انسان همان خواسته ها و خواهشهای نفسانی اوست و آنچه از ناحیه شیطانی است، تحریک آن خواسته ها و تشویق به انجام دادن آنهاست. برای روشن شدن مطلب به آیه شریفه توجه کنید:

«و گفت شیطان هنگامی که کار گذشت و به حسابها رسیدگی شد خداوند به شما وعده داد وعده حق و من به شما وعده ناحق دادم و به آنچه گفتم خلاف کردم و نبود مرا بر شما فرمانروایی جز آنکه شما را خواندم، پس مرا

اجابت کردید و اطاعت نمودید پس مرا سرزنش نکنید و خودتان را سرزنش کنید، (و امروز) نه من فریادرس شمایم نه شما فریادرس من...».^{۲۵۹}

خلاصه، سبب مهم پیشرفت شیطان در هلاکت انسان، همان هواهای نفسانی اوست.

و به عبارت دیگر، دشمن داخلی که خواهشهای نفسانی است، با دشمن خارجی که شیطان است، دست به دست هم داده انسان را بیچاره می کنند و ناتوانی و بیچارگی اش آشکار می شود.

(۱) - وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَلَوْلَا أَنْفُسُكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ ... ابراهیم: ۲۲.

استعاذه، ص: ۲۷۴

ای فریادرس بیچارگان!

^{۲۵۹} (۱) - وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَلَوْلَا أَنْفُسُكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ ... E\ ابراهیم: ۲۲.

بلی اگر در همان حال متوجه پروردگار خود گردد و حال خود را بر او عرضه دارد و به او پناهنده شود و از او استمداد طلبد، بلا شک خداوند او را اجابت می‌فرماید و بر دشمن، غالب خواهد شد:

«خداوند اجابت می‌فرماید کسی را که بیچاره است، زمانی که او را بخواند و بدی را از او دور می‌فرماید».^{۲۶۰}

امام چهارم حضرت سجاد علیه السلام در دعای روز جمعه عرض می‌کند:

«و لا ینجینی منک اّلا التضرّع الیک و بین یدیک».^{۲۶۱}

«و نجات نمی‌دهد مرا از تو جز زاری به سوی تو و در حضور تو».

و در دعای دهم از صحیفه عرض می‌کند: «ماییم بیچارگانی که حتم فرمودی اجابت ایشان را و گرفتارانی که وعده دادی نجات آنان را».^{۲۶۲}

و در دعای ۳۲ چنین است:

«شیطان مهار مرا در بدگمانی و سستی یقین به دست گرفته

(۱) - اَمَّنْ یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ یَكْشِفُ السُّوءَ ... نمل: ۶۲.

^{۲۶۰} (۱) - اَمَّنْ یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ یَكْشِفُ السُّوءَ ... نمل: ۶۲.

^{۲۶۱} (۲) - دعای ۴۸ از صحیفه سجّادیه در روز جمعه.

^{۲۶۲} (۳) - نحن المضطرون الذين اوجبت اجابتهم و اهل السوء الذين وعدت الكشف عنهم (صحیفه سجّادیه/ دعای دهم).

(۲) - دعای ۴۸ از صحیفه سجّادیه در روز جمعه.

(۳) - نحن المضطرونّ الذّین اوجبت اجابتهم و اهل السوء الذّین وعدت الکشف عنهم (صحیفه سجّادیه / دعای دهم).

استعاذه، ص: ۲۷۵

است، از این رو من از بد همسایگی او و پیروی کردن نفسم از او به تو شکایت می کنم و از تسلّط و توانایی او بر من به تو پناه می برم و از تو حفظ و نگه داری می طلبم و در برگرداندن مکر و فریبش از من، به سوی تو زاری می نمایم».^{۲۶۳}

وجوب زاری کردن به درگاه خداوند

برای دانستن اینکه تضرّع و زاری به درگاه حضرت آفریدگار، تنها سبب نجات از هر شرّی و بلایی است و دستگیری الهی از زاری کننده حتمی است، در این آیه شریفه دقّت کنید:

«پس چرا وقتی عذاب ما را دیدند، تضرّع و زاری (به درگاه الهی) نکردند و لیکن دل‌هایشان سخت شد و شیطان عمل زشتشان را برایشان زینت داد».^{۲۶۴}

^{۲۶۳} (۱) - قد ملک الشیطان عنانی فی سوء الظن و ضعف الیقین فانا اشکو سوء مجاورته لی و طاعة نفسی له و استعصمک من ملکته و اتضرّع الیک فی صرف کیده عنی) دعای ۳۲ از صحیفه سجّادیه.

^{۲۶۴} (۲) - اِذْ جَاءَهُمْ بِأَسْنَا تَضَرَّعُوا وَ لَکِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ E انعام: ۴۳.

یعنی اگر هنگام گرفتاری، خدا را یاد می کردند و خود را به او نیازمند می دیدند و به سوی او زاری می کردند، حتما خداوند آنها را نجات می داد لیکن شیطان آنان را از یاد خدا باز داشت و سرگرم شهوات شدند.

آری کسی که خدا را فراموش کند و اسباب را در جلب

(۱) - قد ملک الشیطان عنانی فی سوء الظن و ضعف الیقین فانا اشکو سوء مجاورته لی و طاعه نفسی له و استعصمک من ملکته و اتضرع الیک فی صرف کیده عنی (دعای ۳۲ از صحیفه سجّادیه).

(۲) - فَلَوْ لَا إِذْ جَاءَهُمْ بِأَسْنَا تَضَرَّعُوا وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ انعام: ۴۳.

استعاذه، ص: ۲۷۶

منفعت و دفع مضرتّ مستقل دانست و خود را به آنها نیازمند دید، دیگر تضرّعی به درگاه پروردگار خود ندارد تا به داد او رسد و دشمن و سختی و بدی را از او دور سازد.

سرگذشت یوسف علیه السّلام عبرت دیگران

و نیز دقت شود در داستان حضرت یوسف علیه السلام و گرفتاری اش به زلیخا در مکان خلوت، آنگاه به خدا پناهنده شد و خداوند او را به طرز فوق العاده نجات بخشید و خداوند یک سوره از قرآن مجید را به داستان یوسف علیه السلام اختصاص داد تا مسلمانان از آن عبرتها بگیرند و سرمشق و دستوری باشد برای آنان تا به سعادت رسند.

«هر آینه در داستانهایشان عبرتی است برای دارندگان خرد».^{۲۶۵}

مناسب است این قسمت مورد نظر از داستان این جا نقل شود؛ البته به طور اختصار:

حضرت یوسف علیه السلام هرچند به ظاهر بنده زر خرید عزیز مصر است لیکن در اثر زیبایی و وقار و آثار بزرگی و بزرگواری که از او آشکار بود، سخت مورد علاقه و اکرام و احترام عزیز مصر بود و در داخل قصر سلطنتی زندگی می کرد و عزیز به همسرش زلیخا سفارش او را نمود تا یوسف به سن رشد و جوانی رسید.

(۱) - یوسف: ۱۱۱.

استعاذه، ص: ۲۷۷

^{۲۶۵} (۱) - یوسف: ۱۱۱.

زلیخا علاوه بر سفارش شوهر، یوسف را به خاطر جمال بی نظیر و کمال بی بدیلش سخت دوست داشت. وقتی که بزرگ شد، دیگر زلیخا نتوانست از عشق او خودداری کند و با آن همه عزّت و شوکت سلطنت، در برابر عشق یوسف، ذلیل و بیچاره شد و هرچه سعی می کرد به وسیله کرشمه ها و اشاره ها و عرضه داشتن زیباینها دل یوسف را شکار کند تا به وصالش رسد، نتوانست و از طرف یوسف جز سکوت و بی اعتنائی چیزی نمی دید.

آری حضرت یوسف علیه السّلام از شهوات حیوانی، رسته و به حبّ پروردگارش آراسته است. چنان دلش از حبّ جمال مطلق سرشار شده که دیگر ربوده جمالهای جزئی و فانی نخواهد شد.

زلیخا به ناچار در داخل قصرش - که حجره های تودرتو داشت - آخرین حجره را خلوت کرد و به انواع زینتها و اسباب تهیج جهات حیوانی آماده ساخت و خود را - که جوان و زیبا بود - به انواع زینتها آرایش نمود.

آنگاه یوسف علیه السّلام را احضار کرد. درها را بست. پرده ها را انداخت. با کمال اطمینان از اینکه یوسف خواسته او را انجام خواهد داد و از فرمانش سرپیچی نخواهد کرد؛ زیرا بنده زر خرید اوست، پس خودش را بر او عرضه داشت و فرمانش داد و گفت: ... هَيْتَ لَكَ^{۲۶۶}؛ «بیا کام مرا روا کن!».

^{۲۶۶} (۱) - یوسف: ۲۳.

استعاذه، ص: ۲۷۸

اگر در حال یوسف علیه السّلام در این مقام دقّت شود، دانسته می‌گردد که چگونه در یک مهلکه عظیم و حادثه سهمگین واقع شده است. از یک طرف اقتضاهای غریزی حیوانی و نفسانی و تسویلات شیطانی و جوانی، و از طرف دیگر فشارهای همسر عزیز مصر و نبودن هیچ گونه مانعی و به راستی جز نیروی الهی نجات دهنده‌ای ندارد.

آری یوسف علیه السّلام که در دلش از ایمان به خدا و حبّ او سرشار است و جز برای او برای هیچ آفریده‌ای خاضع و ذلیل نمی‌گردد، در این حادثه لغزاننده مضطرب نشد و خود را نباخت و از حضور حق جلّ جلاله غافل نگردید، پس به خدای خود - که تمام نیروها در نزد اوست - پناهنده گردید.

این جا بود که گفت: ... مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ.^{۲۶۷}

«پناه می‌برم به خداوند؛ زیرا اوست پروردگار من (نه تو و نه همسرت عزیز مصر) و خداست که متولی امور من است و منزلت مرا نیکو داشت و مرا

خوشبخت و رستگار ساخت؛ (یعنی پذیراییها و اکرام و احترامهای تو و شوهرت همگی از خداست که شما را چنین واداشت پس من باید به همان پروردگارم پناهنده شوم و بنده فرمانبردارش گردم و چون انجام خواسته

(۱) - یوسف: ۲۳.

استعاذه، ص: ۲۷۹

تو نافرمانی پروردگارم می باشد، از من سر نخواهد زد؛ زیرا سرپیچی از فرمان پروردگار - که منعم حقیقی است - پس از آن همه احسانهایی که بلاواسطه و به واسطه شما به من فرمود، به راستی ظلم و ستمکاری است و من ستمکار نخواهم شد؛ زیرا ستمکاران از تحت ولایت خدا بیرونند) و به درستی که ستمکاران رستگاری نخواهند داشت».

و بالجمله چون حضرت یوسف علیه السلام که بنده خالص و محب پروردگار است، در این پیشامد لغزنده به پروردگارش پناهنده و ملتجی شد، خداوند هم از نور ایمان و معرفت بر دلش چنان نیروی بخشید که نه تنها نزدیک آن گناه نشد بلکه قصد آن را هم نکرد و اراده و عزم هم بر آن ننمود و آن همه تهییجها و سپس تهدیدهای زلیخا در او مؤثر واقع نگردید بلکه برای خلاصی از شر زلیخا رو به در حجره شتاب نمود. زلیخا هم او را دنبال

کرد لیکن یوسف زودتر به در رسید. زلیخا پیراهن او را از عقب گرفت و به طرف خود کشید که دستش به در نرسد. در نتیجه پیراهن یوسف را از بالا به پایین پاره کرد و چون یوسف در را باز کرد و بیرون دوید، زلیخا هم به دنبالش، به ناگاه عزیز، همسر زلیخا را دیدند.

زلیخا پیشدستی کرده برای اینکه نزد همسرش خود را بی تقصیر معرفی کند، از یوسف شکایت کرد که قصد بد نسبت به من داشته است و باید او را به زندان یا عذاب سخت مجازات کنی.

استعاذه، ص: ۲۸۰

یوسف ناچار شد حقیقت را بگوید و فرمود: «بلکه زلیخا نسبت به من قصد سوء داشت».

کودکی که در گهواره بود، خداوند او را به سخن آورد و گفت: «اگر پیراهن یوسف از جلو پاره شده تقصیر از یوسف است و اگر از پشت پاره شده تقصیر از زلیخاست» و این گواهی به نفع یوسف تمام شد و از آن مهلکه خلاصی یافت.

ابتلای حضرت یوسف علیه السلام به زنهای دیگر

عده‌ای از زنان اشراف مصر، زلیخا را بر این دلباختگی نسبت به یوسف ملامت و سرزنش کردند. زلیخا برای اینکه به آنها بفهماند در این دلباختگی بی‌اختیار است، آنها هم اگر یوسف را ببینند چنین خواهند شد، آنان را به میهمانی دعوت کرد. در مجلس ضیافت، یوسف را احضار نمود. تمام آنان نیز دلباخته یوسف گردیدند به طوری که به جای ترنج، دستهای خود را بریدند.

از این جا گرفتاری یوسف سخت تر شد. اگر قبلاً مبتلا به زلیخا بود، از این مجلس مبتلا به کیدهای این عده زنان جوان و زیبای مصر گردید و همه آنان همان تقاضای زلیخا را از او داشتند، لذا بیچاره وار به درگاه حضرت آفریدگار تضرع و زاری کرد و گفت:

«پروردگارا! تو کید آنان را از من دور فرما و مرا از شر آنان نجات بخش و اگر (به نور دانش و یقین دلم را) نگه نداری به آنها

استعاذه، ص: ۲۸۱

مایل می‌شوم و از نادانان می‌گردم».^{۲۶۸}

^{۳۸} (۱) i-... وَ إِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَ أَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ E یوسف: ۳۳.

خداوند هم او را پناه داد و دلش را به نور یقین قوی داشت به طوری که بر آنان غالب شد و تسلیم آنها نگردید و کیدهایشان کارگر نشد، تا جایی که به زندان رفتن حاضر شد؛ ولی تسلیم خواسته ایشان نشد.^{۲۶۹}

از این داستان به خوبی دانسته می شود هر کس ایمان به خدا دارد، هنگامی که هوای نفسش و وسوسه های شیاطین انسی و جنّی به او فشار می آورد و می خواهند او را به نافرمانی خدا وادارند، باید به پروردگارش پناهنده شود و نجاتش را از او خواهد و خداوند هم از او دستگیری خواهد فرمود.

پناهندگی علی علیه السلام به خداوند

در خاتمه بحث، شما را به سفارش امیر المؤمنین علیه السلام متذکر می نمایم: نوف می گوید: «امیر المؤمنین علیه السلام را دیدم که پشت نموده و به شتاب می رود؛ یعنی پشت به خلق نموده و به سمت صحرا می رفت.

گفتم: ای مولای من! کجا قصد دارید؟

فرمود: ای نوف! مرا رها کن. خواسته ها و نیازمندیهایم مرا به سوی محبوب (خدا) کشانده است.

^{۲۶۹} (۲) - {فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُمْ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ} E یوسف: ۳۴.

(۱) - ... وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ **یوسف:**
۳۳.

(۲) - فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ **یوسف:** ۳۴.

استعاذه، ص: ۲۸۲

گفتم: مولایم! آرزوهای شما چیست؟

فرمود: خداوندی که مورد امید و آرزوی من است می داند دیگر نیازی به آشکار نمودن برای غیر او نیست و بنده با ادب نباید غیر پروردگارش را در نعمتها و نیازمندیهایش شریک قرار دهد.

پس گفتم یا امیر المؤمنین علیه السلام من بر خود می ترسم از حرص به دنیا و اندوختن مال و چشم طمع دوختن به زرق و برقهای دنیا؛ یعنی سرگرم دنیا شوم و از تحصیل سعادت باقی، بازمانم.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: کجایی تو از حفظ کننده ترسناکان و پناه معرفت داران؟!

گفتم: مرا به او راهنمایی فرما تا به او پناهنده شوم. فرمود:

به الله العلیّ العظیم پناهنده شو؛ به خداوندی که بلندمرتبه و بزرگ است، رو به او آور با عزم محکمی و قصد جدّی که به آرزویت، به فضل نیکوی او خواهی رسید».^{۲۷۰}

(۱) - قال نوف البکالی: رأیت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مولیا مبادرا فقلت این ترید یا مولای؟ فقال دعنی یا نوف! ان آمالی تقدمنی فی المحبوب. فقلت یا مولای! و ما آمالک؟ قال قد علمها المأمول و استغنیت عن تبیینها لغيره و کفی بالعبد ادبا ان لا یشرک فی نعمه و ار به غیر ربه. فقلت یا امیر المؤمنین! انّی خائف علی نفسی من الشره و التطلع الی طمع من اطماع الدنیا. فقال لی: و این انت عن عصمة الخائفین و كهف العارفين؟ فقلت دلّنی علیه. قال: الله العلیّ العظیم تصل أملك بحسن تفضّله و تقبّل علیه بهمّک ... (بحار الأنوار: ۹۴ / ۹۴).

استعاذه، ص: ۲۸۳

فهرست منابع و مآخذ

^{۲۷۰} (۱) - قال نوف البکالی: رأیت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مولیا مبادرا فقلت این ترید یا مولای؟ فقال دعنی یا نوف! ان آمالی تقدمنی فی المحبوب. فقلت یا مولای! و ما آمالک؟ قال قد علمها المأمول و استغنیت عن تبیینها لغيره و کفی بالعبد ادبا ان لا یشرک فی نعمه و ار به غیر ربه. فقلت یا امیر المؤمنین! انّی خائف علی نفسی من الشره و التطلع الی طمع من اطماع الدنیا. فقال لی: و این انت عن عصمة الخائفین و كهف العارفين؟ فقلت دلّنی علیه. قال: الله العلیّ العظیم تصل أملك بحسن تفضّله و تقبّل علیه بهمّک ... (بحار الأنوار: ۹۴ / ۹۴).

الف ۱- اصول کافی / کلینی / ابی جعفر محمد بن یعقوب / دار الصعب - دار
التعارف / ۱۴۰۱ ه. ق. / چاپ چهارم.

۲- امالی / شیخ طوسی / محمد بن الحسن / دار الثقافة - قم / ۱۴۱۴ ه. ق. / چاپ
اول.

ب ۳- بحار الأنوار / مجلسی / شیخ محمد باقر / مؤسسه الوفاء - بیروت / ۱۴۰۳
ه. ق. / چاپ سوم.

ت ۴- تفسیر برهان / بحرانی / سید هاشم / مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.

ج ۵- الجامع الصغیر / سیوطی / عبد الرحمن بن ابی بکر / دار الفکر - بیروت /
۱۴۰۱ ه. ق. / چاپ اول.

د ۶- دار السلام / نوری / حاج میرزا حسین / انتشارات علمیّه - قم / چاپ سوم.

۷- دعائم الإسلام / تمیمی مغربی / نعمان بن محمد / دار المعارف - قاهره /
۱۳۸۳ ه. ق.

استعاذه، ص: ۲۸۴

ذ ۸- الذریعه / شیخ آقا بزرگ تهرانی / دار الأضواء - بیروت / چاپ دوم.

ر ۹- رسائل / شهید ثانی / زین الدین بن علی / مکتبه بصیرتی - قم.

ز ۱۰- زاد المسیر فی علم التفسیر / جوزی قرشی / جمال الدین عبد الرحمن بن علی بن محمد / دار الفکر - بیروت / ۱۴۰۷ ه. ق. / چاپ اول.

۱۱- زبدۃ البیان فی احکام القرآن / مقدّس اردبیلی / احمد بن محمد / المکتبه المرتضویه.

س ۱۲- سفینه البحار / قمی / شیخ عباس / مؤسسه انتشارات فراهانی.

ص ۱۳- صحیفه کامله سجّادیّه / دفتر انتشارات اسلامی - قم / ۱۳۷۸ ه. ش. / چاپ هشتم.

۱۴- صرّاء النجاء / تبریزی / میرزا جواد / چاپ سلمان فارسی / ۱۴۱۶ ه. ق. / چاپ اول.

ع ۱۵- العروۃ الوثقی / طباطبائی یزدی / سیّد محمد کاظم / دفتر انتشارات اسلامی - قم / ۱۴۲۰ ه. ق. / چاپ اول.

استعاذه، ص: ۲۸۵

۱۶- عین الحیوة / مجلسی / محمد باقر.

ف ۱۷- فیض القدر شرح الجامع الصغیر / مناوی / محمد عبد الرؤوف / دار الکتب العلمیه - بیروت / ۱۴۱۵ ه. ق. / چاپ اول.

ک ۱۸- کَلِّیَاتِ سَعْدِی / عبد الله مشرف بن مصلح الدین شیرازی / دنیای کتاب.

۱۹- کنز العمال / هندی / علاء الدین علی المتقی بن حسام الدین / مؤسسه الرساله - بیروت / ۱۳۹۹ ه. ق.

ل ۲۰- اللهوف / سید بن طاووس / علی بن موسی بن جعفر / انتشارات جهان تهران.

م ۲۱- مثنوی معنوی / مولانا / جلال الدین محمد / چاپخانه خاور تهران / ۱۳۱۹ ه. ش.

۲۲- مجمع البحرين / طریحی / شیخ فخر الدین / مکتب النشر الثقافه الاسلامیه / ۱۴۰۸ ه. ق. / چاپ دوم / چاپ مکتبه المرتضویه.

۲۳- مجمع البیان / طبرسی / فضل بن حسن / چاپ اسلامیه - تهران / چاپ چهارم.

۲۴- مدینه المعاجز / بحرانی / سید هاشم / مؤسسه المعارف الاسلامیه / ۱۴۱۴ ه. ق. / چاپ اول.

۲۵- مستدرک الحاکم / نیشابوری / محمد بن محمد /

دار المعرفه - بيروت / ۱۴۰۶ هـ. ق.

۲۶- مستدرک سفینه البحار / نمازی شاهرودی / علی / دفتر انتشارات اسلامی - قم / ۱۴۱۸ هـ. ق.

۲۷- مشکاة الأنوار / طبرسی / علی بن حسن / مکتبه الحیدریه نجف / ۱۳۸۵ هـ. ق. / چاپ دوم.

۲۸- مصباح المتهجد / شیخ طوسی / محمد بن حسن / مؤسسه فقه الشیعه / ۱۴۱۱ هـ. ق. / چاپ اول.

۲۹- مفاتیح الجنان / شیخ عباس قمی.

۳۰- مقتل الحسين عليه السلام / خوارزمی / ابی المؤید موفق بن احمد مکی / مکتبه المفید / ایران - قم.

۳۱- منتهی الآمال / شیخ عباس قمی / انتشارات ایران.

۳۲- نهج البلاغه صبحی صالح.

۳۳- نهج البلاغه فیض الإسلام.

و ۳۴- وسائل الشیعه / حرّ عاملی / محمد بن حسن / مؤسسه آل البيت عليهم
السلام لاحیاء التراث / ۱۴۱۶ ه. ق. / چاپ سوم.